بسم‌الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین والصلوه والسلام علی‌محمد و آله و علی الماضین قبله من الانبیاء والمرسلین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین.

یکی از برادران ایمانی، به خاطر دل‌بستگی به نشر آثار رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم و اهل‌بیتش تقاضا کرد که شرحی ساده بر دعای کمیل که مکتب تربیتی پرفیضی است نوشته شود. این کار دشوار است[1]؛زیرا شرط نوشتن این‌گونه شرح‌ها آن‌هم شرحی بر دعای کمیل دلی می‌خواهد که گوشش با ناله‌های آن آشنا و چشمش در این مسیر بینا باشد.

تا نگردی آشنا زین پرده رازی نشنوی

گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

خداوند برای کسی که نیاز در خود می‌بیند راهی قرار داده است که آن راه، با چراغ سوزوگداز روشن می‌شود و به کمک این چراغ می‌تواند قدم در مسیر آنچه به دنبال آن است بگذارد. .

۱.برای آشنایی اسرار نهفته در این عالم ،انس با زیارت جامعه و دقت در آن معین و راهنمای ارجمندی است برای اهلش.

در روایتی از ائمه معصومین علیهم‌السلام آمده است که فرموده‌اند: ناامیدی از رحمت خدا نشان کفر است.

همچنین رسول خدا صلی‌الله علیه وآله فرمودند: إِنَّ اللهَ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلاَ فَتَعَرَّضُوا لَهَا[1]؛ همانا برای خدا در روزگار شما نسیم‌های وزش رحمت است خود را در معرض و در برابر آن قرار دهید.

بلبل به باغ و جغد به ویرانه تاخته

هرکس به‌قدرهمت خودخانه ساخته

از این رو، بنده که هیچ سرمایه‌ای جز خجالت و شرمندگی ندارم تا عرضه کنم (اللهم لَا أَسْتَطِيعُ أَنْ آخُذَ إِلَّا مَا أَعْطَيْتَنِي وَ لَا أَتَّقِيَ إِلَّا مَا وقيتنى؛[2] الهی من آن توان را ندارم که چیزی بگیرم مگر آنچه توبه من عطا فرمایی و نتوانم خود را نگهدارم مگر آنکه تو نگاهم داری) در این ماه از خدای سبحان طلب خیر کردم و با توکل به خداوند و استعانت از رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و عترت او علیهم‌السلام باجرئت قدم برداشتم و شرح مختصری یا به عبارتی، ترجمه مفصلی به این صورت که ازنظر عزیزان خواهد گذشت به رشته تحریر درآوردم. امیدوارم که

۱.بحارالانوار (جلد ۶۸) / ترجمه موسوی همدانی ؛ ج ۲، ص۲۳۲.

۲.نهج‌البلاغه؛خطبه۲۱۵.

راهنمایی باشد تا جویندگان سعادت با حقایق این گنجینه آشنا شوند و کم‌کم دلشان گرم‌ونرم گردد تا وقتی می‌خوانند: کیف اصبرعلی فراقک؛ به‌راستی درک نمایند:

فراق حق، فراق خاصگان است

که نورگفتشان نیروی جان است

تا از آنان روگردان نشوند و مبادا به‌زانوی ندامت و حسرت بنشینند و با پریشان‌گویی پریشان‌حالان، خودرانلغزانند و بدانند آن‌کسی که خداوند سبحان در کتابش چنین ستایش می‌کند: « وانه فی‌ام الکتاب لدینالعلی الحکیم.» [1]

شناسایی‌اش با قلب سلیم است وفهم سخن او تنها با صیقل جان‌ودل است. پس باید از منبع نور، دور نبود تا از دریافت درخشندگی آن بی‌نصیب نماند. اینکه از دور به قضاوت و داوری بنشینی؛ نتیجه‌اش، بد باوری است.

« وانی لهم التناوش من مکان بعید.» [2]

این سخن برای کسی که در متن دعا دچار شک و شبهه نیست بیان می‌شود، گرچه سزاوار است که این دعا خوانده شود. مدرک این دعا را مرحوم سید جلیل سید بن طاووس اعلی الله درجته در کتاب اقبال الا عمال در آداب شب نیمه

۱.همانا او در آنچه مقصد این کتاب است نزد ما حتماً علی حکیم است- زخرف /۴.
۲. سبأ/۵۲.

شعبان چنین نقل فرموده که: از دعاهایی که در این شب،(به سندی که از جدمادری سید ابن طاووس -ابوجعفر طوسی)[1] واردشده است، خواندن این دعا است که فرمود: کمیل بن زیاد دیده است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در شب نیمه شعبان این دعا را در حال سجده می‌خواندند.

در روایت دیگر است که کمیل بن زیاد عرض کرد: با مولایم علی علیه‌السلام در مسجد بصره بودم جماعتی از اصحاب نیز بودند. حضرت فرمودند: فیها یفرق کل امر حکیم[2] بعضی از حضرت پرسیدند: که معنی قول خدای عزوجل چیست؟ حضرت فرمودند: شب نیمه شعبان است.

سوگند به آنکه جانم در دست او است در این شب تا آخر سال که چنین شبی می‌آید (از این شب نیمه شعبان تا شب نیمه شعبان سال بعد) جمیع آنچه شر و خیر است برای تمام بندگان نوشته می‌شود و هیچ بنده‌ای نیست که در این شب به دعا بپردازد و جواب داده نشود.

پس وقتی علی علیه‌السلام از مسجد بازگشتند خدمتشان رسیدم حضرت فرمودند: ای کمیل چه چیز تو را اینجا آورد؟ گفتم: دعای خضر یا امیرالمؤمنین. حضرت فرمودند: بنشین

۱.روی عن کمیل بن زیاد النخعی رای امیرالمؤمنین علیه السلام ساجداً یدعو بهذا الدعاء لیله النصف من شعبان (مصباح المتهجدین طوسی ص ۵۸۵.)

۲.در آن شب هر کار محکمی جدا و شکافته می شود- دخان /۴.

ای کمیل. اگر این دعا را حفظ نمودی، پس چنانچه در هر شب جمعه یا هرماه و لااقل در هرسال یا در عمرت یک‌بار آن را بخوانی کفایت خواهد کرد و یاری‌خواهی شد و روزی به تو داده می‌شود و آمرزش را از دست نخواهی داد، ولن تعدم المغفره.

ای کمیل، همراهی تو با ما در این مدت طولانی موجب شد که این عنایت را به تو بنمایم و درخواستت را اجابت کنم (ان نجود لک) پس فرمودند: بنویس.

تا اینجا بین این دو مأخذ که ترجمه سخنان مرحوم سید بن طاووس است، منافاتی وجود ندارد؛ چراکه با نظر به قسمت آخر که حضرت فرمودند: بنویس، این مطلب را روشن می‌نماید که ابتدا کمیل دعا را نوشته، بعدازآن شبی امام را در آن حال دیده باشد. در غیر این صورت، نمی‌توان قبول کرد که کمیل با یک‌بار شنیدن، دعا را حفظ کرده باشد.

در این شرح با رعایت اختصار و سادگی، نکات و دقایق لازم نیز موردتوجه واقع‌شده و در انتها این حدیث پرسود را ضمیمه به منظومی به نام سفرنامه ی بشر و نظم مختصر قراردادم.

خادم دوستان عترت رسول‌الله علیهم‌السلام- ابوتراب هدائی، صبح پنجشنبه اول ماه مبارک رجب هزار و سیصد و نود هجری قمری -روز ولادت باسعادت امام محمدباقر علیه‌السلام -مطابق دوازدهم شهریور هزاروسیصد و چهل ونه هجری شمسی -مشهد مقدس رضوی علیه و علی آبائه المعصومین السلام.

سخنی چند در پیرامون دعا[1]

«و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین.»[2] قوه واهمه، نیروی جعل و تصویرسازی عجیبی داشته و دریک لحظه با سرعت شگفت‌انگیزی خاطرات و صورت‌های رنگارنگی در ذهن می‌سازد که اگر تسلیم عقل نشود و خودسر و بدون فرمانده حرکت کند، نتیجه حرکتش ناآرامی و پریشانی خاطر است. در این حرکات که در حالت شیطنت[3] و دوری از خیراست، صورت‌سازی‌هایی دروغ و بی‌اساس دارد. اندیشه‌هایی که از القائات آن وجود هست، شیطان زادگان هستند (القائات شیطانی) که تاپاگرفتند به پریشان کردن افکار می‌پردازند (مانند بچه بط که تا پا می‌گیرد در آب شناگر است.)

بچه بط اگر چه دینه بود

آب دریاش تابه سینه بود

۱.در کتاب عده الداعی دعاء را چنین معنی کرده که ترجمه‌اش نقل می‌شود: دعا در لغت به معنی ندا (کسی را صدا کردن) و خواستن است، می گویی فلان را خواندم. دعوت وقتی است که او را با صدای بلند بخوانی و در اصطلاح طلب کردن کاری توسط پایین‌تر است از بالاتر، به‌عنوان خضوع و تضرع و فروتنی.

۲.و گفت پروردگار شما مرا بخوانید تا شمارا جواب‌گویم کسانیکه از بندگی من سر می‌پیچند قریباً با حال خواری داخل دوزخ میشوند- غافر/۶۰.

۳.شیطان اگر نون آن اصلی باشد، شطن به معنی دوری است و اگر زاید باشد شاط به معنی سوزش در حال خشم و غضب است. به هر معنی باشد لازم لاینفک آن پریشانی و ناآرامی و نتیجه اش درست و سالم به مقصد نرسیدن است.

و اگر این قوه (واهمه و خیال) تابع عقل شدوتحت فرمان او حرکت کرد (منظم و راست و درست و مورد اعتماد و طبق نظام خلقت و مقبول) نتیجه‌اش آرامش و آگاهی بر عالم غیب است.

از فواید دعاء و انجام عبادات که در آن به عرض فقر، نادانی، ناتوانی، شکستگی و شکنندگی می‌پردازیم این است که موجب می‌شود که نیروی واهمه از شخصیت‌های ساختگی و تعینات که در ما به وجود آورده و همچنین از استقلال‌جویی و بلندپروازی ساخته خود فرود آمده و تسلیم عقل گردد و اگر خواست به جهت نابجا برود با خواندن دعاها و عبادات، سر جای خود نشسته و به مقام عبودیت و بندگی کشیده شود.

مضامینی که درآیات و روایات و ادعیه به ما آموخته‌شده (از قبیل اسئلک، اعوذ بک، استعینک، لااملک لنفسی نفعا و لاضرا و...) بهترین دلیل این مدعا است لذا تنها مایهٔ رشد و سبب کمال و صفا همین زاری، سوزوگدازواظهار نیاز و ناتوانی (که از ناحیه جسم شروع و به صفای جان منتهی می‌شود.) است.

« فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولاتکفرون.»[1] ترک یاد خدا و دعاء نشان از کفر و یاد او موجب برخورداری از عنایات و

۱.مرایاد کنیدتایادتان کنم ومراسپاس گذارید وناسپاسی نکنید- بقره/۱۲۵.

الطاف رحمان است، این یاد در حقیقت، سپاسگزاری از او است. ائمه معصومین علیهم‌السلام دعاء را بهترین عبادت و مغز آن شمرده‌اند. آیه آخر سوره فرقان« قل مایعبؤ بکم ربی لولا دعاؤکم.»[1] اشاره به این مطلب داردکه انسان با دعاء و تضرع، مورد الطاف خدا قرار می‌گیرد، اگرنه چیزی برای جلب عنایات خاصه او در دست ندارد.

درباره شرایط و آداب دعا می‌توان به کتاب‌هایی نظیر(جلد نوزدهم بحار) چاپ کمپانی و کتب مرحوم سید جلیل علی بن طاووس مراجعه کرد.

این مقدمه مختصر برای این است که بدانیم اگر دعا بدون توجه به معنی خوانده شود و خواننده نداند چه می‌خواهد و چه می‌گوید و یا به سایر شروطی که باید رعایت شود توجه نشود نتیجه مطلوب عاید نخواهد شد. البته دعاکننده بدگمان و مأیوس نشود و بداند تقصیرازناحیه خود اوست، وگرنه وعدهٔ خداوند راست است که فرمودند:« ادعونی استجب لکم.»[2] در حدیث دیگری مرحوم سید علی بن طاووس رضوان الله تعالی علیه در فلاح السائل ذیل: من

۱.بگو پروردگارم برای شما وزن و ارزشی به حساب نمی آورد اگر دعا و کوشش شما نباشد-فرقان/۷۷.

۲.مرا بخوانید تا اجابت کنم شما را، یعنی جز خدا چیز دیگری در نظر نباشد-غافر/۶۰.

الصفات التی ینبغی ان یکون الداعی علیها[1] می نویسد: یکی از اصحاب امام جعفر صادق علیه‌السلام به ایشان عرض می‌کند که تأویل دو آیه در قرآن را نمی‌دانم. حضرت فرمودند: آن دو آیه کدام است؟ عرض کرد: یکی« ادعونی استجب لکم» که دعا می‌کنم ولی اجابت نمی‌بینم. حضرت فرمودند: آیا خداوند خلف وعده می‌کند؟ گفت: نه. فرمودند: آیه دیگر کدام است؟ گفتم:« ومآانفقتم من شیء فهو یخلفه وهو خیر الرازقین-آنچه انفاق کنید خدا به‌جای آن به شما می‌دهد و او بهترین روزی دهندگان است.»[2]گفت: من انفاق می‌کنم ولی عوضی در قبال آن نمی‌یابم.

حضرت فرمودند: آیا خداوند خلف وعده می‌کند؟ گفت: نه. فرمودند: پس چه؟ گفت: نمی‌دانم حضرت فرمودند: من به تو خبر می‌دهم، آگاه باش که اگر خداوند را در آنچه امر کرده است اطاعت کنید، هرگاه که او را بخوانید حتماً اجابت می‌کند و اما اینکه گفتی انفاق می‌کنم ولی عوضش را نمی‌بینم، آگاه باش که اگر مال حلال را درجایی که سزاوار است خرج کنید یک‌درهم خرج نمی‌شود مگر اینکه خدا آن را عوض دهد.

۱.از صفاتی که سزاوار است دعا کننده دارا باشد.

۲. سبأ/۳۹.

و اما اگر دعا را از راهی که برای آن قرار داده‌شده بخوانید اجابت می‌شود، حتی اگر نافرمان و معصیت‌کار باشید. گفت: جهت و راه دعا چیست؟ فرمودند: چون نماز خواندی، خداوند را حمد و ثناگو و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و نعمت‌هایی که به تو داده و نیکویی‌هایی که خداوند در حق تو کرده را یاد کن و شکر این نعمت‌ها و نیکویی‌ها را بجا آور، پس اعتراف به گناهان خود کن و درحالی‌که نیتت این است که دیگر هیچ‌گاه به آن گناهان بازنگردی از تمام آن معصیت‌ها توبه کن و با صدق نیت و پشیمانی و ترس و امیدواری طلب آمرزش کن و ازجمله آنچه می‌گویی این باشد:

اللهم انی اعتذر الیک من ذنوبی و استغفرک و اتوب الیک فاعنی علی طاعتک و وفقنی لما اوجبت علی من کل ما یرضیک فانی لم ار احداً بلغ شیئًا من طاعتک الا بنعمتک علیه قبل طاعتک فانعم علی بنعمه انال بها رضوانک والجنه.[1] **آنگاه حاجت خود را می‌خواهی، من امیدوارم که خداوند محروم و ناامیدت نکند. مرحوم سید بعد از نقل**

۱.خدایا من به سوی تو عذر می خواهم از گناهانم و از تو آمرزش می خواهم و به سوی تو باز می گردم پس مرا به طاعت یاری فرما وتوفیق بده برای آنچه برمن واجب کرده ای از تمام آنچه تو را خشنود می کند زیرا من نمی بینم کسی به چیزی از طاعت تو رسیده باشد مگر به نعمتی که به او عنایت فرموده ای پیش از آنکه تو را اطاعت کند. پس بر من نیز نعمتت را عطا فرما که به واسطه آن به خشنودی تو و بهشت برسم.

حدیث می‌گوید: اینکه خداوند اجابت معصیت‌کار را به تأخیر می‌اندازد؛ ازاین‌جهت است که می‌خواهد او توبه و ترک معصیت کند. آنچه خدا می‌خواهد حق اوست که همان توبه و بازگشت معصیت‌کار از معصیت است و این در حالی است که معصیت‌کار از خداوند چیزی را می‌خواهد که حقی ندارد و ملک او نیست. پس هرگاه حق خداوند که توبه است را نمی‌دهی تعجب نکن از اینکه اجابت نمی‌شوی به آنچه حق و ملک تو نیست (حاجات و درخواست‌های ما حق و ملک ما نیستند اما حق خداوند این است که از تمام خطاها و گناهان خود به درگاهش توبه و ابراز پشیمانی داشته باشیم.) اگر غیرازاین باشد باانصاف سازگار نیست. بیان قسمت دوم قول امام صادق علیه‌السلام که فرمودند: اگر از حلال کسب و به‌جا خرج کنید خدا عوض خواهد داد. این است که اگر بنده‌ای برای شهوت و خواهش‌های نفسانی خودش کسب کند و قصدش معامله باخدا نباشد و در انفاق و خرجش این نیت نباشد، از عقوبت آن خلاص نخواهد شد اما اگر کسب و خرج برای خدا باشد، خداوند ضامن عوض دادن است.

در این عصر که علوم تخصصی شده، یک رشته از آن را روانشناسی (معرفه الروح) نام نهاده‌اند که یکی از شاخه‌های آن روانکاوی است که مدعی هستند به‌واسطه این رشته، مبتلایان به عوارض روحی را علاج می‌کنند و خلاصه و فشرده نظرشان این است که؛ این‌گونه بیماری‌ها، براثر

ناکامی‌ها و عقده‌ها و شکنجه‌ها تدریجاً به وجود می‌آیند.راه درمان آن‌ها این است که با قواعد مخصوصی فرد را وادارمی‌کنند که بدون درنظرگرفتن حیاوشرم، تمام حالات گذشته خود را به پزشک روانکاو عرضه کند به‌طوری‌که پزشک پس از یافتن نقطه‌ضعف او، علت اساسی ناکامی او را فهمیده و سپس شروع به درمان می‌کند.

من نمی‌خواهم بین این رشته و آنچه اسلام از همین راه افراد را تربیت می‌کند مقایسه کنم؛ زیرا قابل‌مقایسه نیستند.

قصدم از بیان روش و شیوه تربیتی اسلام، متوجه ساختن افرادی است که نمی خواهند ازعلوم روز و پیشرفت‌های آن دور باشند.

بنابراین از این طریق بدانند که اسلام چگونه افراد را از گرفتاری به عوارض روحی و اخلاق حفظ می‌کند و اگر مبتلا شدند از چه راه و به چه نحو باید با حفظ آبرو و مقام و شخصیت بدون کوچک‌ترین لطمه و زیان، خود را درمان کنند. قابل‌توجه است که اسلام اقرار به گناه و کار زشت و قبیح را هرچند کوچک باشد در برابر دیگران جایز نمی‌داند زیرا حداقل و قطعاً سه اشکال بزرگ را به دنبال دارد:

۱- اقرار کننده اعتبارخودراازدست داده و دیگرکسی به او اعتماد نخواهد کرد.

۲- اظهار واقرارگناه حیا راازچهره می‌برد و بی‌باک و بی‌ترس خواهد شد.

۳- شنونده نیز از ضرر و زیان اعتراف او مصون نمی‌ماند وامکان اینکه راه‌های تازه‌ای برای ارتکاب فحشا و اعمال زیان‌آور بازشود وجود دارد.

مهم‌ترین مطلبی که در فن روانکاوی موردنظر است اینکه پزشک روانکاو باید خود کاملاً پاک از آلودگی باشد و یا به قول خودشان، کمپلکس نباشد و این حالت پاکی و صفا به‌آسانی برای هر کس میسر نخواهد بود.

وقتی‌که اولیای خدا با مقام عصمتی که دارند این‌همه تضرع و خضوع می‌نمایند (که همین دعای کمیل خود نمونه از آن است) حال دیگران چگونه خواهد بود؟ بنابراین آلوده چگونه می‌تواند آلوده را پاک نماید؟ (خفته را خفته کی کند بیدار) ضمن اینکه گفته‌شده که مردی یهودی مبتکر این روش است. من نمی‌خواهم اثر تلقین و القاء را انکار کنم لکن به‌قول‌معروف، هر راهی به راه داری سپرده است.

اکنون به روش اسلام دراین‌باره توجه فرمایید: اولاً: برای آنکه افراد از بیماری‌های روانی مصون بمانند، از یک سلسله کارها که نتیجه‌ای جز پریشانی و صدمه روحی و عقلی ندارد با شدت منع فرموده (حرام) مانند آشامیدن مشروبات الکلی حتی به‌عنوان دارو (مگر این‌که تنها راه درمان باشد)، قمار و

پیروی از فحشا و اعمال منافی عفت و... حتی از خوردن بعضی از غذاهایی که برای حافظه و سلامت بدن زیان دارد.

ثانیاً: براثر تقویت اعتقادات و فهماندن این مطلب که همه اعمال (نیک و بد) بدون جزا نخواهند بود و تأکید بر بصیرت و شکیبایی و بردباری و تقوی و انضباط در انجام اعمال نیک و پرهیز از کارهایی که زیان فرد و جمع در آن‌ها است، افراد را طوری تربیت می‌کند که در صورت فرمان پذیری، هرگز به عوارض روحی و ناهنجاری‌های اخلاقی مبتلا و گرفتار نشوند. با توجه به اینکه هر حادثه‌ای که در زندگانی پیش می‌آید، حکمت‌هایی از طرف پروردگار داشته که با پذیرش آن، دل کاملاً آرام و خاطر مطمئن خواهد بود. ازجمله تأکید در امر زناشویی که بیشتر ناراحتی‌های روانی به‌واسطه ترک آن است. (بابیانی عجیب که نیمی از آسایش را درگرو آن دانسته که هر کس ازدواج کند نیمی از دینش را حفظ کرده وازبسیاری عوارض مصون خواهدماند ؛من تزوج فقد احرز نصف دینه فلیتق الله فی النصف الاخر.[1]

ثالثاً: دستور می‌دهد در مقام خلوت و مخصوصاً در نیمه‌های شب، باحالت شکستگی و تضرع رو به‌سوی پروردگارش نموده، خطاها و لغزش‌ها و نافرمانی‌های خود را

۱.کسیکه ازدواج کند نیمی از دینش را نگه داشته در نیم دیگررعایت فرمان خداکند. (الکافی , جلد ۵ , صفحه ۳۲۸)

از کوچک و بزرگ نام ببرد و طلب عفو و آمرزش نماید، بی‌آنکه کسی غیر از پروردگار از حالش باخبر باشد.

در شمردن گناه و توجه به آن فوایدی ازلحاظ تربیت جسم و روح هست که به‌طور خلاصه به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱-خود را نسبت به آن‌همه نعمت بی‌پایان که خدا بدون استحقاق به او احسان می‌فرماید و او در برابر آن ناسپاسی و بلکه اعتراض هم می‌کند، خواهد شناخت.

۲- احساس شرمندگی و خجلت که موجب شکستگی و جلب رحمت است، ایجاد خواهد شد.

۳-راه‌هایی که از آن به فساد افتاده و خود را تیره کرده، شناخته تا دیگر تکرار نکرده و همیشه مراقب حال و اعمال و گفتارش باشد.

۴-کارها و گفتارهایی که سبب محرومیت از الطاف و عنایات عامه و خاصه پروردگار می‌شود و دل و روح را تاریک می‌کند، خواهد شناخت.

۵- براثر یافتن ضرر بدی و فایده خوبی (معصیت و طاعت) بدی‌ها به خوبی‌ها (سیئات به حسنات) تبدیل می‌شود.

۶-همگام شدن با خوبان و آن‌ها را الگوقراردادن تا بینایی باطنش تقویت‌شده و درراه تقوی و انضباط با بصیرت سیر کند.

۷- مورد مهر و محبت و دعای نیکان واقع‌شدن؛ زیرا به‌واسطه توبه و انابه هم‌سنخِ آن‌ها شده و طبعاً از بدکاران فاصله خواهد گرفت.

۸. به آنچه از نعمت و صحت و آرامش و...دارا است راضی می‌شود؛ زیرا با توجه به نافرمانی‌ها، خود را شایسته نعمت‌های موجود نمی‌بیند تا بیشتر بخواهد و چنین کسی همیشه دلش آرام و راحت است.

۹ . از استکبار و خودپسندی و توقعات نابجا و کوچک دیدن دیگران محفوظ خواهد ماند؛ زیرا پیوسته مانند طاووس از پای زشت خود شرمنده است.

۱۰. با مدح و تمجید دیگران، (از راه توجه به اینکه خدا بر بدی‌هایش پرده پوشیده و خوبی‌هایش را ظاهر کرده که مردمان او را خوب می‌بینند و اگر بدی‌هایش را ظاهر می‌کرد رسوا می‌شد) مغرور نمی‌شود.

با توجه به همین مختصر اهل نظر خواهند دانست دستور اسلام با حفظ شرف و آبرو و تربیت ظاهر و باطن و آموختن معنی انسانیت، روان آدمی را روشن نگاه می‌دارد تا آلوده نشود و اگر مبتلا شد چگونه خود را پاک نماید لذا

هرگز نمی‌توان راه و شریعت الهی را با روانکاوی معمول مقایسه کرد.

مطلب دیگر آنکه در وقت دعا این نکات باید در نظر باشد:

۱-به‌حکم آیه شریفه « وَابْتَغوا إِلَيهِ الوَسِيلَه.» [۱] و آیه شریفه « وَلله الأَسْمَاء الحُسْنَى.»[۲] باید از راه توجه به اهل‌بیت علیهم‌السلام (چنانکه اخبار زیاد در این باب هست) به‌سوی پروردگار سبحانه و تعالی رو کند؛ من اراد الله بدء بکم.[۳]

۲-دل راازغیرپروردگارپاک نموده وازتوجه به آنچه غیر اوست پرهیز کند.

۳- به اجابت دعوت یقین داشته باشد، چنانکه گویا حاجتش بیرون در ایستاده منتظر است او را بخواند تا به نزدش آید.

۴- متوجه باشد چه آداب و شرایطی را باید رعایت کند و از چه راهی و چگونه برود.

۵- رعایت حال خود، زمان (که بعضی بر بعضی شرف دارند) و هم‌چنین مکان را که در اخبار آمده است نماید.

۱.وبه سوی او وسیله بجویید- مائده/۳۵.

۲.برای خدا نام های نیکویی است او را به واسطه آن نام ها بخوانید- اعراف/۱۸۶.

۳.هر که اراده خدا کند باید به شما ابتدا کند(زیارت جامعه.)

۶- بفهمد چه می‌خواهد، چه می‌گوید، از که می‌خواهد، چه اندازه می‌خواهد و برای چه می‌خواهد.

۷-در تقاضا و طلب حاجت، به مصلحت و مطابقت آن باحال و حد تقاضایش توجه کند، چراکه کم و زیاده‌خواهی هر دو مانع اجابت هستند.

با تمام این شرایط، حالتی که بدون قید و شرط و بدون تردید انسان را با سرعت به مقصودش می‌رساند، احساس اضطرار است؛ زیرا در آن حالت انسان بدون اراده و اختیار از غیر خدا منقطع است. تمام آداب و شرایطی که درباره دعا آمده، همه برای ایجاد چنین حالتی است. اولیاء خدا ومؤمنین خودساخته که با یک توجه ایجاد تحول می‌کنند ازاین‌جهت است که در مقام معرفت و شناسایی خدا به حالی رسیده‌اند که پیوسته خود را مضطر می‌بینند. هر چه انسان به فقر و عجز و ناتوانی و نادانی خود بیشتر پی ببرد، حالت اضطرار مداومش نسبت به عظمت و قدرت و علم و بی‌نیازی پروردگار بیشتر می‌شود.

ازجمله نکاتی که در این بیان باعظمت نهفته است این فرمایش امام است که: اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه[1] امید است خدای سبحانه به عظمت مقام محمد و آل محمد

۱.هرکس از شما خود را بهتر بشناسد پروردگارش را بهتر شناخته ؛ غرر الحکم و درر الکلم , جلد ۱ , صفحه ۶۳۶ .

علیهم‌السلام بیداری و هشیاری دائم و اضطراری این‌چنین به ما عنایات فرماید؛انه ولی قدیر.

از فواید دیگر که شاید کمتر موردتوجه قرارگرفته، این است که ادعیه وارده از معصومین علیهم‌السلام شامل علوم گوناگون است (از معارف و سیر انسانی و علوم اقتصادی و اجتماعی واداری و تاکتیک جنگی و مملکت‌داری و نظام خانواده و تربیت و...) که پس از انس و آشنایی برای اهلش واضح و روشن می‌شود. (صحیفه سجادیه نمونه‌ای از آن است.)[1] این نکته را نیز باید توجه داشت که شاید بعضی از

۱.نه تنها دعاها مشتمل برچنین مطالبی هستند، بلکه سراسر قرآن همین گونه دستورها و امر به عمل و به کار بستن را خاطر نشان می کند. این همه آیاتی که نظرها را به سیر و توجه به زمین و آسمان و ستارگان و جانوران و نزول باران و تاریخ حال گذشتگان معطوف داشته و امر به تفکر و تعقل و تدبر فرموده همه برای هوشیاری و بیداری و به کار بردن آن دستورها و کشف نهفته های عظمت خلقت آنها است. البته لازمهٔ آن فرا گرفتن علوم گوناگون و بهره برداری از هر یک برای ظاهر ساختن آنچه در آنها است می باشد تا عظمت مقام انسان وخالق اوکه در همین دعاء به آن اشاره شده است (**و بعظمتک التی ملئت کل شی**) آشکار شود؛ و مسلمین نیزدر سایه علم و عمل و رعایت حدود و حفظ تعادل درزندگانی، با سربلندی و بزرگواری در دنیازندگی کنند. اماباکمال تأسف آنچه مسلمان ها به آن توجه ندارند همین راهنمایی ها ودستورهای قرآن است که فقط به بعضی از دستورها آن هم به طورناقص توجه شده و بس. لذا پریشان و سرگردان و ابزار دست این و آن و بارکش دیگران شدیم. فقط هنر و افتخار ما این است که چون متفکرین از سایر ملل کشف تازه ای را بر مردمان عرضه میکنند، می گوییم قرآ ن و پیغمبر و امام ما بیشتر از این خبر داده است (**الی الله المشتکی**.)

کوتاه‌نظران غیر مأنوس با ادعیه چنین گمان می‌برند که الفاظ و عبارات چه اثری در دفع و رفع مشکلات یا بیماری‌ها دارند. باید دانست که هم چنان‌که بر حروف و ترکیبشان آثار دوستی و دشمنی بار است(یعنی یک جمله محبت آور و یک جمله کشاننده رنجش است.) همان‌گونه در الفاظ دعاها که چون با مناسبت تنظیم شوند، همین آثار از نفع و ضرر بر آن‌ها بار است که در اینجا محل شرح آن نیست.

حروف عیناً مانند عناصر شیمیایی هستند که ادعیه با تناسب از آن‌ها ساخته می‌شوند و اثر در ضرر و نفع دارند.کسانی که با علم حروف آشنا هستند می‌دانند که حروف هم مانند سایر علوم، نورانی و ظلمانی دارند. چنانکه در جمله باشرف و بی‌شرف فقط با تبدیل الف به یاء (لفظ با که بی می‌شود) مشهود است که آن‌یک مایه صلح و این‌یک موجب قهر است، بلکه در تغییر یک نقطه نیز آثاری است چنان‌که اگر در کلمه عاقل یک نقطه را از روی قاف برداشته روی عین بگذارند، عاقل غافل می‌شود و فرقشان آشکار است.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

یکی از آیات قران کریم که صد و چهارده بار تکرار شده است. در عظمت و آثار این آیه از پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام روایات بسیاری رسیده که از آن جمله حدیث مشهور نبوی می باشد ؛کل امر ذی بال لم یبدء ببسم‌الله فهو ابتر. هر کار که در آن قصدی هست، اگر با بسم‌الله شروع نشود ناتمام هست. همچنین از حضرت ثامن‌الحجج علی بن موسی علیه‌السلام روایت‌شده که فرمودند: این آیه به اسم اعظم نزدیک‌تر است از سیاهی چشم به سفیدی آن[1]. الله اسم جامعی است که مرجع تمام اسماء است.

رحمن اسمی است متضمن رحمت عمومی که کل دستگاه آفرینش و هر چه در آن است در سایه این رحمت (چه مطیع باشند چه عاصی) اداره شده و همه ازلحاظ وجود، حیات، بقاء، رزق و حفظ و ...از آن بهره‌مندمی‌شوند و از این طریق به‌سوی رحمت خاصه رحیمیت حرکت داده می‌شوند.

رحیم اسمی است متضمن رحمت خاصه که افراد مطیع براثر فرمان پذیری و اطاعت و برحسب درجات ایمانشان

۱.عیون اخبار الرضا علیه السلام،شیخ صدوق.

مشمول آن می‌شوند. « الذین آمنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم.»[1]

باء بسم‌الله به معنی ابتدا و استعانت و یاری خواستن است که معنی بسم‌الله را چنین می‌توان گفت: من ابتدا می‌کنم و یاری می‌خواهم از اسم خدائی که به‌واسطه آن اسم از طریق رحمت عامش مخلوق را تربیت فرموده به‌سوی رحمتی که خاص مؤمنین است می‌کشاند[2]که طبعاً انسان با توجه به این معنی خواهان آن شده و می‌تواند درراه رسیدن به آن تلاش کند.

این آیه لطایف و نکات بسیاری داردکه مستقیم و غیرمستقیم در بیانات معصومین علیهم‌السلام آمده که در ضمن جمله باسمائک التی ملئت ارکان کل شیء به بعضی از آن‌ها اشاره خواهد شد. چنانچه از متن قرآن نیز استفاده می‌شود، این آیه شریفه موردتوجه انبیاء سلف نیز بوده، نامه حضرت سلیمان با بسم‌الله الرحمن الرحیم شروع‌شده (سوره نمل) و حرکت کشتی حضرت نوح با « بسم‌الله مجریها و مرسیها .»[3] آغاز گردیده است.

۱.آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح و شایسته انجام دادند پروردگارشان به سبب و واسطه ایمانشان هدایتشان می فرماید-یونس/۹.

۲.زیرا جن وانس برای عبادت خدا آفریده شده اند و کمال عبادت دخول در رحمت خاصه و نزدیکی به سوی خدای سبحانه و تعالی است.

۳.سوره هود/۴۱.

در بسم‌الله الرحمن الرحیم، رحمان و رحیم صفت اسم هستند؛ یعنی آن اسم ذات مقدس پروردگار که رحمت عام (رحمان) و رحمت خاصش (رحیم) را به‌واسطه و سبب او برای یاری‌رساندن به خلق، پیوسته (برحسب حکمت و تقدیر) فرود می‌آورد و آنان را به سبب آن نام اعلی و اعظم تربیت می‌فرماید.

*****

اللهم انی اسئلک برحمتک التی وسعت کل شیء.
خدایا من از تو می‌خواهم به‌واسطه و سبب رحمتت که هر چیز را کاملاً فراگرفته.

****

در این جمله که راه درخواست ازخدا بازمی‌شودبه نکات زیر توجه شود:
۱- الله (در لفظ اللهم) که در تمام امور و سختی‌ها پناهگاه تمام خلق است.

۲- خود (در لفظ انی-من) که ازلحاظ جایگاه انسانی دارای شخصیت و مقامی است لکن شخصیت و تعینات او (به‌واسطه درخواست و دست حاجت دراز کردن) درهم‌شکسته می‌شود، زیرا لازمه درخواست، کوچک دیدن و فقیر و ناتوان یافتن خود و بزرگ و توانا و دارا دیدن کسی است که از او حاجت می‌خواهد.

۳- تقاضای رحمت از طریق رحمت واسعه (رحمانیت) که همه ذرات عالم را فراگرفته و اظهار عجز و نیاز خود که نشانه ناتوانی است.

۴- خود را ممتاز ندیدن و در ردیف جزئی از کل قرار دادن که نشان از توحید نوعی و معرف نیاز و عجز همگانی است.

۵- رحمت واسعه را واسطه قرار دادن تا معلوم شود که بدون وسیله و دست‌آویز نباید باب عنایت خدای رئوف را کوبید، چنانکه خود امر فرمود که: از راه وسیله به‌سوی او بروید« و ابتغوا الیه الوسیله.[1] »

نکته بسیار ارجمندی در این جمله است که توجه به آن بهترین وسیله ارتقاء انسان در دنیا و آخرت بوده که عبارت است از اینکه:

تمام اجزاء عالم را رحمت الهی فراگرفته پس همه اجزاء عالم حامل و نماینده و نشان دهندهٔرحمت و مهر هستند و همه می‌دانند که رحمت و محبت به تمام معنی آرامش‌بخش و وحدت آور است. پس اساس دستگاه آفرینش و نیروی آن رحمت است و لازمه‌اش صفا و یکدلی است و باید برحسب سیر معادی، بازگشت همه نیز به رحمت باشد که این معنی را قرآن نیز صریحاً می‌فرماید: « و رحمتی وسعت کل شیء.»[2]

بنابراین اصل اساسی، آنچه درصحنهٔ زندگانی بشرازناهنجاری و فساد و تباهی و چهره خراشی و فرقه‌گرایی و جنگ و نزاع به وجود می‌آید به دلیل انحراف افراد از

---

۱. و به سوی او وسیله جویید -مائده/۳۵.

۲. و رحمت من همه موجودات را فرا گرفته-اعراف/۱۵۶.

فرمان خدای مهربان و خودسری و به دنبال خواسته‌های خود رفتن (پیروی هوی) و شهوت و غضب را نابجا به کار بردن است. براثر این انحراف، از معرفت آثار رحمت دور وبی نصیب و در جهالت و نادانی خواهد ماند.

برای اینکه به وسعت رحمت توجه شود در این مطلب دقت فرمایید؛ بشر و تمام آنچه از خوردنی و پوشیدنی و مایحتاج در اختیار او است از دل خاک برمی‌آید، تخم و بذر (به‌طور عموم) در دل خاک دفن می‌شود، هیچ‌کس نمی‌داند این‌همه محصول متنوع در کجای زمین است و چگونه هر دانه سنخ و جنس خود را می‌گیرد.

این‌که این‌همه در قرآن و بیان معصومین علیهم‌السلام تأکید شده که به مخلوق خدا (جانوران و روئیدنی‌ها و جمادات و...) توجه و تفکر کنند برای این است که آگاه شوند این کارخانهٔ عجیب زمین چیست که مایهٔزیست انسان و حیوان و نبات را می‌دهد بی‌آنکه منتی بر کسی بگذارد یا از آن چیزی کم شود. از کجا این توانمندی و نیرو به آن می‌رسد؟

درنتیجه وسعت رحمت و عظمت الله سبحانه و تعالی را بهتر و بیشتر می‌فهمد و زیادتر برای کشف نهفته‌های در دل زمین و هوا و آسمان و در خودشان می‌کوشند.

قران کسانی را که این‌چنین نباشند و در این صحنه حیرت‌افزا بخورند و بپوشند و بنوشند و غافل بگذرند از چهارپایان

پست‌تر خوانده و مایهٔ آتش دوزخ معرفی کرده؛ زیرا خودشان، خودشان را آن‌چنان می‌سازند (پست‌تر از چهارپایان) اگرنه پروردگار می‌فرماید: « و لایظلم ربک احدا- پروردگار تو به هیچ‌کس ظلم نمی‌کند.»[1]

۱.سوره کهف/۴۹.

****

و بقوتک التی قهرت بها کل شیء و خضع لها کل شیء و ذل لها کل شیء.

و از تو می‌خواهم به سبب قوت و توانایی‌ات که بر هر چیز به نیروی آن غالب شده و هر چیز برای آن سرافکنده و پست و ذلیل است.

****

در این قسمت یکی از اوصاف قاهره پروردگار مورد سوگند و وساطت قرارگرفته (قدرت کاملهٔ الهیه) که تمام اجزاء عالم در برابر آن ذلیل و سرافکنده‌اند. این ذلت و ناتوانی محسوس است؛ زیرا آنچه و آن‌که وجود و بقاء و مدد و تقویت و حیات و مرگش در دست قدرت خداست و خود مالک چیزی نیست، طبعاً در پیشگاه او مقهور (شکست‌خورده) و ذلیل است. توجه به این نکته که تمام عالم مقهور صانع (آفریننده) قدیر و قوی است که انسان، خود نیز جزئی از اجزاء عالم است، فواید بسیار دارد. یکی اینکه مانع از تکبر و خودبینی و سرکشی است که تمام مفاسد دنیا و آخرت از استکبار (که ناهنجاری‌های زیاد بر آن بار است) پیدا می‌شود؛ زیرا غفلت از قهاریت (تسلط) پروردگار و مقهوریت خود نتیجه‌اش تمرد و سرکشی است.

نتیجه توجه به این معنی و متذکر آن بودن (قهاریت و مقهوریت، فعل‌وانفعال) انقیاد (فرمان‌برداری و اطاعت) و تسلیم است. تمرد موجب عذاب دنیا و آخرت و دوری از رحمت رحیمیه و اوصاف نیکان و صالحین و انقیاد سبب سعادت درهردودنیا و رسیدن به رحمت خاصه رحیمیه و مقام قرب پروردگار و داخل شدن در گروه انبیاء و صالحین و شهدا و صدیقین است.

نکته دیگر اینکه هیچ‌چیز نمی‌تواند در برابر این قوت و قدرت مقهور و محکوم و سرافکنده و خاضع و ذلیل نباشد. اگر گاهی ظاهراً افرادی متمرد دیده شوند که برخلاف رضا و فرمان پروردگار درحرکت هستند؛ در همان حال هم مقهور خداوند هستند لکن حکمت ربوبیت و لازمهٔسنت امتحان و آزمایش، مهلت و آزادی موقت آنان است تا هر کس آنچه در باطن دارد بروز داده و خود را عملاً مستحق اکرام و نعمت یا عذاب و نقمت گرداند،(چه آن‌که پیوسته از طرف پروردگار حکیم علیم قدیر، حجت از راه کردار خودشان بر آن‌ها تمام می‌شود.)زیرا؛ جبرو اکراهی در کار نیست. « لیهلک من هلک عن بینه و یحیی من حی عن بینه.»[1] چنان‌که درآیات بسیار این معنی خاطرنشان شده که از آن جمله است« ولایحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیراً

۱.تا هلاک شود هر که هلاک شد از روی بینایی پس از بیان و زنده ماند آن که زنده می ماند از روی بصیرت-انفال/۴۲.

لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثماً و لهم عذاب مهین.»[1]
هنگامی‌که خبیث از طیب و مطیع از عاصی جدا شد و دوران مهلت و آزمایش پایان یافت، یکی را آب فرومی‌برد (فرعون)، یکی را بادمی‌برد (عاد)، یکی را صدای مهیب می‌کشد (ثمود، شدت ترس و اضطراب) آنگاه این اعلامیه قاهرانه صادر می‌شود« فاخذناهم اخذ عزیز مقتدر.»[2] **تا معلوم شود قدرت و توانایی بشر از پروردگاراو است نه ازخودش که زمینهٔ استکباررابرای او فراهم کند.**

اگر انسان خود را اندکی بیدار و هوشیار نگه دارد و در رنگ‌آمیزی‌های زندگانی فرو نرود پیوسته در خود و تمام چیزهایی که در برابر چشمش است این قاهریت و مقهوریت را می‌بیند؛ زیرا تغییر حالت دلیل مقهوریت بوده که نشان‌دهنده دستی قاهر است. تمام اجزاء عالم پیوسته در تغییرهستندچه بخواهند و چه نخواهند.

۱.نپندارند آنان که کافر شدند این که آنها را مهلت می دهیم خیر آنهادرآن است آنها را مهلت میدهیم تا بر گناهان بیفزایند و برای آنها عذاب خوار کننده است-آل عمران/۱۷۸.

۲.قمر/۴۲.

****

و بجبروتک التی غلبت بها کل شیء.

و بجبروتت که به‌واسطه آن بر هر چیز غالب شده‌ای.

****

جبر عبارت از اصلاح چیزی است مانند جبرِ کسر یعنی شکسته را درست کردن و جبر حال فقیر یعنی اورابی نیاز کردن. در این جمله اشاره به این است که پروردگار از راه غلبه و تغییر حال افراد و اقوام و ملل، آن‌ها را به‌طرف صلاح می‌کشاند و مفاسدی که از روی جهالت ایجاد نموده و خود را گرفتار کرده اند با نیروی غالب خود (با رأفت، گر چه در لباس نقمت نمایان شود) به صلاح تبدیل می‌فرماید.

لغت جبر به معنی قهر استعمال شده و از دو حالت بیرون نیست:

۱-برای جلب نفع و دفع ضرر نسبت به‌جابر و قاهر است(چنان‌که نوعاً در افراد بشر این‌چنین است.)

۲- فقط برای اصلاح دیگران است که شأن پروردگار عالمیان است.

و جلب نفع و دفع ضرر، برای الله سبحانه در اینجا تصور نمی‌شود؛ زیرا وجود و بقا و مایه دوام و زیست مخلوق کلاً در دست صانع است و مخلوق دارای چیزی نیست تا از او

توقع سود یا زیانی باشد. بنابراین قهر خدا در حقیقت مهربانی اواست که به‌واسطه تمرد بنده به‌صورت قهر بروز می‌کند. مثلاً: پدر مهربان برای تربیت فرزند متمرد و نافرمانش، دست مهربانی از آستین درآورده او را سیلی می زند، این سیلی از ناحیه پدر، رحمت (رحمت رحمانیه عام) است لکن از ناحیه فرزند قهر تلقی می‌شود؛ زیرا او مهر را که نصیحت و اندرز بود براثر بی‌اعتنایی به سیلی تبدیل نمود و با اختیار، خود را مستحق آن نقمت و عذاب کرد و پدر را نامهربان دید، نه اینکه پدر رنج و آزار او را می‌خواست« انما تجزون ما کنتم تعملون.»[1] شما منحصراً به مزد کار و پاداش عمل خودتان می‌رسید ظلمی در کار نیست.

۱.سوره تحریم /۷.

****

و بعزتک التی لایقوم لها شیء.

و به قدرت شکست‌ناپذیرت که هیچ‌چیز در برابر آن تاب مقاومت ندارد.

****

عزیز در لغت چیز کمیاب و عزت در مقام غلبه استعمال می‌شود. پس عزت صفتی است که کاشف از غلبه و عدم مغلوبیت است؛ یعنی عزیز پیوسته غالب است چون پروردگار عالمیان عزیزاست. هر جا عزتی باشد، شعاعی از عزت او است چنانکه در قران مجید آمده: « من کان یرید العزه فلله العزه جمیعا.»[1] پس هیچ مخلوقی را در برابر عزت او تاب مقاومت وتوان زیست نیست.»

در قرآن شرح‌حال گذشتگان سرکش و خودسر که عزت را از آن خود می‌دانستند برای تربیت و هوشیاری و عبرت، زیاد خاطرنشان شده است که از آن جمله فرعونِ معاصرِ موسی کلیم‌الله علی نبینا و آله و علیه‌السلام است. او که باآن‌همه ادعا خود را رب اعلی می‌گفت و جادوگران به عزتش سوگند

۱.هر کس عزت بخواهد همانا همه عزت از آن خدا و مخصوص اوست- سوره فاطر/۱۰.

می‌خوردند « و قالوا بعزه فرعون انا لنحن الغالبون.»[1] نتوانست در برابر فشار همان آبی که مایه عزت خود قرار داده بود و بر دیگران می‌بالید[2] یک دقیقه تحمل کند و با حسرت و خواری جان سپرد. در قرآن هرجا برای غیرخدا عزتی یافت شود از عنایت پروردگاراست که به هر که بخواهد برحسب حکمت عنایت فرماید.« تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر؛ تو عزیز می‌داری آن را که بخواهی و خوار می‌داری آن را که بخواهی دارائی و خیر به دست‌تو

۱.و گفتند به عزت فرعون که ما غالب خواهیم بود- سوره شعراء/۴۴.

۲.تاریخ زندگی بنی اسرائیل و یاد موسی و فرعون در قرآن بیش از تمام پیامبران و امت شان آمده و در هر قسمت نکته ها و عبرتها و درسهای فراوان برای اهل تدبر هست، از آن جمله در سوره اعراف، طه وشعرا جریان امر آن رسول معظم و جادوگران و ایمان آنان و به سجده افتادن آنها و تهدیدهای فرعون خاطر نشان شده و در سوره شعراء از آیه ۹ تا ۶۵ در این زمینه است که از آنها یکی همین آیه است که وقتی حضرت موسی کلیم علی نبینا و آله و علیه السلام ابلاغ ماموریت خود کرد، فرعون پست نظر تنگ چشم به او می گوید ما تو را بزرگ کردیم (سر سفره من بزرگ شدی) و نانش را به رخ او می کشد، پس از گفت و شنید بسیار با اطرافیانش مشورت می کند و رأی شان بر این می شود که موسی جادوگر است تو هم جادوگران را جمع کن تا او را مغلوب کنند چون جادوگران جمع شدند گفتند به ما پول می دهی؟ فرعون گفت آری. درجه هم می دهم (**قال نعم و انکم اذا لمن المقربین**) سپس به میدان آمدند و جادوهای خود را به کار بردند و گفتند سوگند به عزت فرعون که ما غالب و چیره بر موسی هستیم. لکن چون موسی عصا را انداخت و اژدهایی شد و جادوها را در خود فرو کشید جادوگران به سجده افتاده گفتند ایمان آوردیم. چنانچه درسوره اعراف آیه۱۲۲ آمده است: (**قالوا آمنا برب العالمین رب موسی و هارون.**)

است.»[1] و این خود آشکار است؛ زیراکسی که خلق و رزق وزندگی و مرگش به‌هیچ‌وجه از او و در اختیار او نیست، بسا خواهد یافت که خود و هر چه از آن بهره‌مندمی‌باشد از خالق او است پس ناگزیر، عزت نیز از آن او است.

به‌جا است نکته‌ای را که موجب اشتباه بسیاری شده موردتوجه قرار دهیم و آن شناخت عزت و ذلت است، که در نظر بسیاری برخلاف واقع شایع شده است به این معنی که هر کس دارای ثروت و جاه و مقام و نفوذ است، او را عزیز شمرده و باعزت می‌شناسند و هر کس برخلاف این باشد به دیده ذلت و پستی نگاهش می‌کنند. این نظر کاملاً غلط است؛ زیرا چنانچه این دو گروه تغییر زندگانی دهند، یعنی همان ثروت و جاه و مقام و نفوذ به این دسته که تهی‌دست و پست بودند بازگردد، عزیز و باعزتشان شناخته و همان عزیزان را ذلیل و پست خواهند دید.

پس این عزت بسته به‌جاه و ثروت است نه به انسان و شخص. این وصف برای انسان اعتباری است ودنیاکارگاه آزمایش است تا پاک و ناپاک و خردمند و سفیه از یکدیگر جدا شوند و بندگان خدا از بندگان دنیا ممتاز گردند.

و اما عزت به معنی درست آن‌که در این آیه شریفه به آن اشاره‌شده:« وَلله العِزَّه وَلرِسولهِ وَللمؤْمِنينَ وَلكِنَّ المْنَافِقِينَ

۱.سوره آل عمران/۲۶.

لا يَعْلَمونَ.»[1] که خاص و خالص برای خدا و رسول و مؤمنین بوده و برخلاف آن است که در نظر تودهٔ مردمان جلوه‌گر است. پیامبران و گروندگان و مؤمنین به آن‌ها، طبق متن قرآن،غالباً از ثروت و دارایی برکنار و تهی دست بوده‌اند چنان‌که درباره آن‌ها می‌گفتند: « و قالو لولا انزل هذا القران علی رجل من القریتین عظیم.»[2] و فرعون به اطرافیانش (برای پست نشان دادن کلیم‌الله) می‌گفت: « فلولا القی علیه اسوره من ذهب.»[3] و سایر آیات که این معنی را بیان می‌کنند. پس عزت الهی را کافر و منافق که هم‌سنخ با آن نیستند و جز دنیا و خودپرستی چیز دیگری نمی‌شناسند درک نمی‌کنند.

کمترین اثر عزت الهی، حکومت بر دل‌ها است که ثابت و زوال‌ناپذیراست.

رشید هجری، عمر و بن الحمق، میثم تمار، کمیل بن زیاد، مالک اشتر و ... جان می‌دهند و دست از محبت علی علیه‌السلام برنمی‌دارند. جند الله الاعظم که صحنه کربلا یعنی کانون نورافشانی را که خاموش شدنی نیست به وجود

۱.عزت برای خدا ورسول اوومومنین است، لکن منافقین نمی دانند- سوره منافقون/۸.

۲.و گفتند چرا این قران بر دو نفر ثروتمند مکه و طائف فرود نیامده- سوره زخرف/۳۱.

۳.چرا دست بندهایی از طلا به او داده نشده- سوره زخرف/۵۳.

آورده، یافتند که عزت در جانبازی است. لذا تا قیامت دوست و دشمن آفرین گوی آنان هستند که سر زیر بار عزت ظاهری دنیاطلبان که سراسر ذلت است نبرده و دل به سیم و زر و جاه و مقام یک‌روزه نسپردند و مغلوبیت ظاهری آن‌ها سبب غلبه حقیقت و اعلاء کلمه و سخن حق گردید.

این عزت است که هر چه هست دربرابرش خاضع و سرافکنده است نه عزت مصنوعی که سراسر مایهٔ رسوایی و حسرت است، چنانچه درباره یزیدیان بود و خواهد بود و هرروز در دست و اختیار کسانی است که هنوز به شناسایی خود آشنا نشده‌اند.

و بعظمتک التی ملئت کل شیء.

و به بزرگیت که همه‌چیز را پرکرده.

****

عظمت به معنی استحکام و بزرگی و بزرگ مقامی است. این جملهٔ شریفه راهنمایی برای تدبر در اجزاء عالم و تشکیلات شگفت و حیرت‌انگیز آن است تا از یافتن عظمت آن، عظمت خالق و رازق و گرداننده‌اش آشکار گردد. در این روزگار که پیشرفت های علمی وتحول عظیم در تکنولوژی، دانشمندان و متفکرین را به کشف راز آفرینش راهنما شد و بعضی از اسرار آن آشکار گردید، معنی این بیان اندکی روشن شد که چشم حقیقت‌بین ولی‌الله بر باطن عالم مسلط است و این سخن مصداق پیدا کرد که:

دل هر ذره را که بشکافی

آفتابیش در میان بینی

در قرآن مجید راه رسیدن ابراهیم خلیل‌الرحمن را به مرتبه یقین چنین بیان داشته:« وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الموقِنِينَ.»[1] که در ستارگان و ماه و آفتاب با چشم تدبر و تعقل می‌نگرند و اطرافیانش را

۱.هم چنان که باطن آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از دارندگان یقین شود- سوره انعام/۵۵.

بابیانی درخور درک آن‌ها، به این طریق آشنا می‌نماید و گردش و حرکت منظم آن‌ها را که چگونه بر اساس حکمت استوار است یادآوری نموده و سپس اعلام می‌دارد:[1]« إِنِي وَجَّهْت وَجْهِيَ لِلذِّي فَطَرَالسَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ المْشْرِكِينَ.»[2]

آنگاه به‌عنوان استفهام و پرسشی که سرزنشی را به همراه دارد نظر تمام بنی‌آدم و افراد بشر را به همان راهی که آن پیغمبر عظیم‌الشأن رفته معطوف داشته می‌فرماید:« أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ و آن عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ.»[3]

با این سؤال سرزنش‌آمیز که راه رسیدن به حقایق را پیش پای بشر باز می‌کند، تفکر و تدبر در کارگاه خلقت (از جماد و نبات و جانوران و آدمیان و ستارگان و نظام و ارتباط آنان و

۱.گفتن هذا ربی با توجه به اینکه آفتاب و ماه و نجوم در رشد و تربیت زمینی ها عموماً مؤثرند بیان واقع است و لازم نیست حمل بر توریه شود اگر چه شنوندگان به نحو دیگری تصور می کردند.

۲.همانا من روی خود به سوی آن کس دارم که آسمانها و زمین را بدون نقشه قبلی به وجود آورده در حالی که با کمال استقامت رو به حقیقت میروم و از آن ها نیستم که در کارگاه خلقت دست دیگری را در کار می پندارند- سوره انعام /۵۹.

۳.آیا با دقت نمی نگرند در باطن آسمانها و زمین و آن چه خدا آفریده از چیزها و این که بسا باشد اجل و مدت آنها نزدیک به پایان باشد؟ پس به کدام سخن بعد از این باور خواهند داشت- سوره اعراف/ ۱۸۵.

ترکیب و تجزیه اجزاء شان و آثاری که بر آن‌ها وارد است) را از واجباتِ وظایف انسان بیان می‌کند. لذا در قرآن کمتر صفحه‌ای است که نظر افراد را به محسوسات و طبیعیات و آثار آن‌ها متوجه نکند و شاید پایان این آیه شریفه« فبای حدیث بعده یؤمنون.»[1] این معنی را خاطرنشان کند که اگر این‌همه محسوسات را که شب و روز با آن سروکار دارند نادیده بگیرند به شناسایی آفریننده و حافظ آن دست پیدا نکرده و تسلیم نشوند، دیگر چه سخنی را باور خواهند داشت. چه نیکو سخنی و چه شیوا سرزنشی و چه عنایت و محبتی است!

این‌همه نقش عجب بر درودیوار وجود

هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

یکی از عجایب ملکوت آسمان و زمین که تمام دانشمندان در برابر عظمت آن زانوزده و به نادانی خود معترف هستند، اصل انطباق و هماهنگی محیط با حیات است.(از پرتو پلاسم و ویروس گرفته تا کهکشان‌ها، با همه اختلافی که در مراتب و درجات و روزی‌خواری و زادوولدشان هست و اثری

۱.اعراف/۱۸۵.

که روی یکدیگر دارند) که با نظامی مرتب ادامه حیات می‌دهند. [1]

دکتر استرن (رئیس یکی از کلینیک‌های آمریکایی) می‌گوید: طول مجموع شرایین و وریدهاومویرگ‌های بدن،۱۶۰/۰۰۰ کیلومتر و سطح مجموع مویرگ‌ها ۱۴/۰۰۰ مترمربع است، قلب در هرروز ۱۰۰/۸۰۰ مرتبه می‌زند و در هر دقیقه ده لیتر خون به خارج از خود می‌فرستد؛ و در دو ساعت آن اندازه انرژی تولید می‌کند که برای بلند کردن شصت‌وپنج تن به ارتفاع سی‌وپنج سانتیمتر کافی است، هر یک از کلیه‌ها دارای ۱/۲۰۰/۰۰۰ لوله کوچک هستند که طول مجموع آن‌ها تقریباً دوازده کیلومتر است، باوجود عظمت بسیار، نسبت به مقامِ انسانِ تربیت‌شده و کامل که متصرف در اجزاء عالم است، بسیار کوچک هستند.

۱.کرسی موریسن در کتاب راز آفرینش می نویسد: می دانید آن چیست که از خلقت زمین و سیارات و حتی از همه کون و مکان به استثنای عقل کلی که خالق و آفریننده است بالاتر و مهمتر است؟ این شیء مهم که همه علم امکان مدیون آن است ذره بسیار کوچک و نامرئی است به نام پروتو پلاسم یا جرثومه حیات که جسمی نرم و شفاف است و قوه حرکت دارد و از آفتاب کسب نیرو می کند، این ذره به وسیله به کار بردن نور خورشید اسید کربونیک هوا را تجزیه می کند و ذرات آن را متلاشی می سازد و مواد غذایی خود را از غامض ترین ترکیبات شیمیایی عالم تحصیل می نماید، این ذره تک سلولی و این قطره شفافِ بخارمانند، ماده اصلی حیات را در دل خود میپروراند و قدرت آن را دارد که خلعت حیات را به همه موجودات از خرد و کلان تعویض نماید و محیط او را متناسب با شرایط و زیست او نماید.

در خلال این فرازهای دعا، این‌ها نکته‌های نهفته است که از آن نباید غافل بود و آن توجه به رحمت و قدرت و جبروت و عظمت کامل و حاکم بر همه اشیاءاست که امید و جرئت سؤال‌کننده را در تقاضا بیشتر می‌کند؛ زیرا می‌بیند خداوند به‌واسطه رحمت واسعه خود بسیاری از بدی‌ها را نادیده می‌گیرد و باقدرت کامله اش کسانی که قدرت‌نمایی می‌کنند در هم می‌شکند و با جبروت و عظمتش ناتوانایی‌ها را جبران می‌کند.

ضمناً متوجه می‌شود که اگر آنچه را خواسته به او نرسد از طرف خودش مانعی در کار است. پس می‌کوشد تا آن مانع را یافته و از میان بردارد و هر چه حاجتش بزرگ‌تر باشد در رفع مانع بیشتر خواهد کوشید.

****

و بسلطانک الذی علا کل شی ء.

و به سلطنتت که بر هر چیزی برتری داشته ودارد.

****

سلطه (بر وزن گفته) به معنی تمکن در قهر و غلبه است و چون خداوندِ صانعِ علیم وحکیم بر تمام اجزاء عالم (ازلحاظ خلقت، نگهداری، رساندن یاری و مایه زیست و زندگانی و همچنین تغییر و تبدیل) پیوسته متمکن و قاهر است و هیچ ذره‌ای از خود دارای نیروی مستقل نیست پس او بر همه خلق سلطه داشته و همه مقهور او هستند.

این آیه به این سلطان اشاره دارد:« اللهُ الَّذِي خَلَقَكمْ ثمَّ رَزَقَكمْ ثمَّ يمِيتكمْ ثمَّ يحْيِيكمْ هَلْ مِنْ شرَكَائكمْ مَنْ يَفْعَل مِنْ ذَلكِمْ مِنْ شَيْ ء سبحْانَه وَتَعَالىَ عَمَّا يشْرِكونَ.»[1] بدیهی است آن‌که آفرینش و روزی وزندگی و مرگ (ارکان چهارگانه کارگاه خلقت) به دست او است بر تمام اجزاء عالم غالب و قاهر است. ضمناً باید نکته‌ای را متذکر شد که راه شناسایی

۱.خدا آن است که شما را آفریده سپس روزی تان داد پس از آن شما را می میراند و از آن پس زنده تان می کند آیا از شریک هایتان (که برای خدا گرفته اید) کسی هست که چیزی از این کارها انجام دهد؟ خدا منزه و برتر است از آن چه شرک می آورند- سوره روم/۴۶.

سلطان الله این است که بدانیم مظاهر این سلطنت، انبیاء و اوصیاء هستند که هر وقت به هر مقدار که حکمت اقتضا کند، خدای سبحان و تعالی به دست آن‌ها، آن را آشکارمی‌کند. این معنی درآیات زیادی آمده است مانند:« وَفِي موسَى إِذْ أَرْسَلْنَاه إِلَىَ فِرْعَوْنَ بِسلْطَان مبِين.»[1] و درآیات دیگر که بت‌پرستان را سرزنش می‌فرماید چنین تعبیر شده: « وَيَعْبدونَ مِنْ دونِ الله مَا لمْ ينَزلْ بهِ سلْطَانًا.»[2]ظهورِ معجزات (خارق العادات) که همراه با اظهار رسالت بود از طریق همین سلطان الله است. لکن باآنکه نماینده این سلطنت بودند و خدای سبحانه و تعالی آن‌ها را در هر کار توانا فرموده بود، با نهایت شدت و جدیت، وحشت و گریز خود را از این‌که مستقلاً به آن‌ها نسبت تصرفی در اشیاء داده شود، مبرا می‌داشتند و حتی گریه و خنده و خوردن و آشامیدن را به خدا نسبت می‌دادند و چنین نیز هست؛ زیرا اگر خدا مدد و یاری پیوستهٔ خود را بازگیرد، هیچ‌چیز پایدار نیست (اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها.)

اما کوتاه‌نظران ناآگاه به آنان نسبت ربوبیت و خدایی مستقل داده و در الحاد ماندند. نظر به همین سلطنت الهی است که انکار معجزات انبیا و تکذیبشان کفر است؛ زیرا منجر به

۱.درباره موسی که او را با سلطنتی آشکار به سوی فرعون فرستادیم- سوره ذاریات/ آیه ۳۸.

۲.غیر از خدا چیزی را بندگی می‌کنند که خدا به‌واسطه او سلطانی نیاورده -حج/۷۱.

تکذیب پروردگار می‌شود. کسانی که درشناسایی انبیا و اوصیا گرفتار شبهه شده و ساده‌دلان را نیز می‌لغزانند، انبیا را هم مانند خودمی پندارند چون خود عاجز هستند آنان را نیز عاجز تصور نموده و در ضلالت و سرگردانی مانده‌اند.

****

و بوجهک الباقی بعد فناء کل شی ء.

و به روی تو که بعد از نابودی هر چیز پایدار و باقی است.

****

وجه، قسمت پیشین هر چیزی است که با آن روبرو می‌شوند. (مستقبل کل شیء) اطلاق وجه به معنی عرفی درباره خدای سبحانه و تعالی که منزه از جسم و مبرا از مکان است جایز نیست. درباره وجه الله و وجه الرب از ائمه معصومین علیهم‌السلام که عدل قرآن و بیان‌کننده مقصود آن هستند دو معنی رسیده که درواقع یکی هستند.

۱-امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند: نحن وجه الله الذی لایهلک .[1] ما رویِ خدایی هستیم که هلاک نمی‌شود.

همچنین امام محمدباقر علیه‌السلام فرمودند: و نحن وجه الله نتقلب فی الارض[2]. ما رویِ خدایی هستیم که در زمین در حال حرکت و جنبش هستیم. تقریر مطلب بدین گونه است که اطاعت خدا جز از راه اطاعت رسول حاصل نمی‌شود چنان‌که قرآن صریحاً می‌فرماید:« مَنْ یطِعِ الرَّ سولَ فَقَدْ

۱.بحارالانوار،جلد۲۴،صفحه۲۰۱.

۲.کافی،جلد۱،صفحه۱۴۳.

أَطَاعَ اللهَ.»[1] و نیز فرمود:« عَالِمِ الغَیبِ فَلا یظْهِر عَلَی غَیْبِهِ أَحَدًا إِلا مَنِ ارْتَضَی مِنْ رَسول.»[2] پس هر عملی که برخلاف فرمان و اطاعت رسول باشد باطل است. چنان‌که در سوره محمد صلی‌الله علیه واله فرمود: « یَا أَیهَا الذِّینَ آمَنوا أَطِیعوا اللهَ وَأَطِیعوا الرَّسولَ وَلا تبْطلواأَعْمَالکمْ.»[3]

و از طرفی اطاعت رسول جز از راه اطاعت ائمه معصومین علیهم‌السلام میسر نیست و برخلاف آن‌ها رفتن (طبق بیان خود پیغمبر) ضلالت است. چنان‌که پیامبر صلی‌الله علیه واله در روایت متواتر فرمودند: من دو چیز ارزشمند میان شما می‌گذارم کتاب خدا و عترتم، تازمانی که با این دو همراه باشید گمراه و سرگردان نخواهید شد.

پس روشن شد آن رو و جهت خدایی ائمه معصومین علیهم‌السلام هستند و این‌ها صراط مستقیم به‌سوی خداوند می‌باشند. امام صادق علیه‌السلام در بیان آیه

۱.هر که رسول را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده-نساء/۸۰.

۲.دانای غیب است و هیچ کس را بر غیب خود آگاه نمی کند؛ مگر پیامبرانی را که [برای آگاه شدن از غیب] برگزیده است-جن/۲۶و۲۷.

۳. ای کسانی که ایمان آورده‌اید مطیع خدا و رسول باشید و عمل‌های خودتان را باطل نکنید-محمد/۳۳.

شریفه:« کل شیء هالک الا وجهه. »[1] فرمودند: ما آن رو و جهت خدایی هستیم.[2]

در سوره الرحمن نیز وجه پروردگار چنین معرفی‌شده که: « کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال‌والاکرام .»[3] بنابراین مرجع و محل بازگشت خلق همان است که بعد از فناءخلق باقی است.

۲- وجه و رو، اطاعت و بندگی خدا به این معنی که هر عملی دورو دارد. یک رو به خود عامل که می‌گوید کار من و عمل را به خود نسبت می‌دهد (روی خودی . وجهه نفسانی) و رویِ دیگر به خدا یعنی عمل به امر او و خالص برای او (وجهه خدائی.)

آن رویی که برای هوای نفس و خواست خود بوده که فانی و ناپایدار است باطل است ولیکن روی خدایی، باقی به بقاء خداست (چون برای او بوده و او باقی است) چنان‌که در قران مجید آمده:

۱.همه چیز از بین رفتنی است مگر وجه او-قصص/۸۸.

۲.بحارالانوار،جلد۶،صفحه۵.

۳.هر چه بر زمین است فانی است و تنها روی صاحب جلال و اکرام پروردگار تو باقی می‌ماند-الرحمن/۲۷.

« ما عندکم ینفد و ما عند الله باق .»[1]

حال روشن شد که هردو معنی یک حقیقت را می‌رسانند. چون عملی که به امر خداست همان است که ائمه معصومین علیهم‌السلام فرموده‌اند و آنچه برای خداست آن است که از راه اطاعت آن‌ها انجام شود. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: هر کس از راه اطاعت محمد صلی‌الله علیه واله عملی را که خدا از او خواسته انجام دهد آن همان رویی است که هلاک نمی‌شود. هم چنان خداوند فرمودند: هر که این رسول را اطاعت کند محققاً خدا را اطاعت کرده است.

آیه شریفه « وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض. »[2]**به این معنی اشاره دارد که روی خودی باید تسلیم روی خدایی شود**[3] **و این‌که در بعضی روایات آمده که وجه الله دین خداست، ناظر به همین معنی اطاعت از رسول است و منافاتی با مطالب قبل ندارد زیرا دین، طریقه و روش است و روش و انجام هر کار برای خدا باید از راه رسول صورت گیرد.**

۱.آنچه نزد شما است رو به فنا و نابودی می‌رود و آنچه نزد خداست باقی و پاینده است-نحل/۹۶.

۲.روی به سوی خدایی آوردم که آفرینندهٔ آسمانها و زمین است-انعام/۷۹.

۳.درباره این که ائمه وجه الله هستند اخبار زیادی در اصول کافی و تفسیر برهان و نور الثقلین نقل شده است.

****

و باسمائک التی ملئت ارکان کل شیء.

و به نام‌های تو که رکن‌های هر چیز را پرکرده است.

****

اسم خبردهنده از مسما (آنکه و آنچه نام بر آن گذاشته‌شده) و معرف آن هست. وقتی می‌گوییم خیاط و خطاط این نام‌ها از دوزنده و نویسنده خبر می‌دهند امیرالمؤمنین علیه‌السلام در تعریف اسم فرمودند:

الا سم ما ینبئ عن المسمی- اسم آن است که از مسما خبر می‌دهد. بنابراین بین اسم و مسما باید جهت ربطی باشد تا بشود مسما آثار خود را به‌وسیله اسم آشکار کند، این ربط بین خدا و خلق همان مقام اصطفاء است که درآیات قرآن با بیانات مختلف آمده است:

« اللّه یَصْطَفِي مِنَ المَلائکِه رسلا وَمِنَ النَّاسِ.»[1]

« وَاصْطَنَعْتکَ لنِفْسِي.»[2]

« إِلا مَنِ ارْتَضَی مِنْ رَسول.»[3]

۱.خدا برمی گزیند از ملائکه پیغمبرانی را و از مردمان-حج/۵۵.

۲.تورا برگزیدم برای خودم-طه/۴۱.

۳.مگر ازرسولی که از او راضی شد-جن/۲۵.

یعنی خدای سبحان، نمایندگانی میان خود و خلق از ملائکه و آدمیان برای رسالت انتخاب می‌کند تا آثار او را آشکار کنند. پس باید متصف به صفات او در حد بشریت و عبودیت باشند تا بتوانند خلق را با آن صفات آشنا نموده و مأنوس سازند. لذا خدا افعال و رفتار رسول را به خودش نسبت می‌دهد:« و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی. »[1] رکن هر چیز آن است که به‌واسطه آن، ساکن برپا و پایدار باشد و در استعاره در قوت و توانایی نیز به کار می‌رود.

هیچ‌چیز بی رکن برقرار نیست لکن ارکان نسبی هستند یعنی رکن هر چیز مناسب همان است چه محسوس و چه غیر محسوس، چنان‌که عرش الرحمن نیز دارای چهار رکن است:

۱ . خلق ۲ . رزق ۳ . حیات ۴ . مرگ. عبارت دعا نیز همین معنی را متضمن هست و درباره عظمت خدا فرمود هر چیز را پرکرده است؛ملئت کل شی ء. که ذره‌ای از آن خالی نیست. درباره اسم فرمود ارکان هر چیز را پرکرده است یعنی بقاء، سکونت، آرامش، عدم اضطراب و پایداری هر چیز به‌واسطه اسم خداوند است که اگر اثر اسم گرفته شود نظام عالم از هم می‌پاشد و تمام اشیاء درهم‌ریخته می‌شود. چنان‌که اگر رکن هر چیز را بگیرند چنین خواهد شد. لذا در حدیث آمده که: لو أن الامام رفع من الارض ساعه لماجت

۳.آن ریگ را تو به‌سوی دشمن نپاشیدی بلکه خدا پاشید-انفال/۱۷.

به اهلها کما یموج البحربأهله.[1] این خود محسوس است که هیچ خانه‌ای بدون چهار قائمه (پایه و ستون) بر پا نخواهد ماند و اگر پایه‌اش پس از بنا گرفته شود فرومی‌ریزد. نام‌های خدا (اسماءالحسنی) توقیعی هستند یعنی هر کس نمی‌تواند خودسر نامی را به پروردگاراطلاق کند، بلکه متوقف به بیان پیامبراست، آن‌که از طریق وحی نام‌ها به ایشان آموزش داده‌شده تا خبردهنده از مسما و معرف و نشان‌دهنده آثارخداوندباشند. لذا در قرآن می‌فرمایند: « سبحان‌الله عما یصفون الا عباد الله المخلصین.»[2] این بندگان که خدایِ متعال آن‌ها را برگزیده و خالصشان فرموده، باید نام شایسته خدا را از آنان آموخت و آنچه آن‌ها می‌گویند، به زبان آورد.

۱.اگر امامی ساعتی از زمین برخاسته شود زمین بر اهلش مضطرب خواهد شد مانند اضطراب و ناآرامی دریا.الکافی جلد۱۷۹،۱/۱۲.

۲.منزه است خدا از آن چه وصف می کنند مگر بندگان خالص شده خدا ـ مخلص به فتح لام، وصف بندگان خدای سبحانه و تعالی دو گونه است: یکی قولاً و آن خواندن خداست به نام های مناسب که در قران و اخبار آمده مانند علیم، حکیم، قهار، رحمن، رحیم، شکور و ...و دیگر وصف عملی و آن ظهور آثار قدرت و عظمت و جبروت و سایر اسماء از آنهااست چنان که ابراهیم آتش را سرد می کند و موسی دریا را می شکافد و عیسی مرده را زنده می کند و صالح از سنگ شتر بیرون می آورد و در عین حال خود را نادار و تهی دست معرفی نموده فقط مأمور و نماینده خدا معرفی نموده و می گویند خدا با دست آنها عظمت خود را نشان می دهد که اگر آن وسایل مستعد نبودند بشر نمیتوانست به شناسایی این عظمت و قدرت و عزت راه یابد لذا بشر را به اطاعت خودشان می خوانند «**فاتقو الله و اطیعون**»و نظایر این آیه.

اسم غیر از مسما است (هم چنان‌که محسوس است) وقتی می‌گوییم احمد و محمود، مسما غیر از اسم است؛ بنابراین ذات قدوس الله سبحانه و تعالی در مقام یگانگی از هر نام و نسبتی منزه و مبرا است و این نام‌ها به مناسبت آثاری که دایره خلقت را پرکرده است به او نسبت داده می‌شود. وقتی آثار علم، آگاهی، توانایی، بینش، زندگی، مرگ و ...به حد اعلی و اکمل دیده می‌شود (به نام علیم، قدیر، خبیر، محیی، رازق، بصیر، ممیت و...) آن آثار را به خدا نسبت می‌دهند. لکن این نام‌ها در ذات مقدس او به هیچ عنوانی از عناوین و به هیچ اعتباری از اعتبارات جایی نداشته و او منزه از هر نسبتی است. چنان‌که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: و کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه لشهاده کل صفه انها غیر موصوف و شهاده کل موصوف انها غیر الصفه.[1]

و در دعای ۳۲ صحیفه سجادیه است: ضلت فیک الصفات و تفسحت دونک النعوت و حارت فی کبریائک لطائف الاوهام .[2] با نسبت دادن این نام‌ها و صفات به خدا بر او

۱.کمال شناسایی خدا به یگانگی بی شائبه شناختن او است و کمال آن شناسایی نفی صفتها از او است زیرا هر صفت گواهی می دهد که غیر از آن است که صفت را به او نسبت می دهند؛ و هر موصوف شاهد است که غیر صفت است-نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲.تمام صفات در تو گم شده و اوصاف از هم گسیخته است و در بزرگی و عظمتت وهم های دقیق و نازک بین حیرانند.

چیزی افزوده نمی‌شودوپس ازآشکارشدن در خارج، چیزی از او کاسته نمی‌شود. بهتر است برای فهم و درک مطلب، مثالی گفته شود:« و لله المثل الاعلی.»[1] اگرچه هر مثلی که بیاوریم در پیرامون ذات پاک و قدوس او نارسا است.

اگر به کسی چندین نسبت داده شود: خیاط، خراط، خطاط، ناطق، قاری و... چنان‌که محسوس است این نام‌ها و نسبت‌ها مجموعاً بر او چیزی نمی‌افزاید و هنگامی‌که از او صادر شوند نیز از حجم، وزن و خصوصیات دیگرش کاسته و کم نمی‌شود. مثال دیگر: آب‌ونان دو اسم هستند برای دو چیز که یکی تشنگی و آن‌یکی گرسنگی را از بین می‌برد. هر یک از این نام‌ها چند مرحله دارد:

اول: لفظی است که می‌گوییم آب‌ونان.

دوم: به‌صورت کتبی آب‌ونان روی کاغذ نوشته می‌شود.

سوم: وجود خارجی که آب‌ونان را در برابر خود می‌بینیم. این سه مرحله موجود است اما خبردهنده از مسما (رافع تشنگی و گرسنگی) نیست. این دو اسم وقتی خبردهنده از مسما هستند که آثاری که بر آن‌ها باراست آشکارشودکه این اسم‌ها حامل آن بودند یعنی از بین بردن تشنگی و گرسنگی؛ الاسم ما ینبئ عن المسمی[2] اگر آثاری که از آن‌ها

۱.برای خداوند صفات برتر است-نحل/۶۰.

۲.اسم آن است که از مسمّی خبر دهد- تاریخ الادباء،انباری.

انتظارمی‌رود آشکار و ظاهر نشوداسمِ بی‌مسما هستند؛ مانند مدعیان دروغ‌پرداز که به نام نبوت و امامت درصحنه زمین، روی کار آمده‌اند.

بنابراین اسماءالحسنی مخلوق و مصنوع بلندپایه او هستند که خدا آن‌ها را برای نشان دادن آثار خود مهیا و در تمام عوالم به مناسبت آنجا معرفی‌شان فرموده است. لذا درباره بت‌ها و بت نماها (افراد و اشکالی که می‌پرستیدند) در سوره والنجم فرمودند:« ان هی الا اسماء سمیتموها انتم و اباوکم ما انزل الله بها من سلطان ؛ این‌ها نام‌هایی است که شما و پدرانتان ساخته‌اید خدا به‌واسطه آن‌ها سلطنتی نفرستاده است»[1] (این سلطنت همان آثار ربوبی است که از اسماء الله به امر او ظاهر می‌شوند.)

امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند: نحن و الله الاسماءالحسنی التی لایقبل الله من العباد عملاً الابمعرفتنا - به خدا سوگند ما هستیم اسماء حسنائی که از کسی عملی پذیرفته نمی‌شود مگر به معرفت و شناختن ما.[2]

۱.نجم/۲۳.

۲.درمجلد ۹۳ بحارچاپ جدید ص ۲۵۴(مجلد ۱۹-چاپ کمپانی) مجموعه اسمائی از کتاب بلد الامین نقل شده رجوع به آن با توجه و دقت و صفای خاطر غافلان را آگاه می کند و گمشده گان را به راه می آورد.

غلو و معنی آن:

بعضی دورافتادگان از فطرت و مکتب ائمه معصومین علیهم‌السلام، پنداشته‌اند نمایندگان خدا (انبیاء و اوصیاء) را متصرف در کارگاه خلقت شناختن غلو بوده و جاهلانه حکم به کفر پیروان آل محمد صلی‌الله علیه واله می‌کنند درحالی‌که غافل یا جاهل به این مطلب هستند. قرآن خود غلو را (که از آن نهی فرموده) معنی نموده است. در آیه ۱۵۱ سوره نساء چنین آمده است:« یا اهل الکتاب لاتغلوا فی دینکم و لاتقولوا علی الله الا الحق انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته القیها الی مریم و روح منه فامنوا بالله و رسله و لاتقولوا ثلثه انتهوا خیراً لکم انما الله اله واحد سبحانه ان یکون له ولد له ما فی السموات و ما فی الارض و کفی بالله وکیلا.»[1] و در آیه ۵۵ سوره مائده چنین است: «

۱.ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و نگویید به خدا آن چه سزاوار نیست همانا عیسی پسر مریم رسول و فرستاده خدا و کلمه او است که به مریم القا کرد و روحی از خداست پس ایمان آورید به خدا و فرستادگانش و نگویید سه تا (خدا مریم عیسی یا اب و ابن و روح القدس) درنگ کنید، خوب است برای شما، همانا خدا یکی است منزه است از این که برای او فرزندی باشد، برای او است آن چه در آسمانها و زمین است و کافی است به خدا وکیل و پشتیبان.

توجه فرمایید در متن آیه ضمن بیان معنی غلو که در این مورد خاص نسبت فرزندی عیسی به خدا دادن و اعتقاد به تثلیث است و یا عزیر را پسر خدا گفتن چنان که یهود گفتند قرآن آنها را به خطای نظرشان متوجه میکند که بزرگ داشت عیسی و عزیر همان مقام نبوت آنهاست نه آنها را پسر خدا گفتن لذا در آیه اشاره به مقام عظیم عیسی با لفظ (کلمته) شده و این که کلمهٔ الله دارای قدرت تصرف است

قلْ يَا أَهْلَ الكِتَابِ لا تَغْلوا فِي دِينكِمْ غَيرَ الحَق وَلا تَتبَّعِواأَهْوَاءَ قَوْم قَدْ ضَلوا مِنْ قَبْل وَأَضَلوا كَثِيرًا وَضَلوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ.»[1] در هر دو آیه یک اصل کلی در معنی غلو بوده و آن نسبت دادن ناحق و ناسزاوار به خداوند است. آنگاه به این ناسزاواری که منشأ آن پیروی هوای نفس و خودخواهی گمراهان و گمراه‌کنندگان گذشته بوده تصریح‌شده که این ناحق گویی و غلو نسبت دادن فرزند به خدا است که گفته‌اند: خدا و مریم و عیسی. سپس حق را بیان می‌فرماید که خدا منزه از فرزند و ازآنچه می‌گوییداست و آنچه در آسمان‌ها و زمین است همه خلق و بنده و در قبضه اقتدار و روزی‌خوار او هستند.

قرآن که غلو را بسیار واضح بیان نموده، حضرت عیسی و موسی و محمد صلی‌الله علیه واله را این‌طور معرفی می‌کند:

عیسی علیه‌السلام زنده کننده مرده، بینا کننده چشم کور، شفادهنده مبتلابه پیسی، خالق و پرواز دهنده پرندگان به اجازه خدا.

چنان که در آیات دیگر بیان شده و آن مقام رسالت و نمایندگی خدای قادر و علیم و قاهر است که رسول باید با اوصاف فرستنده متصف باشد اگر نه در ادعایش صادق نیست.

۱.بگو ای اهل کتاب در دینتان به ناحق غلو نکنید و پیرو هوای گروهی نشوید که پیش از این گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند و خود از راه صاف مستقیم گم شدند.

موسی علیه‌السلام ایجادکننده اژدها از چوب، شکافنده دریا و پدیدآورنده معبری خشک از ته آن.

محمد صلی‌الله علیه وآله را دست خدا و اطاعتش را اطاعت و معصیتش را معصیت او و عالم غیب و دانای رازهای نهانی و دارای اختیار تام در کل امور می‌شناساند.

دربیان عظمت مقام اهل‌بیت علیهم‌السلام آیات، روایات و ادعیه بسیار زیادی داریم که نه‌تنها غلو نیستند بلکه تنها به گوشه‌ای از مقامات این بزرگواران اشاره‌شده است.

« و ما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا و اتقوالله ان الله شدید العقاب.»[1] امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در نامه‌اش به معاویه می‌نویسد؛ فانا صنایع الله و الخلق بعد صنایع لنا.[2] همهٔخلق در مرتبه پایین تراز اهل‌بیت علیهم‌السلام هستند وهرگزبه آنجا راه ندارند تا زیادتر ازآنچه هست بفهمندوبگویند. (برای اطلاع کامل از تصرف انبیاء و اوصیاء در سراسر وجود عالم و عالمیان، رجوع کنید به کتاب محدث بزرگوار و فقیه معظم مرحوم شیخ محمد

۱.و آن چه رسول برای شما آورد بگیرد آن را و آن چه نهیتان کرد از آن باز ایستد و دستور خدا را نگهدارید که پیگیریش سخت است-حشر/۷.

۲.پس ما ساخته پروردگارمان هستیم و خلق درمرتبه پایینی ساخته برای ما هستند ـ نهج البلاغه و در نسخه ای صنایعنا هست یعنی ساخته ما هستند-نهج البلاغه،نامه۲۸.

بن الحسن حر عاملی که به نام اثبات الهداه بالایات و المعجزات نوشته و به فارسی نیز ترجمه‌شده.)

سزاواراست که مؤمنین با قرآن و فرمایشات پیغمبر و اوصیائش علیهم‌السلام و با تصرفاتی که در اجزاء عالم به امر پروردگار دارند از راه تفکر بیشتر مأنوس شوند تا به‌خوبی دریابند که کوتاه‌نظران و منحرفانی که به نام غلو و شرک، دوستان آل محمد صلی الله علیه واله و علاقه‌مندان به شناسایی مقام آن‌ها را به کفر نسبت می‌دهند ونمی گذارند افراد پیرامون مکتب اهل‌بیت علیهم السلام بیایند، مصداق قسمت اخیر آیه سوره مائده بوده « قد ضلوامن قبل و اضلوا کثیراً و ضلوا عن سواء السبیل.»[1] واز گرایش به آن‌ها بپرهیزند و بدانند جزای عمل هرکسی به خود او می‌رسد. (در خانه اگر کس است یک حرف بس است)

با مدعی مگویید اسرار عشق و مستی

بگذار تا بمیرد در عین خودپرستی

« لئلا یعلم اهل الکتاب ان لایقدرون علی شیء من فضل‌الله .»[2] خلاصه مطلب اینکه غلو نسبت ناروا و ناشایسته به

۱.اینها خودشان از پیش گمراه بودند و بسیاری را نیز گمراه کردند و از راه راست بازگرداندند-مائده/۷۷.

۲.تااینگونه نباشدکه یهود و نصاری ندانند که توانایی ندارند بر چیزی از فضل خدا-حدید/۲۹.

خدا دادن است، نه انبیا و اوصیا را (که نمایندگان خدا و مربی خلق و نشان‌دهنده آثار ربوبیت او هستند) اداره‌کنندگان کارگاه خلقت دانستن. (چنان‌که خدا با این مقام و سمت معرفی‌شان فرموده است.)

****

و بعلمک الذی احاط بکل شیء.

و به علم تو که به هر چیزی احاطه دارد و کاملاً به حقیقت آن را فراگرفته است.

****

علم را اهل لغت چنین معنی کرده‌اند: ادراک الشیء بحقیقه- یافتن حقیقت چیزی آن‌چنانکه هست. در پیرامون علم خدا، امام علی علیه‌السلام سخنان فراوان و گوناگونی فرموده‌اند؛ اما بهتراست بیان این جمله از دعا را از متن قرآن بشنویم « وان الله قَدْ أَحَاطَ بکِل شیء عِلْمًا.»[1] این آیه ازلحاظ قاعده ادبی تأکید زیاد شده و علم خدا را محیط به هر چیز معرفی می‌کند. در آیه دیگر که بیانی است برای این اجمال، می‌فرماید: « أَلا یَعْلَم مَنْ خَلَقَ وَ هوَ اللطِّیف الخَبیر.»[2] نزد هر عاقلی این مطلب روشن است که هر سازنده و صانعی به جزئیات مصنوعش (آنچه ساخته وپدیدآورده) آگاه است. بشر که شاهکار خلقت و برحسب استعداد خداداد متصرف در عالم است خودمی داند بااین‌همه عظمت، ساخته دیگری است و بر سر سفره

۱.و همانا خدا به تمام اشیاء احاطه علمی دارد- سوره طلاق/۱۲.

۲.آیا آن کس که آفریده درحالی‌که از جزئیات آفرینش کاملاً باخبر است، به ساخته خودش علم ندارد و نمی‌داند چه ساخته؟سوره ملک/۱۴.

صانعش با نهایت فقر و ناداری نشسته ومی داند که اگر تنها جریان هوا را از او بگیرد مرده است.

سوگندهایی که در قرآن و ادعیه آمده است مانند سوگند به آفتاب و ماه و آسمان و زمین و انجیر و زیتون و ستارگان و مکه و ... یکی از فوایدش توجه دادن افراد به عظمت اشیاء است تا از این تعبیرات گوناگون پی به عظمت صانع حکیم برده تا به مقام تسلیم که آخرین مرحله سیر بشری است برسد. ضمناً باید به این نکته توجه داشت که چون علم الله سبحانه و تعالی محیط (احاطه دارد) بر همه اشیاءاست، امکان ندارد محاط (مورد احاطه و محصور) واقع‌شده و کسی از علم او اطلاعی حاصل کند. در سوره بقره ضمن آیه الکرسی فرمود: « وَلا یحِیطونَ بشِیْ ء مِنْ عِلْمِهِ إلا بمِا شَاءَ.» احاطه نمی‌کند به چیزی از علمش مگر به آن اندازه که او بخواهد. دقت فرمایید احاطه مقید شده به شیء نه علم، یعنی آنچه را که به دیگران آموخته چیزی از علم او است که قلت و کمی را نشان می‌دهد. پس انبیاء و رسل و اوصیاء ایشان که ظاهر کننده و معرف علم هستند، علمشان محدود به حدودی است که ذات قدوس پروردگار به آن‌ها عنایت فرموده و امت نیز علمشان محدود به حدی است که انبیاء و اوصیاء برحسب استعداد افراد بیان فرموده‌اند. انبیا را خدا چنین معرفی فرمود: « لایسبقونه بالقول و هم

بامره یعملون.»[1] که از پیش خود چیزی نمی‌گویند. همچنین افراد امت حق ندارند از پیش خود آنچه را که از رسول و وحی نگرفته‌اند بگویند یا عمل کنند زیرا هم چنان‌که انبیاء به علم خدا احاطه ندارند، امت هم به علم رسول احاطه ندارد. لذا افراد مکلف هستندازفرمان رسول سر نپیچند چنان‌که صریح آیه سوره الحشر است « وَمَا آتَاکم الرَّسو ل فَخذوه وَمَا نَهَا کمْ عَنْه فَانْتَهوا.»[2]

۱.در سخن بر خدا پیشی نمی گیرند و به فرمایش اوعمل می کنند-انبیا/۲۷.

۲.و شما آنچه رسول حق دستور دهد (و منع یا عطا کند) بگیرید و هر چه نهی کند واگذارید و از خدا بترسید که عقاب خدا بسیار سخت است-حشر/۷.

****

و بنور وجهک الذی اضاء له کل شیء.

و به روشنایی روی تو که برای آن هر چیزی روشن است.

****

چنان‌که قبلاً معلوم شد وجه الله آن است که از ناحیه و جهت او باید رو به خدا داشت و به‌سوی او رفت. در سوره مائده که گفته‌اند آخرین سوره نازله بر رسول‌الله صلی الله علیه وآله است (که دارای مطالبی بسیار شایان توجه است) رسول خدا صلی‌الله علیه واله به مقام نورمعرفی شده‌اند:« یا اهل الکتاب قد جائکم رسولنا یبین لکم کثیراً مما تخفون من الکتاب و یعفوا عن کثیر قد جائکم من الله نور و کتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه و یهدیهم الی صراط مستقیم»[1] از متن آیه پیداست که نور همان رسول است که کتاب مبین را آورد بلکه خود او کتاب مبین است زیرا قران تکوین رسول

۱.ای اهل کتاب فرستادهٔمابه سوی شماآمدکه بسیاری ازآنچه راکه از آن کتاب (تورات وانجیل) پنهان می کنیدآشکارکند و از بسیاری هم چشم می پوشد به سوی شما آمد از طرف خدا نور و کتابی آشکار که به واسطه او خدا کسانی را که پیرو خشنودی او باشد به راه های سلام (آرامش و یگانگی) هدایت کرده و از تاریکی به روشنایی به فرمان و اذن خدا بیرونشان می آورد و به راه راست هدایتشان می کند- مائده/۱۵ و۱۶.

است و به‌واسطه او خدا نورانیت به دیگران می‌دهد. علت نورانیت و روشنایی هر چه هست اوست. لام (له) لام علت است و معنی عبارت را چنین می‌توان به فارسی گفت: خدایا تو را سوگند می‌دهم به نور آنکه او را در جهت آشکاری خود قرار داده‌ای که به‌واسطه و علت او هر چیزی درخشندگی یافته است. بدیهی است این سِمت و مقام پس از رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله برای اوصیاء معصومین او علیهم‌السلام ثابت است.

از این عبارات که آیات قرآن نیز آن را تأیید می‌کند معلوم می‌شود تمام اشیاء دارای نور هستند که بخشی از این نور به‌واسطه همان روی خدایی (وجهه الله) است که برحسب استعداد خدادادی از او می‌گیرد و به مخلوق می‌رساند همچنان که خورشید از کانون نوری که به‌فرمان خدا مداوم به او می‌رسد نور و نیرو گرفته و به تمام اجزاء منظومه که مسئول اداره آن‌ها است (مناسب نیاز و استعداد) به هر جزء می‌دهد.

****

یانوریاقدوس یااول الاولین ویاآخرالآخرین.
ای نور ای منزه ای اول اولین و ای آخر آخرین.

****

نور به معنی روشنایی و قدس به معنی پاکیزگی است، نور و قدوس از اسماء الله هستند. چنان‌که در سوره نور آمده. « الله نور السموات و الارض»[1] وجود روشنایی و پاکیزگی در مخلوق نعمتی است مانند سایر نعمت‌هایی که از طرف خالق و صانع به او عطاشده است. بشر همچنان که خودش خود را نساخته و نیافریده همچنان این نعمت را خود به خود نداده است. حال، این نورانیت و پاکیزگی که اصل آن موهبتی است از طرف پروردگار، با اطاعت امر خداوند و پرهیز از نواهی، رو به ازدیاد و کمال رفته و اگر مخلوق از خالق اطاعت نکند و ازآنچه خالق نهی فرموده دوری نکند، تاریکی‌های تعیّن و ظلمات شهوات، حجابی ضخیم بین او و نعمت‌های خداوند می‌کشد و بهره‌برداری از آن را غیرممکن می‌سازد. در سوره مطففین فرمود: « کَلا بَلْ رَانَ عَلَی قلوبهِمْ مَا کَا نوا یَکسبونَ »[2] این چرکینی و ظلمت اعمالشان آن‌ها را محجوب از پروردگار نموده، به دوزخ می‌کشاند. « کَلا إِنَّهُمْ

۱.الله نور آسمانها و زمین است-نور/۳۵.

۱.اعمال ودست آوردخودشان دلهایشان راآلوده وچرکین کرد-مطففین/۱۴.

عَنْ رَبِهِمْ يَوْمَئذٍ لمَحْجوبونَ، ثمَّ إنهم لصَالوا الجِحيمِ»[1] در قرآن کریم صانع چنین معرفی‌شده « هوَ الأوَّل وَالآخِر وَالظَّاهِر وَالباطِن وَ هوَ بكِل شَيْ ء عَليم .»[2] اول است چون پیش از او چیزی نبوده، آفریننده و به وجود آورنده اشیاء است و آخر است چون تمام اشیاء به او منتهی می‌شوند. « وَأَنَّ إِلىَ رَبكَ المْنْتَهَى .»[3] ظاهر است چون علم و قدرت او سبب ظهور هر چیزی است، باطن است چون بر تمام اجزاء عالم مسلط است و از نهان هر یک آگاه و به همه‌چیز دانا پس او است مبدأ و منتها که مبدأ و منتها هم ساخته و مخلوق اواست و درعین‌حال منزه است از تمام نسبت‌ها و ازآنچه دلالت بر زمان و مکان دارد. این آیه شریفه وصف پروردگار را چنان بیان داشته که از هرگونه تعریف، بی‌نیاز و همه معرفی‌نامه‌ها شرح همین آیه است.

ازجمله اول الاولین و آخر الاخرین نکته دقیقی برداشت‌شده که معلوم می‌شود در کارگاه خلقت اولین و آخرینی هست که مبدأ و مرجع سایر مخلوقات می‌باشند و درعین‌حالی که خود مصنوع و مربوب ذات قدوس رب‌العالمین هستند اولین و آخرین نیز هستند، لکن اول و آخرشان در دست اقتدار

۱.نه چنین است همانا آنان خود از پروردگارشان در آن روز در حجاب هستند، سپس واردشدگان درآتش دوزخ خواهندبود.

۲.اوست اوّل [بدون آغاز] و آخر [بدون پایان] و آشکار [بدون رؤیت] و نهان و او به هر چیزی داناست –حدید/۳.

۳.و پایان و بازگشت همگان به سوی پروردگار توست-نجم/۴۲.

خداست. استناد این مطلب به دعای هرروزه ماه رجب است که فرمودند :اللهم انی اسئلک بمعانی جمیع ما یدعوک به ولاه امرک ...

قرآن مجید هم با ضمیرهای (نا و نحن)[1] این معنی را خاطرنشان می‌فرماید که اولین و آخرین همان اسماء الله هستند. در بسیاری از ادعیه مسلم الصدور از معصومین

۱.درحدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که:**عَنْ أَبِی‌عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمَّا آسَفُونا انْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا یَأْسَفُ کَأَسَفِنَا وَ لَکِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِیَاءَ لِنَفْسِهِ یَأْسَفُونَ وَ یَرْضَوْنَ وَ هُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ فَجَعَلَ رِضَاهُمْ رِضَا نَفْسِهِ وَ سَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ لِأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدُّعَاةَ إِلَیْهِ وَ الْأَدِلَّاءَ عَلَیْهِ** امام صادق علیه السلام در قول خداوند عزوجل: پس هنگامی که ما را اندوهگین کردند از آنها انتقام گرفتیم، فرمودند: همانا خداوند متعال همانگونه که ما اندوهگین می‌شویم اندوهگین نمی‌شود ولکن برای خود اولیایی آفریده که اندوهگین و خوشنود می‌شود در حالی که آنها مخلوق تحت تربیت خداوند هستند پس خوشنودی آنها را خوشنودی خود و ناراحتی آنها را ناراحتی خود بیان فرمود زیرا آنها را دعوت کنندگان و راهنمایان به سوی خود قرار داد. ودرحدیث قدسی آمده که:من اهان لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربه ودعانی الیها؛هر کس به یکی از اولیای من (دوستانم) اهانت کند پس حتماً در جایگاه مبارزه با من قرار گرفته و مرا به آن دعوت کرده است وفرمود: و من یطع الرسول فقد اطاع الله؛و هر کس این رسول را فرمانبرداری کند پس حتماً فرمان خدا را برده است و نیز فرمود: ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم؛همانا آنان که با تو بیعت می‌کنند همانا با خدا بیعت می‌کنند،دست خدا بالای دست آنهاست و همچنین با توجه به فرمایشات اهل بیت علیهم السلام که فرمودند: بنا عبدالله و لولانا ما عبدالله و بنا عرف الله و لولانا ما عرف الله؛ به ما خداوند بندگی شده و اگر ما نبودیم خداوند بندگی نمی‌شد و به ما خداوند شناخته شده و چنانچه ما نبودیم خداوند شناخته نمی‌شد.

علیهم السلام، کارهایی به سبب و وساطت آن بزرگواران از خلق و رزق و سایر شئون ربوبی بیان‌شده (چنان‌که در متن همین دعاء نیز موجود است) که در قالب عالم خلقت، به‌منزله اعضاء و جوارح قالب و تن آدمی هستند که هریک فرمان فرمانده را اجرا نموده و درعین‌حال مستقلاً از خود، قدرت و توانایی ندارند. (سبحان من دانت له السموات و الارض بالعبودیه و اقرت له بالوحدانیه و شهدت له بالربوبیه.)[1] در کتاب معانی الاخبار صدوق علیه‌الرحمه روایتی است که از امام صادق علیه‌السلام معنی اول و آخر را پرسیدند، ایشان فرمودند: اول است نه آن‌که پیش از او اول و ابتدایی باشد و آخر است نه آن چنانکه پایان یابد مانند آنچه در صفات مخلوقین نزدیک به ذهن می‌شود، لکن قدیم و اول و آخر است. پیوسته بوده و خواهد بود بدون ابتدا و نهایتی، نه بر او حدوث و تازگی واقع می‌شود و نه از حالی به حالی منتقل می‌شود .آفریننده هر چیزی است« خالق کل شیء.»

۱.منزه است آن که آسمانها و زمین برای او در بندگی فرمان پذیر و به یگانگی او مقر و به پروردگاریش گواه است-غایه القصوی،جلد۱،صفحه۳۵۷.

****

اللهم اغفرلی الذنوب التی تهتک العصم اللهم اغفر لی الذنوب التی تنزل النقم اللهم اغفر لی الذنوب التی تغیر النعم اللهم اغفر لی الذنوب التی تحبس الدعاء اللهم اغفر لی الذنوب التی تنزل البلاء.

خدایا بیامرز (بپوشان) گناهانی که پرده عصمت را (آنچه مانع ارتکاب گناه است) از بین می‌برد. خدایا بیامرز گناهانی که شکنجه و رنج را می‌آورند. خدایا بیامرز گناهانی که نعمت‌ها را دگرگون می‌سازند. خدایا بیامرز گناهانی که دعا را حبس می‌کنند[1]. خدایا بیامرز گناهانی که بلا را فرود می‌آورند.

****

درباره آثار گناه و نافرمانی و معصیت، آیات و روایات بسیاری است و در متن قرآن و بیان معصومین جزاء هر بدی با سنخ آن مشخص‌شده است. در سوره عنکبوت پس از این‌که نام لوط و شعیب و قارون و فرعون و هامان را برده، اشاره‌ای به مخالفت قومشان فرموده و عذابی را که مناسب با اعمال آن‌ها بوده بیان داشته و می‌فرماید:

۱.در معنی حبس دعا احتمال دیگری ممکن است و آن این که دعا در خود انسان حبس شود که در شدائد و سختیها به دعا وتضرع به سوی الله سبحانه متوجه نگردد و به دیگران از مخلوق متوسل شود.

« فکلا اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا علیه حاصبا و منهم من اخذته الصیحه و منهم من خسفنا به الارض و منهم من اغرقنا و ما کان الله لیظلمهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون. [1] **»**

برای توجه به آثار گناه کافی است به این دو حدیث توجه شود:

مرحوم صدوق در معانی الاخبار از امام جعفر صادق علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود: گناهانی که نعمت را تغییر می‌دهد ستمگری است و گناهانی که موجب پشیمانی است قتل است و گناهانی که کشانندِ نقمت و عذاب است ظلم است و گناهانی که پرده عصمت را پاره می‌کند شراب‌خواری است و گناهانی که روزی را حبس می‌کند زنا است و گناهانی که موجب نابودی سریع می‌شود بریدن از ارحام و خویشان است و گناهانی که دعا را رد و هوا را تاریک می‌کند ناراضی بودن پدر و مادر است(عاق والدین.)

و از حضرت سجاد علیه‌السلام روایتی مفصل نقل‌شده که فرمودند:

۱.پس هر یک را به گناهش گرفتیم بعضی را بادی تند پر از ریگ نرم به او فرستادیم "قوم لوط"و بعضی از آنان را صدایی هولناک و کشنده گرفت "قوم شعیب" و بعضی را به زمین فروبردیم"قارون" و بعضی را در آب غرق کردیم "فرعون و هامان" خدا به آن‌ها ظلم نکرد بلکه خودشان به خودشان ظلم کردند-عنکبوت/۴۰.

گناهانی که نعمت را تغییر می‌دهند: ستم بر مردمان، ترک عادات خیر، ناسپاسی و ترک شکرگزاری است.

آنچه پشیمانی آورد: کشتن کسی به‌ناحق، نرسیدن به خویشاوندان، واگذاشتن نماز تا وقتش بگذرد (به تأخیر انداخته شود)، ترک وصیت، ندادن مظالمی که بر عهده‌اش است و منع زکات تا مرگ بیاید و زبان‌بسته شود.

آنچه موجب نقمت و عذاب است: ستم‌کاری (که ستم برایش عادی و طبیعی شود) و بر مردمان برتری جستن و آن‌ها را مسخره کردن. آنچه قسمت معین (روزی معین) را دفع می‌کند (نمی‌گذارد برسد): اظهار ناداری کردن، نماز صبح و عشا را به‌واسطه خوابیدن ترک نمودن، نعمت‌ها را کوچک شمردن و از معبود شکایت کردن.

آنچه پرده عصمت را پاره می‌کند: شراب‌خواری، قماربازی، کاری که مردمان رابا لغوگفتن و شوخی‌های نابجا و نامناسب بخنداند، عیوب دیگران را یاد کردن و با مردمان بدنام هم‌نشین شدن.

آنچه بلا را فرود می‌آورد: به فریاد بیچارگان نرسیدن، مظلومی را یاری نکردن، امربه‌معروف و نهی از منکر را ترک کردن.

آنچه فرصت را به دست دشمن می‌دهد: ظلم آشکارا، زنا کردن، مباح شمردن آنچه دین منع کرده است، سر از فرمان مردمان نیک پیچیدن و اطاعت اشرار نمودن.

آنچه با سرعت سبب نابودی و فنا می‌شود: بریدن از ارحام، سوگند نابجا، سخنان دروغ گفتن، زنا، بستن راه مسلمان و به‌ناحق ادعای امامت کردن.

گناهانی که امید را قطع می‌کند: مأیوس بودن از رحمت خدا، به غیر خدا اعتماد کردن و وعده خدا را دروغ دانستن.

گناهانی که هوا را تاریک می‌کند: جادوگری، کهانت (غیب‌گویی ساختگی)، ایمان به علم نجوم (به آثار استقلالی آن در امور)، تکذیب قدر (مقدرات الهیه) و عدم رعایت حقوق والدین.

آنچه موجب پرده برداشتن از بدی‌ها است: وام گرفتن به‌قصد این‌که نپردازد، در خرج اسراف کردن (خود این عمل تجاوز است)، سخت‌گیری بر زن و فرزند و خویشان، بدخلقی، کم‌صبری، زود ملول شدن، کسالت و اهانت کردن به مردمان متدین.

و آنچه دعا را رد می‌کند: بدی نیت، ناپاکی باطن، نفاق با برادران مؤمن، به اجابت دعا تصدیق و باور نداشتن، تأخیر انداختن نمازهای واجب تا وقتشان بگذرد (اول وقت خوانده

نشوند)، به‌واسطه کارهای نیک و صدقه تقرب به خدا نجستن و در گفتار فحاش و بدزبان بودن.

و گناهانی که باران آسمان را حبس می‌کند (که به هنگام در محل مناسب نبارد): جور و ستم حکام در داوری و گواهی دروغ، شهادت حق را پوشاندن، منع زکات، وام و عاریه ندادن بعض مایحتاج زندگی به همسایگان، با فقرا و نادارها سخت‌دلی کردن، به یتیمان و بیوه‌زنان ظلم کردن.

در کتاب خصال روایت‌شده که امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند: سه خصلت است که اگر در مردی باشد باکی نداشته باش که بگویی از اهل جهنم است: جفا، جبن (ترس نابجا) و بخل؛ و سه خصلت است که اگر در زنی باشد باکی نداشته باش که بگویی از اهل جهنم است: بدزبانی، تکبر و فجور (بی‌عفتی.)

****

اللهم اغفر لی کل ذنب اذنبته و کل خطیئة اخطئتها.
خدایا بپوشان برای من هر گناهی و خطایی را که مرتکب شده‌ام.

****

در زبان فارسی نافرمانی را به‌طورکلی گناه می‌گویند لکن در زبان عرب هر نوع آن نامی مخصوص دارد (اثم، ذنب، خطا، عصیان، جرم، سیئه، فحشاء، فسق، نفاق، کفر) که هر یک به عمل مناسب خود اطلاق می‌شود.

ذنب به معنی دم حیوان است؛ یعنی کاری که تبعات و دنباله داشته باشد.

خطا ضد صواب و خارج شدن از جهت موردنظر است و دارای اقسامی است:

۱. اراده کردن در انجام کارهای نادرست (بد) و آن را صورت درست دادن.

۲. اراده انجام کار خوبی داشته لکن خلاف آن صادر می‌شود.

۳. منظورش انجام کار ناروایی است اما اتفاقاً غیر ازآنچه منظور بود عمل می‌شود.

آنچه فهم آن به‌منزله کلیدی برای گشودن درهای خیر بوده و اهل نظربرآن متفق بوده و بر صاحبان بصیرت و تدبر پوشیده نیست. این است که؛ تنها هدف ارسال پیامبران و دعوت بشر، این است که از خود و ساخته‌های خود بریده (منقطع شده) وازراه راست به‌سوی خدا بروند. لازم لاینفک این حرکت بازداشتن خود از فرورفتن و فریفته شدن در این جهان زودگذر است؛ و اینکه بداند تنها مانع و یگانه گناه که ریشه تمام گناهان و بدی‌ها است. غفلت از یاد خدا و اشتغال دل به غیر او است، چنان‌که ریشه تمام خوبی‌ها پیوسته به یاد خدا بودن (ذکر) است. به عبارت کوتاه‌تر بشر مکلف به یافتن مسیر درست و ساختن خوداست.

در این راه، برحسب استعداد و عمل و اخلاص، بشر به طبقات و درجاتی تقسیم می‌شود: طبقه نخست انبیاء و اوصیاء بوده که مقام اول را دارا هستند، این گروه تام الاستعداد و عامل به تمام اوامر ونواهی و منقطع الی الله بوده و واقف بر همه امور این عالم هستند. عالم دیگر (غیب) نیز برای آنان شهودی است و هر چه ازآنجا خبر می‌دهند، می‌بینند و می‌گویند. چنان‌که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: اگر پرده برداشته شود بر یقین من افزوده نخواهد شد.

نسبت عصیان و ذنب به این گروه دادن که معصوم و ترازو و مقیاس هستند، مانند سایر طبقات نیست. درباره حضرت

یونس علی نبینا و آله و علیه‌السلام در قرآن چنین آمده:« وَذَا النونِ إِذْ ذَهَبَ مغَاضِبًا.»[1] که فقط بیرون رفتن باحالت خشم، آن‌هم به جهت نافرمانی قومش گناه او است. درباره آدم علیه‌السلام خوردن از شجرة الخلد (آرزوی جاویدانی) در آن بهشتی که شیطان از آن راه آمد و گفت: « يَا آدَ م هَلْ أَدلكَ عَلَى شَجَرَه الخُلْدِ وَ ملْك لا يَبْلَى.»[2] درباره داوود علیه‌السلام عجله در قضاوت و داوری است پیش از آن‌که سخن مدعی علیه را شنیده باشد« لقَدْ ظَلَمَكَ بسِؤَالِ نَعْجَتكِ إِلىَ نعِاجهِ.»[3]

درباره موسی علیه‌السلام کشتن کافری است پیش از آن‌که هنگام آن رسیده باشد (قبل از گرفتن ابلاغ رسالت) « فَوَكَزَه موسَى فَقَضَى عَلَيهِ.»[4] با توجه به این اصل، تمام ناله و زاری‌ها و نسبت عصیان و ذنب دادن پیامبران واوصیابه خود که در ادعیه وارده از معصومین دیده می‌شود، ناظر به این نکته است.

۱.و یونس همدم ماهی آن گاه که خشمگین رفت- سوره انبیاء/۸۵.

۲.ای آدم آیا تو را راهنمایی کنم به درخت جاویدان و ملک کهنگی ناپذیر- سوره طه/۱۲۶.

۳.هر آینه به تو ظلم کرده در خواستن گوسفند تو برای ضمیمه گوسفندان خودش کند- سوره ص/۲۴.

۴.پس موسی مشتی برآوردکه براثران مرد (فرمان براوجاری شد)-قصص/۱۵.

وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام ناچار می‌شود آهن گداخته شده نزدیک دست برادرش ببرد تا به برادرش بفهماند که نباید از او خلاف عدالت توقع کند و درباره غصب حکومت ونظایرآن ضرورت ایجاب می‌کند بفرماید: الدهر انزلنی ثم انزلنی حتی یقال معویه و علی برای او که آنی توجه به دیگران را دوست نمی‌دارد و ناروا می‌داند گناه محسوب می‌شود.

در اول سوره انا فتحنا دقت شود که می‌فرماید: ما به تو فتح و گشایش دادیم تا گناه گذشته و آینده تو را بیامرزیم. اگر این ذنب گناهی است که در عرف مردمان در ذهن می‌آید، چه طور در برابر آن گناه نعمت فتح و عظمت به او می‌دهد؟دیگر آن‌که گناه ناکرده را بخشیدن چه معنی دارد(و ما تأخر.) پیوسته از رسول خدا صلی الله علیه واله نقل شده است که می فرمود:من خوف این دارم که پروردگارم را عصیان کنم به خاطر عذاب شیعیان در روز قیامت، تااینکه سوره فتح نازل شد(که اعاده نشده براین سوره، سوره وکلامی دیگر) وخداوند فرمود: « ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك ؛آن گناه گذشته ات را خداوند می آمرزد.»بیان این آیه به این صورت است که گناهان ازشیعیان گذشته وآینده ات را به خاطر تو وبه دعای تو بخشیدیم.

آیه ۱۴۶ و ۱۴۵ سوره آل‌عمران را توجه فرمایید (و چه بسیار پیامبرانی که با او جمعی کثیر درراه خدا جنگیدند و در برابر سختی‌ها، سستی و ناتوانی در برابر دشمن نشان ندادند

و خدا شکیبایان را دوست دارد، سخن آن‌ها نبود مگر این‌که گفتند ای پروردگار ما، گناهان و تجاوز ازحد ما را بیامرز و ما را ثابت بدار و بر کافران نصرت ده.)

باآنکه این آیه صریحاً در سیاق مدح آن‌ها است بااین‌وجود از بیم این‌که مبادا در حمله دشمن و یا تعرض به ناتوانان آنان، تجاوز از حد کرده باشند یا خود را نیز به نام فاتح موردتوجه قرار داده باشند، طلب مغفرت می‌کنند، ترک اهم و ارتکاب مهم برای این بزرگان گناه محسوب می‌شود زیرا اقتضاء مقام قرب، چنین حال و حالتی است.

در کتاب اختصاص منسوب به شیخ مفید رضوان‌الله علیه درباره سلمان که از اهل‌بیت رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله و در درجه دهم ایمان بود روایتی از امام محمدباقر علیه‌السلام نقل‌شده که شایسته دقت است.

در روز رحلت پیامبر که بدن مبارک رسول خدا صلی‌الله علیه وآله هنوز روی زمین بود جریان غصب خلافت راه افتادوفقط چند نفر انگشت‌شمار دور امیرالمؤمنین علیه‌السلام (از آن جمله سلمان) ماندند. امام محمدباقر علیه‌السلام درباره او فرمودند: آن هنگام در قلب سلمان گذشت که نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام اسم اعظم خداوند هست که اگر به آن تکلم کند، زمین این‌ها را می‌گیرد و فرومی‌برد و او در چنین مظلومیتی سکوت کرده است. در همان روز سلمان به مسجد آمد و سخنانی در پیرامون

اعمالشان فرمود: او را گرفتند و ردایش را به گردنش انداخته پیچاندند تا جراحتی در آن پیدا شد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزد سلمان آمدند و فرمودند: یا اباعبدالله (کنیه سلمان است) این از آن است (هذا من ذاک) یعنی این نتیجه آن خیالی است که در خاطرت گذشت؛ و اجازه بیعت با آن‌ها را به اوداد و فرمود: بیعت کن. توجه فرمایید یک خیال درست صحیح مطابق با واقع از سلمان با آن عظمت مقام، چون نابجا آمد موجب آن رنج و شکنجه شد ناظر به این مقام است که فرمود: و المخلصون فی خطر عظیم[1].

۱.بندگان مخلص خدا در خطر بزرگ هستند (در امور دنیا نیز محسوس است که هر که به مقامات عالیه نزدیک تر است خطرش بیشتر است.)

****

اللهم انی اتقرب الیک بذکرک و استشفع بک الی نفسک و اسئلک بجودک ان تدنینی من قربک و ان توزعنی شکرک و ان تلهمنی ذکرک.

خدایا به‌واسطه یاد تو به تو نزدیک می‌شوم و تو را شفیع به‌سوی خودت قرار می‌دهم و از تو می‌خواهم که به‌واسطه جود و بخششت مرا به خودت نزدیک فرمایی و سپاسگزاری‌ات را در من ثابت بداری و یادت را به من الهام کنی.

****

یاد هر چیزی موجب انس با آن است، چه خوب و چه بد. هر چه این یاد قوی‌تر و شدیدتر باشد، انسان از سنخ همان خواهد شد و به همان خواهد پیوست. امام علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام به فرزند شبیب فرمود:

اگر مردی سنگی را دوست بدارد، خدا با همان محشورش خواهد کرد؛ بنابراین یاد خدا موجب قرب و نزدیکی به او است و نزدیکی به او متصف شدن به اوصاف او از رحمت و کرم و عفو و صفح و...است.

در یاد خدا بودن این است که انسان تمام‌کارهایش را چه کوچک و چه بزرگ، طبق دستور رسول‌الله صلی‌الله علیه

وآله که مبلغ از طرف خداست انجام دهد. هر چه در این راه خالص‌تر و بی‌آلایش‌تر پیش رود به آفرینش و اسرار نهفته در کارگاه خلقت آشناترشده. و عظمت خالق نزد او آشکارتر می‌شود. تا آنجا که عظمت عالم نتواند او را آنی به خود مشغول کند، فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام شاید اشاره به این نکته دارد که فرمود: ما رایت شیئاً الا و رایت الله قبله و بعده و معه.[1] ندیدم چیزی را مگر این‌که خدا را پیش از آن و بعدازآن و با آن دیدم. در چنین حالتی است که حجاب‌هایی که برای نامحرمان کشیده شده برچیده می‌شوند و چشم، چنین معرفی می‌شود که « مَا زَاغَ البَصَر وَمَا طَغَی لقَدْ رَأَی مِنْ آیَاتِ رَبهِ الکُبْرَی. »[2] خلاصه آن‌که میزان قرب و بعد بنده نسبت به پروردگار را، ذکر یا غفلت و اشتغال به کارهایی برخلاف دستور او داشتن (که نشانِ بی‌خبری از یاد خداست) تعیین می‌کند.

شفاعت در لغت به معنی تقویت و یاری‌کردن و استشفاع، یاری خواستن است. شفاعت در نیک و بد هر دو جاری است[3]. چنان‌که در قرآن شریف است « مَنْ یَشْفَعْ شَفَاعَه

۱.نشانی این روایت در کتاب توحید علمی و عینی، طبع اوّل، انتشارات حکمت، ص ۱۹۱ و ۱۹۲ در تعلیقه ذکر شده است.

۲.نه آن چشم از استقامت بازگشت و نه تجاوز از حد نمود، محققاً از آیات و پروردگارش بزرگ‌تر را دید-نجم/۱۷ و۱۸.

۳.یکی از مسائل اعتقادی که قران و اخبار به آن ناطق است، شفاعت است که در شمار ضروریات دین لحاظ شده و فهم آن مانند سایر مسائل اعتقادی واجب است.

حَسَنَه يَكنْ لهَ نَصِيب مِنهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَه سَيئَه يَكنْ لهَ كفِل مِنهَا.»[1] این آیهٔ شریفه اشاره به کمال یاد خدادارد که

شفاعت، در لغت به معنی یاری و کمک و مدد است و چنان که خود لفظ دلالت دارد، مشمول شفاعت کسی است که معتقدات دینی را پذیرفته و در طریق اطاعت امر و گریز از نهی باشد تا اگر نقص یا نقیصه در اعمالش افتد و لغزشهایی داشته باشد او را در اصطلاح مدد کنند. چنانچه با حفظ اعتقاد درست و کوشش در اطاعت بمیردو گناهان و معصیت هایی داشته باشد در عوالم بعد نیز او را برای خلاصی از تبعات و آثار آن یاری کنند؛ اما اگر کسی داخل مسلمانان باشد و اعتقاد درست طبق میزان قرآن و بیان رسول الله و عترتش که شفیعان هستند نداشته باشد یا به طوری نسبت به آداب دین بی اعتنا باشد، (مانند کسی که بی اعتقاد است و یا بی توجه) وازدنیابرود، مشمول شفاعت نخواهد بود زیرا معنی شفاعت این نیست که شفعاء آزاد باشند تا هر کس را خواستند بهشت ببرند. صریح قران است که: «**لایشفعون الا لمن ارتضی**- شفاعت نمی کنند مگر آن کس را که روشش خداپسند باشد» و در سوره مریم فرمود: «**لایملکون الشفاعه الا من اتخذ عند الرحمن عهداً** مالک شفاعت نمی شوند مگر آن که نزد خدای رحمن عهدی داشته باشد.» این عهد را بیان کنندگان قرآن یعنی عترت پیغمبرصلی الله علیه واله چنین گفته اند که در تفسیر نور الثقلین از اصول کافی روایت شده که ابوبصیر از همین آیه پرسید امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: **الامن دان الله بولایه امیرالمؤمنین و الائمه من بعده فهو العهد عند الله** اعتقاد به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه بعد از او پیمان نزد خدااست. خلاصه معنی شفاعت این نیست که هر کس به نام دوستی شفعاء هر کار خواسته باشد بکند آنها هم بدلخواه او عمل کرده نجاتش دهند. چه آن که در حدیث از پیغمبرصلی الله علیه وآله و امام باقر علیه السلام است که فرمودند: شفاعت ما نمی رسد به کسی که نمازش را سبک بشمرد (به آن بی اعتنا باشد.) تا چه رسد به ترک نماز و سایر اعمالی که بی اعتنایی به آنها با ایمان بلکه با اسلام جمع نخواهد شد اعاذنا الله من شرور انفسنا.

۱.آن‌که در نیکویی کمک و مدد کند در آن برای او نصیبی است و آنکه در بدی کمک و یاری کند در آن برای او سهمی است-سوره نساء/۸۵.

تقویت و اعانت را در این ذکر و دوام آن جز از او خواستار نیست. انگار تقاضا این است که در تقرب به‌سوی تو و دوام یاد تو جز تو معین و یاری ندارم، تو مرا نیروبخش و نزدیک فرما تا براثر یاد تو به مقامی رسم که جز با یاد تو مأنوس نباشم درجات و مراتب دوری و نزدیکی از کم‌وزیاد شدن یاد خدا است معلوم می‌شود که هر کس می‌تواند از راه بودنش در طاعت یا معصیت بداندرچه مقامی است.

گفته‌اند فرق بین جود و سخا این است که جواد کسی است که ببخشد و خود بهره ازآنچه دارد نبرد و سخی کسی است که هم ببخشد و هم خود از آن بهره برد (بخورد و بخوراند) لذا خدا با جواد توصیف می‌شود. در اینجا خدا را با این صفت بزرگ (جود) که تمام ذرات اجزاء عالم از آن بهره مندهستند، سوگند داده و واسطه قرار می‌دهد و تقاضای بخشش و بالاترین نعمت را می‌کند و آن رسیدن به مقام قرب است که برای آن حد و انقطاعی نیست و وصفش جز با مثل‌هایی که برای فهماندن گفته‌اند غیرممکن است مانند شیرینی و شوری که تا نچشد ندانند و نیابند.

وزع به معنی بازداشتن و الهام و تقسیم و اصلاح است. این عبارت ممکن است ناظر به هر یک باشد یعنی شکر و سپاسگزاری نعمت‌هایت را به من الهام فرما که نسبت به هر قسم از آن شاکر باشم تا اصلاح‌کننده من باشد و از ناسپاسی من را بازدارد و حالت شکر در من ثابت بماند.

الهام در لغت به معنی یک‌بار چیزی را خوراندن و بلعیدن است، چنان‌که درباره نفس در سوره والشمس فرموده:« فَأَلهَمَهَا فجورَهَا وَتَقْوَاهَا.» [1]یعنی نیروی هر دو در آن گذاشته‌شده است. تقاضا این است که یاد خود را آن‌چنان یک‌باره در نهاد من مستقر فرما که طبع و خوی من باشد و لحظه‌ای از آن غافل نباشم و این خود واضح است که یاد باید از دو طرف باشد، چنان‌که فرمود:« فَاذْكرونِي أَذْكرْكمْ»[2] در تمام دعاها و تقاضاها باید این نکته رعایت شود که بداند چه می‌گوید و چه می‌خواهد، اگرنه بی‌اثر و ثمر خواهد بود.اگر انسان نداند چه می‌گوید و چه می‌خواهد اگر در منظرش چیزی را که خواسته قرار دهند نخواهد شناخت و از آن غافل خواهد گذشت. همچنان که تقاضای الهام یاد او می‌کند، باید خود را پیوسته برای آن مهیا بدارد تا شایسته آن باشد. برای کسانی که عربی نمی‌دانند دعا خواندن به‌عنوان اطاعت امر، ثواب هست لکن نتیجه‌ای که از فهم مطلب و سخن می‌گیرد غیرازآن است که فقط عبارات را از زبان بگذراند و نداند چه می‌گوید و چه می‌خواهد. دعاها

۱.و به او شر و خیر او را الهام کرد-شمس/۸.

۲.یادم کنید تا یادتان کنم -سوره بقره/۱۵۲ درسوره طلاق رسول ذکر گفته شده: قد انزل الله الیکم ذکراً رسولا، بعید نیست که مراد از (اتقرب الیک بذکرک) تقرب به واسطه رسول باشد که جز به واسطه راهنمایی و پیروی او به خدا نزدیک نمی توان شد یعنی به سبب رسولت به تو تقرب می جویم و ذکر به معنی خود قرآن هم آمده. (و هذا ذکر مبارک انزلناه).

مانند قرآن درس تربیت و شناسایی مبدأ و معاد هستند، اگر انسان نفهمیده بگذرد، از تمام این‌ها محروم مانده وجه بسا به خودپسندی و عجب هم گرفتار شود.

****

اللهم انی اسئلک سؤال خاضع متذلل خاشع ان تسامحنی و ترحمنی و تجعلنی بقسمک راضیاً قانعاً و فی جمیع الاحوال متواضعا.

خدایا! از تو می‌خواهم، خواستن کسی که پست، کوچک، ناتوان و سربه‌زیر افکنده است که برمن آسان‌گیری و رحمت آوری و مرا به آنچه نصیبم فرموده‌ای خشنود و قانع سازی و در تمام حالات متواضع و فروتن قرارم دهی.

****

خضوع و تذلل: پست و کوچک شمردن خود.

خشوع: چشم را به پایین انداختن و صدا را ضعیف نمودن (این حالات نشان از نهایت احتیاج، شرمندگی و سرافکندگی دارد.)

تسامح: چشم‌پوشی و آسان‌گیری در ناهنجاری‌ها.

رضا: خشنودی و ضد خشم.

قناعت: راضی بودن به آنچه دردست دارد و حریص نبودن.

تواضع: برخلاف تکبر، خود را پایین آوردن و کوچک دیدن.

(همه این حالات باید در دعاکننده عملاً و در حد امکان وجود داشته باشد.)

واماتقاضا این است که: خدایا من با چنین حالتی از تو می‌خواهم که با من آسان‌گیر باشی و بر من رحمت آوری و به آنچه به من عنایت فرموده‌ای، راضی و خشنودم سازی.

در این فرازازدعا، دو نکته وجود دارد:

اولاً: انسان حتی در رضایت‌مندی و نارضایتی خود، اختیار ندارد و ممکن است آن را نابجا به کار بردوموجب دوری از الطاف پروردگار گردد.

ثانیاً: راضی بودن به قضاوقدر پروردگار موجب: آرامش، اطمینان، راحت، محبت عمومی و فواید بی‌شمار دیگروراضی و قانع نبودن به آن نیز موجب زیان‌های فراوانی ازجمله: پریشانی، اندوه دائم، حسد و کینه، دشمنی، ستم و... شود.

چون قسمت ازلی، بی‌حضور ما کردند

گراندکی نه به وفق رضا است، خرده مگیر

باکمی دقت درمی‌یابیم، تمام مفاسدموجود، نتیجه قناعت نداشتن و راضی نشدن به آنچه در اختیار دارد هست. حدیثی به این مضمون از پیغمبر صلی‌الله علیه و آله رسیده است که فرمودند: مَن أصبَحَ مُعافىً في جَسَدِهِ ، آمِنا في سِرْبِهِ

، عِندَهُ قُوتُ يَومِهِ ، فكَأنَّما حِيزَت لَهُ الدنيا.[1] واقعیت همین است؛ انسان درهرشبانه روز احتیاجی بیشترازاین سه چیز نداردکه اگر هرروز موجود باشد، همه‌چیز دارد. (البته منافاتی ندارد بااینکه انسان از طریق مشروع مالی تهیه کند تا هم به عائله خود طبق دستور وسعت دهد و هم به دیگران احسان کند.) لکن آنچه در تلاش بی‌اندازه افراد دیده می‌شود؛ قانع نبودن، ظلم و ستم، رنج و دشمنی و تعب است.

کاسه چشم حریصان پر نشد

تا صدف قانع نشد پر در نشد

انسان باید در تمام احوال متواضع و فروتن باشد؛ زیرا سرپیچی از فرمان خداوند، خلاف تواضع و نشان از تکبر و مایهٔ عذاب دنیا و آخرت است. چنانکه تواضع، سبب سعادت، بلند مقامی و رفعت در دوجهان است.

۱.کسی که صبح کند در حالی که امنیت داشته و بدنش سالم و به اندازه خوراک و مایحتاج شبانه روزیش برای او فراهم باشد؛ همه دنیا در اختیار او است (الخصال، جلد ۲، صفحه ۱۶۱.)

****

اللهم و اسئلک سؤال من اشتدت فاقته و انزل بک عند الشدائد حاجته و عظم فیما عندک رغبته.

خدایا! از تو می‌خواهم؛ خواستن کسی که به‌شدت نیازمند است ودرسختیهاحاجت و نیازش رادرپیشگاه تو عرضه داشته و علاقه و رغبتش به آنچه نزد توست بزرگ است.

****

فاقه، نیازمندی است و حاجت نیز همین معنا را دارد.

رغبت: وسعت و گشایش است. وقتی می‌گویند: رغب فیه، یعنی در آن کار، بسیار حریص است و چون گویند: رغب عنه؛ یعنی از آن روگردان است.

رغبت و میل بیش‌ازاندازه به دیگری، باوجود شدت نیازمندی و احتیاج، نشان می‌دهد که خود را سخت کوچک وفقیرواورابسیاربزرگ (که همهٔ حاجاتش در دست اوست) می‌بیند؛ و با اظهار فقرشدید خود وعلم به بزرگیِ آنچه نزد خداونداست ازاوسؤال می‌کند. اگر به این صورت ازخداونددرخواست شود، باب رحمت باز و رحمت سرازیرشده همچنین موجب تقویتِ حالِ پشیمانی می‌شود. (در قرآن منیبین کسانی هستند که پیوسته خود را مقصر در برابر ادای حقِ نعمت‌های پروردگارمیدانند)

****

اللهم عظم سلطانک و علا مکانک و خفی مکرک و ظهر امرک و غلب قهرک و جرت قدرتک و لایمکن الفرار من حکومتک.

خدایا! بزرگ است سلطنت و فرمانروایی و بلند است مکان تو و مکرتو (چاره‌جویی) پنهان و فرمانت آشکار و قهرت مسلط و قدرتت جاری است و امکان فرارازحکومت و فرمانروایی تو نیست.

****

در این فراز امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، پس از عرض خضوع، خشوع، تواضع، ناتوانی، فقر، ناداری و کوچکی، به بیان عظمت و بزرگی پروردگار می‌پردازد (نکته قابل‌توجه این است که تنها منظور درخواهش ها، گدایی نیست بلکه بیان عظمت خالق، رازق، محیی و ممیت است تا نظرها را به این اصل که هر چه هست، همین است متوجه کند.)

مهلت دادن به متمردین و گردن کشان که از فرمان انبیاء پیروی نمی‌کنند نشان‌دهنده عظمت خداوند و دلیلی بر کمال قدرت خداوند برای اتمام‌حجت است. زمانی که براثر غفلت کامل، خود را مستقل و دارای شخصیت می‌بینند در یک‌چشم به هم زدن خداوند آن‌ها را به جزاء کردارشان می‌گیرد. چنان‌که زمین قارون را بلعید «فخسفنا به و بداره

الارض.»[1] و فرعون در آب غرق شد تا مایه عبرت آیندگان باشد «فلما آسفونا انتقمنا منهم.»[2]، « فالیوم ننجیک ببدنک لتکون لمن خلفک آیه.» [3]وهزاران مثال دیگر که نقطه‌های سیاه صفحات تاریخ بشر و نمونه‌های فساد و شر هستند.

ذات پروردگارازهیچ جهتی با مخلوقش شباهت ندارد (تا خود را در حضور او بیابد.) آثار عظمت و قدرت و فرمانروایی پروردگاردرانبیاواوصیا که فرستادگان و قائم‌مقامان اوودردرجه اعلای ایمان ودرصف اول مؤمنین هستند آشکارمی شود، چنانکه در حدیث قدسی آمده است: لا يَسَعُني أرضي ولا سَمائي ولكِن يَسَعُني قَلبُ عَبدِيَ المُؤمِنِ.[4]

مکر: مانع کسی شدن است تابه مقصودنرسدودر اصل مذموم نیست؛ و به دو گونه است: می‌تواند مفید، شایسته، خیر آور و دافع شر، یا آن‌که قبیح و ناشایسته باشد. واضح است که مکرِ ناروا و ناشایسته نتیجهٔ ضعف، ناتوانی،

۱.قارون و خانه اش رادرزمین فرو بردیم-قصص/۸۱.

۲.پس آن گاه که فرعون و فرعونیان ما را به خشم آوردند ما هم از آنان انتقام گرفته و همه را غرق (دریای هلاک) نمودیم-زخرف/۵۵.

۳. ما امروز (تو را غرق دریای هلاک کرده و) بدنت را برای عبرت آیندگان به ساحل نجات می‌رسانیم با آنکه بسیاری از مردم از آیات قدرت ما غافل هستند-یونس/۹۲.

۴.زمین و آسمان من، گنجایش مرا ندارند؛ امّا دل بنده مؤمنم، گنجایش مرا دارد (بحارالانوار، جلد ۵۸، صفحه ۳۹.)

حرص، طمع وبرتری جویی است که چنین فردی برای رسیدن به اهداف خود از آن استفاده می‌کند.

ذات مقدس پروردگار (که هر چه هست مخلوق و در دست اقتدار او است) منزه ازاین‌گونه مکر است پس مکر او هرچه باشد محمود است فقط برای این است که دل‌بسته به رنگ‌ها (زینت‌های دنیایی) را از حالی به حالی ببرد تا به اختیار خود، از شر دور و به خیر نزدیک شوند و مستکبرین و گردنکشان را با همهٔ نقشه‌هایی که طرح می‌کنند؛ بگیرد و با دست خودشان نابودشان کند.

واماخفاء و پنهان بودن مکر خدا سراسر حکمت است، برای نمونه به این واقعه توجه فرمایید: اول: فرعون را مهلت می‌دهد که با تمام نیرنگ و توانایی در بستن راه خیر بکوشد. از این طریق باعث شد راست‌گو از دروغ‌گو و مؤمن مخلص از مدعی منافق (کسی که ادعای ایمان دارد) جدا شود و هر یک خود را بشناسد و بداند سزاوار چه مزد و جزایی است.

دوم: مردی که مأمورخواهدشد بساط فرعونی را برچینددرخانه او نطفه‌اش منعقد می‌شود.

سوم: پس از ولادت به مادرش با زبان غیب (وحی) می‌گویند: بچه را شیر بده و در آب بینداز.

چهارم: آب بچه را به خانه همان متکبر سرسخت که نوزادهای بنی‌اسرائیل را می‌کشت می‌آورد و با دست او به حد رشدش می‌رساند.

پنجم: سپس او را فراری می‌دهد تا بر غرور فرعون بیفزاید پس از چندی به‌عنوان یک مأمور رسمی اوراباز می‌گرداند.

ششم: فرعون جادوگران را جمع کرد تا موسی علیه‌السلام را محکوم کنند زمانی که تمام مردم شهر جمع شدند، در برابر همهٔ آن‌ها، جادوگران (علماء قوم) تسلیم موسی شده و به سجده افتادند.

هفتم: سپس موسی علیه‌السلام مأمور می‌شود بنی‌اسرائیل را شب‌هنگام فراری دهد.

هشتم: به‌جای این‌که به‌طرف خشکی بروندتاپناهگاهی داشته باشند روبه‌دریا می‌روند تا فرعون که آن‌ها را تعقیب می‌کند راه گریز نداشته باشد.

نهم: به دریا که می‌رسند موسی علیه‌السلام چوبش را به دریا می‌زند؛ آب اطاعت می‌کند و راه را برای آن‌ها باز می‌کند.

دهم: موسی علیه‌السلام و قومش از آب بیرون آمدند و فرعون و پیروانش غرق شدند این نمونه‌ای از ظهور امر و خفاءِ مکربودکه جز چشم باطن بین، نمی‌تواند نتیجهٔ موردنظر را در کارها ببیند.

واقعه دیگر در جریان امر حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام است.

با اندیشیدن به جریان امر امام حسین علیه‌السلام، از اول ولادت تا پایان شهادت، ظهور امر و خفاء مکر خدا را آشکارا می‌توان دید که امروز چه نتیجه‌ای از آن به‌دست‌آمده است.

ظهورامروخفاء مکر، پیوسته در کارگاه خلقت در جریان است؛ اما فهمیدن آن در گروی صفای دل است؛ زیرا:

ناز پروردِ تنعم نبرد راه به دوست

عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

(اگر کسی به عنایت پروردگار، هشیاری فطرتش را حفظ کرده و مراقب باشد؛ پیوسته خفاء مکر و ظهور امر او را در کارهای روزمرۀ خود و دیگران خواهد دید.)

یکی از راه‌های خفاءِ مکر، استدراج ؛ یعنی به‌تدریج کسی را پله‌پله و کم‌کم گرفتن است. به این صورت که وقتی خداوند حجت را بر بنده از راه‌های گوناگون تمام کندواو را به بدی کردارش آگاه نماید اما او از بدی بازنایستد و با لجاجت در طغیان پیش رود، ازآن‌پس هرگاه معصیتی کند، نعمتی از نعمت‌های دنیا به او عنایت می‌شود تا مغرور شود. (الاستدراج من الله لعبده ان یسبغ علیه النعم و یسلبه

الشکر.)[1] جریانِ قدرت پروردگار، آشکاراست ونیازبه استدلال ندارد. کافی است انسان در خودش از دوران نطفه تا هنگامی‌که به راه افتاده و گام برمی‌دارد با دیده عبرت بنگرد و با توجه در جزء جزء وجود خود آثار قدرت خدای لطیف و خبیر را مانند خورشید تابان ببیند. تدبر در این آیه شریفه که پیدایش جهان و تمام اوصاف کمال خدای سبحانه و تعالی را شامل می‌شود، برای دل باصفا کافی است« افی الله شک فاطر السموات و الارض.»[2] زیرا هر چه هست در آسمان‌ها و زمین است و آفرینندهٔ آسمان‌ها و زمین، به وجود آورنده همهٔ مخلوقات است. لذا مخلوقِ عاجز که اگر راه نفسش بسته شود و هوا به او نرسد (تا چه رسد به سایر مایحتاجش) خواهد مرد، چگونه می‌تواند از حکومت خدای قادرِ قاهرِ مسلط بر تمام اجزاء عالم بگریزد؟ غلب قهره و لایمکن الفرار من حکومته.

همیشه گردش دایره خلقت به نام و کام حق و به سود اهل آن خواهد بود. و اگرچه گاهی چند نمونه، خفاء

۱.استدراج از خدا نسبت به بنده اش این است که به او نعمت فراوان دهد و او حالت سپاسگزاری نداشته باشد (تحف العقول، صفحه ۳۸.)

۲.آیا درباره خدا شکی است و حال آن که آسمان ها و زمین را بدون نقشه و طرح قبلی ساخته، توجه به این اصل (که ریشه دانش و کمال است) متضمن توجه به تمام مخلوق از دیدنی و نادیدنی و روزی بخشی و مرگ و حیات و صورت بندی ها و تجزیه و تحلیل ها و مقهور بودن و فانی شدن و هر روزی صحنه تازه به وجود آمدن می باشد-ابراهیم/۱۰.

مکروظهورامررابه نحوی جلوه می‌دهد که کوتاه بینان، باطل را حاکم و غالب ببینند؛ برای آزمایش است تا خبیث از طیب به اختیار جدا شود. « لیمیز الله الخبیث من الطیب.»[1] لذا فرمان امهال را خدای متعال از طریق انبیاء صلوات الله علیهم اجمعین، یادآوری فرموده تا دلشان آرام باشد. « انهم یکیدون کیداً و اکید کیداً فمهل الکافرین امهلهم رویدا.»[2] روز عاشورا، یزیدلعنه الله علیه در برابر سربریده امام حسین علیه‌السلام (که در همان حال صلوات برمحمدوآلش می‌فرستاد) به خود افتخارمی کردومی گفت کاش بزرگان طایفه‌ام (که پیامبر صلی الله علیه واله به امر خدا آن‌ها را در جنگ بدر کشته) بودند و به من می‌گفتند: دستت درد نکند، اما امروز می‌بینیم جز لعن و نفرت برای آن خاندان چیزی نیست، و این در حالی است که از خاک قبر دوستان امام حسین علیه‌السلام کرامت‌ها دیده می‌شود.

این‌قدر گرم است بازار مکافات عمل

دیده گر بینا بود هرروز، روزمحشراست

۱.تا آنکه خدا پلید را از پاکیزه جدا سازد-انفال/۳۷.

۲.آنها کید می کنند و من نیز کید می کنم کفار و ناسپاسان را اندکی مهلت بده تاوقت کیفرشان برسد.(این آیه بالاترین و مخفی ترین روش سیاست صحیح را متضمن است) طارق/۱۵،۱۶ و ۱۷.

****

اللهم لااجد لذنوبی غافرا و لالقبائحی ساترا و لالشی ء من عملی القبیح بالحسن مبدلا غیرک.

الهی برای گناهانم آمرزنده و برای زشتی‌هایم پوشاننده و برای چیزی از کردار ناشایسته‌ام تبدیل‌کننده به نیکی، جز تو نمی‌یابم.

****

قبیح (زشت): کارهایی که چشم و دل از آن گریزان باشند و آن را نپذیرند.

حسن (نیکو): چیزی که چشم و دل آن را با رغبت بپذیرند.

تبدیل: گذاشتن چیزی به‌جای چیز دیگر بدون آنکه توقع گرفتنِ عوض (چیزی در برابر آن) باشد. (به خلاف عوض که دادن چیزی و در برابر آن چیز دیگری گرفتن است)

غفر: بر وزن حرف، پوشاندن چیزی تا از چرک محفوظ بماند و یا چرک آن دیده نشود.

ستر: بروزن ابر، مطلق پوشاندن وستربروزن خشت، هر چه که با آن چیزی را بپوشانند.

تبدیل بد به خوب (سیئه به حسنه) در سوره فرقان آمده: « اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات .» [1]و در ضمن همین آیه، راه این‌که خداوند چگونه سیئات را تبدیل به حسنات می‌کند نشان داده‌شده: « من تاب و آمن و عمل عملاً صالحا.» [2]اول از راه تمرد ونافرمانی بازگردد، دوم تجدید ایمان کندوبه راه هدایت بازگردد (توبه کند)، سوم قدم درراه اطاعت گذاشته و عمل کند، چهارم عملی که انجام می‌دهد شایسته و صالح باشد؛ زیرا این‌طور نیست که هر عمل که ظاهراً صالح است در حقیقت صالح باشد.یکی از فواید قید عمل به صلاح که در تمام آیات آمده،جدا کردن مخلص از منافق است که در ظاهر عملشان مثل هم است. (حتی گاهی منافق حرارت بیشتری هم نشان می‌دهد و سنگ دین را بیشتر به سینه می‌کوبد.)

اگر چشم دل‌باز باشد تبدیل سیئات به حسنات پیوسته دیده می‌شود؛ زیرا این از سنت‌های محکمِ الهی است.

جادوگران دستگاه فرعون خود و اعمالشان سیئه و قبیح بودند، اما زمانی که منقلب و تسلیم در مقابل حضرت موسی علیه‌السلام شدند؛ همهٔسیئات آن ها تبدیل به حسنه شده و در ردیف مقربین قرار گرفتند.

۱.پس خدا گناهان آنها را بدل به حسنات گرداند...-فرقان/۷۰.

۲.آن کسانی که از گناه توبه کنند و عمل صالح به جای آرند...فرقان/۷۰.

حر بن یزید ریاحی خود و عملش قبیح و سیئه بود وزمانی که در نمکزار دوستی آل رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله افتاد، سیئه تبدیل به حسنه و سزاوار تعظیم و تکریم و مقام ارجمند و بلند شد.

کیمیا داری که تبدیلش کنی

گرچه جوی خون بود، نیلش کنی

ما هم در پیشگاه خداوند عرض کنیم: خدایا برای اعمال زشتمان پوششی نمی‌یابیم و برای زشت‌کاری‌هایمان پوشاننده‌ای نداریم و جز تو کسی که بدی‌هایمان را جبران کند سراغ نداریم، پرده از کارهای زشت ما برندار و ما را در دنیا و آخرت رسوا نفرما و ما را حتی به‌اندازۀ یک‌نفس، به خودمان وانگذار و بین ما و محمد و آل محمد علیهم‌السلام در دنیا و آخرت جدایی نینداز-آمین (انک رئوف رحیم.)

****

لااله الاانت سبحانک و بحمدک ظلمت نفسی و تجرأت بجهلی و سکنت الی قدیم ذکرک لی و منک علی.

خدایی جز تو نیست. ای ذات پاک و منزه، ستایش مخصوص تو است. من بر خود ستم کردم و از نادانی بر نافرمانی تو جرئت یافتم و خاطرم آسوده به این بود که همیشه مرا یاد کردی و بر من لطف و احسان فرمودی.

****

اله: پناهگاه وآنچه که موردتوجه انسان باشد.

سبح: پاک دانستن. سبحان‌الله اشاره به پاک دانستن خدا از اوصافی که براو روا نیست می‌باشد. (سبح همیشه به‌طور اضافه به کار می‌رود مانند سبحانک، سبحان‌الله و سبحان ربی.)

حمد: ستایش و باء، در بحمدک می‌تواند برای یاری خواستن و همراهی هر دو باشد؛ یعنی ستایشی که از جانب تو می‌رسد مرا فراگرفته و یار و مددکار من در پاک دانستن تواست.

ظلم: گفتار و کردار نابجا (هر چه باشد) که دامنهٔ‌آن بسیار وسیع است از ظلم به خاندان عصمت و طهارت علیه‌السلام گرفته تابه دیگران و به خود.

جرئت: انجام کاری بدون ملاحظه اطراف و جوانب آن.

جهل: انجام کار برخلاف آنچه حق و شایسته است چنانکه یوسف صدیق علی نبینا و آله و علیه‌السلام عرضه داشت: « والا تصرف عنی کیدهن اصب الیهن و اکن من الجاهلین ».[1]

سکون: به معنی ثبات و آرامش بعد از حرکت.

در این فراز بعد از اعترافات قبلی عرضه می‌دارد؛ پناهگاه و معبودی جز تو نیست، تو منزهی و شایسته است که در بندگیت کوشا و شتابان باشم درحالی‌که ستایش‌ها و خوبی‌هایی به من عنایت فرموده‌ای اما من ناشایسته عمل کردم. یادی که از من فرمودی و بر من منت نهادی سبب جرئت من شد.

عبارت سکنت الی قدیم ذکرک لی، معنی دقیق‌تری می‌تواند داشته باشد و آن این‌که انسان برحسب استعداد خدادادی آماده رشد و کمال است و به‌واسطه یاد خدا و اطاعت او باید پیوسته از مرحله‌ای به مرحله بالاتر برود و لحظه‌ای در حالت یأس و ناامیدی خود نماند که توقف در یک حال، کوتاهی و عقب ماندن است. لذا فرمودند: مَن استَوی یَوماهُ

۱.اگر تو حیله این زنان را از من دفع نفرمایی به آنها میل کرده و از اهل جهل (و شقاوت) گردم-یوسف/۳۳.

فَهُوَ مَغبونٌ .[1] عبارت تجرأت بجهلی، اصلی که موجب رسیدن به سعادت دنیا و آخرت (و غفلت از آن پایهٔ شقاوت در دنیا و آخرت است) را به ما می آموزدوآن اینکه جرئت در نافرمانی و بی‌اعتنایی به دستورات و سبک شمردن امر پروردگار به جهت جهل و نادانی است. پس هراندازه که انسان عالِم و فهیم باشد، همان اندازه نسبت به عظمت پروردگار آشنا و از جرئت در معصیت و مخالفت با او باز می‌ایستد. بنابراین طلب علم و متعادل‌سازی فهم از واجبات اولیه است و این علم را دین الهی، علم معرفتِ وظایف الاعضاء[2]نامیده و به کار بردن آن‌ها را (درضمن بیان آداب و

۱.آن کس که دو روزش یا دو هنگام ووقتش برابر باشد مغبون است (بحالانوار، جلد ۷۸، صفحه ۳۲۷.)

۲.چون این جمله در تعریف علمی که دین الهی آن را خواسته است تازگی دارد مختصر بیانی درباره آن می‌شود. آنچه نزد اهل بصیرت روشن است این‌که جن و انس برای بندگی خدا آفریده‌شده‌اند؛ تا از این راه به آنجایی که برای آن آفریده‌شده‌اند برسند «**و ما خلقت الجن و الانس الالیعبدون**- الذاریات/۵۶» و این عبادت و بندگی جز از راه اعضاء و جوارح ظاهری و باطنی این قالب و ساختمان بشری امکان‌پذیر نیست. به عبارت ساده‌تر از انسان غیر از خوردن و خوابیدن و شنیدن و گفتن و رفتن و نشستن و تولیدمثل و... کاری دیگر ساخته نیست و خدا هم غیرازاین ها از او نخواسته فقط چیزی که هست به کار بردن اعضاء و جوارح طبق دستور خدا و رسول صلی‌الله علیه وآله عبادت است و برخلاف دستور معصیت که نتیجه آن بهشت است یا دوزخ. بنابراین تمام‌کارهای انسان محتاج به‌قصد قربت است نه‌تنها نماز و روزه و...زیرا همهٔ آنچه از اعضای انسان صادرمی شود باید طبق دستور باشد و اگر مطابق امر الهی انجام شوند عبادت هستند. ازاین‌جهت است که پیغمبران از طرف خدای متعال فقط وظائف اعضاء و آثار کارشان را به بشر آموخته‌اند و گفته‌اند هر یک از این

اعضاء عبادتشان چنین و ترک این وظیفه و تبدیل آن معصیت است. تمام آیاتی که در قرآن آمده همه ناظر به این علم و عمل و متعلقات آن است مثلاً آنجا که دل وظیفه‌اش را شناخته و صاف و خالص عمل کرده چنین معرفی می‌شود «**انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم**-انفال/۲» تا آنجا که می‌فرماید: «**اولئک هم المؤمنون حقا**- سورهٔ الانفال/۴»یعنی آن‌کس که حقیقت مؤمن است دلش در وقت یاد خدا از عظمت او بیمناک است و آنجا که وظیفه‌اش را نشناخته یا شناخته و عمل‌نکرده چنین معرفی می‌شود «**لهم قلوب لایفقهون بها و لهم اعین لایبصرون بها و لهم آذان لایسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل**- سورهٔ الاعراف/۱۷۹» دل دارند اما نمی‌فهمد، چشم دارند اما حق‌ناشناس هستند، گوش دارند اما حق نشنو هستند، آن‌ها مثل چهارپایان بلکه سرگردان‌تر هستند. چرا چون همین عضو که آنجا به‌واسطه علم و عمل ممدوح بود به‌واسطه وظیفه ناشناسی چنین شد در آیاتی که درباره قلب آمده که بیش از تمام اعضاء است چون وظیفه‌اش معرفت الله و علم آن است و هم‌چنین درباره چشم و گوش و زبان و دست‌وپا و پوست و...درست دقت و تدبر فرمایید تا این معنی خوب روشن شود که علمی را که دین خواستار آن است و تحصیل آن واجب و ترک آن حرام و سهل‌انگاری درباره آن مذموم است؛ همین است که متضمن درک و فهم ارادهٔ الله است. سایر علوم که آن‌ها هم صادرات از اعضاء هستند جزء فضایل و زیاد طلبی است که اگر مدد و کمک این علم و کشانندِ به این‌گونه عمل نباشند زیان‌آور هستند.

مرحوم علامه نوری رضوان‌الله تعالی علیه در (مستدرک الوسایل، ج ۲، ص ۲۵۱، باب الفروض علی الجوارح) حدیثی مفصل در بیان وظایف الاعضاء نقل کرده است.(علاقه‌مندان به آنجا رجوع فرمایند) برای تأیید این مطالب دو حدیث از آن باب ترجمه می‌شود:

عیاشی در تفسیرش از ابی عمر و زبیری از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: خدای تعالی واجب کرده است ایمان را بر جوارح فرزندان آدم و بر آن (اعضاء) تقسیمش فرموده و هیچ عضوی از اعضاء نیست مگر آن‌که ایمانی که بر آن گمارده شده غیر از ایمان عضو دیگر است. ازجمله اعضاء چشم‌های او است که به آن‌ها می‌بیند و پاهای او است که با آن‌ها راه می‌رود. پس بر چشم واجب است که به‌سوی

احکام) سفارش فرموده و ترک‌کنندهٔ آن را برحسب مراتب: کافر؛ منافق؛ فاسق؛ فاجر؛ عاصی؛ مذنب و مجرم معرفی نموده است؛ در آیه: « الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی. »[1]علم وظایف الاعضاء عبارت است از اینکه وظیفه هر عضو شناخته شده وطبق آن وظیفه عمل شود. چنانکه در روایتی از معصومین علیهم‌السلام رسیده است که؛ ایمان بر تمام اعضاءتقسیم‌شده و ایمان، کفر، فسق و عصیان هر

آنچه خدا بر او حرام کرده نگاه نکند و ازآنچه نهیش کرده پلک‌ها را روی‌هم گذارد (ازآنچه برای او حلال نیست .)این عمل وظیفه چشم و ایمان آن است خدای سبحانه می‌فرماید: دنبال آنچه را به آن علم نداری نرو، روزی از گوش و چشم و دل هر یک از آن‌ها سؤال و پرسش خواهد شد .این عملی است که خدا بر چشم واجب کرده و آن پوشیدن ازآنچه خدا حرام کرده و آن ایمان او است و واجب کرده است برپاها اینکه با آن‌ها به‌سوی معصیت و نافرمانی خدا نرود و بر آن‌ها واجب فرموده است و بر زمین راه مرو در حال شدت خوشحالی زیرا نه می‌توانی زمین را بشکافی و نه می‌توانی به درازی کوه بشوی (و فرمود) درراه رفتنت میانه‌رو باش و صدایت را کوتاه کن فریاد نزن زیرا زشت‌ترین صداها صدای الاغ است (این روایت در ص ۲۹۳، تفسیر عیاشی چاپ ۱۳۵۱ قمری موجود است.)

و حسن بن هارون از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود در بیان آیه۳۶ از سورهٔ اسراء:« ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا» گوش ازآنچه می‌شنود و چشم ازآنچه می‌بیند و دل ازآنچه به آن اعتقاد می‌پذیرد هر یک مسئول هستند؛ بنابراین: بیان گفتن به زبان درباره توحید و نبوت و ولایت فقط عمل آن است که باید دل و اعضاء دیگر عملاً تصدیقش کنند اگرنه فایده ندارد مگر حفظ جان و مال و ناموس. ضمناً باید متوجه بود که قصد قربت نه این است که مثلاً روزه می‌گیرم قربهٔ الی الله بلکه عمل باید طبق دستور انجام یابد تا سبب نزدیکی گردد و آثارش نمایان شود.

۱.خلقت هر چیز را کامل ساخت و سپس به وظیفه‌اش راهنمایی کرد-طه/۵۰.

عضوی خروج ازهمان عملی است که از او خواسته‌اند[1](عمل هریک از اعضاء برخلاف وظیفه اش، عصیان است) مثلاً: وظیفه چشم آن است که به‌جایی و به روی کسی به جهت شهوت وحسرت و آرزو نگاه نکند که نسبت به دنیا حریص و از قناعت دورش می‌کند و آن جا که گفته اند نگاه کند (به حلال خود، به روی صلحاء، اهل تقوی، به جاهای عبرت انگیز چون گورستان، محل های خراب و به زمین و آسمان از روی عبرت و توجه به عظمت و قدرت خالق تعالی و...)که این دو طریق، ایمان و کفرواطاعت و معصیت چشم را نشان می دهند.

این نسبت بدون استثناء برای تمام اعضاء بدن صادق است. علمی که مورد نظر خدا و رسول صلی الله علیه وآله قرار گرفته و فرا گرفتن آن واجب وفراگیرندۀ آن موردمدح وستایش است؛ همین علم الاعضاء است (و به دنبال هر علم وتخصص دیگررفتن، تنهادرصورتی جایز است که پیش نیاز این علم باشند بااین هدف که بتوان با یاری آن، در انجام این وظیفه کوشاتر و پایدارتر عمل کرد.) خالق انسان، چیزی جز به کار بردن این اعضاء طبق برنامه و دستوری که او می دهد نخواسته تا محصول کل حرکات و گفتار و کردارش نعمت بهشت وموجب تقرب و سبب زیادی نور و روشنایی باشد. از او خواسته که هیچ یک از اعضاء بدن را

۱.الکافی، جلد ۲، صفحه ۳۴.

برخلاف دستور او به کار نبرد که کفر و فسق و جرم و عصیان و کردارش متاع دوزخ و موجب دوری و ایجاد ظلمت و تاریکی و گم شدن در بیابان نادانی (جهل) است.

درحقیقت، عبادت و معصیت این است که: تمام اعضاء درانجام وظایفش به امر خالق و صانعش به کار برده شده وبرخلاف امر خالق و صانعش به کار گرفته نشود. پس هر کس علم وظایف الاعضاء را کسب کرده و به کاربندد می فهمدکه آیا رو به بهشت می رود یا دوزخ و آیا این کاری که می‌کند، آثار دوزخیان از او آشکار می شودویاآثار بهشتیان. باعنایت وتوجه به این مطلب، بایدتخصص و علوم را آموخت و در هر یک استاد شد و دنیا را آباد نگه داشت و موجبات آسایش خود و دیگران را فراهم کرد و از آنچه در دل زمین و آسمان نهفته است بهره برد.

دینِ الهی، هوای نفس و خواسته های فردی و شخصی را مقید به اطاعت ازشرع و عقل تربیت شده در آن مکتب می نماید تا با خیر خواهی برای خود ودیگران، زندگانی بر همه آرام و گوارا بگذرد و این وقتی است که در تمام کارها، اعضای ظاهر و باطن، به راستی و درستی کارشان را انجام دهند.

****

اللهم مولای کم من قبیح سترته و کم من فادح من البلاء اقلته و کم من عثار وقیته و کم من مکروه دفعته و کم من ثناء جمیل لست اهلا له نشرته.

ای خدا و مولای من چه بسیار زشتی ها که از من پوشاندی و چه بسیار بلاو آزمایش های سنگین که از من دور کردی و چه بسیار لغزش ها که مرا از آن نگه داشتی و چه کارهایی که دوست نداشتم ،آنها را از من دور کردی و چه بسیار ستایش زیبا که من اهلش نبودم و تو آنها را منتشر ساختی.

****

فدح: سنگینی.

اقاله: واگذاری.

عثره: لغزش(در حالی که پای انسان به چیزی بند شود.)

مکروه: آن چه انسان آن را دوست ندارد .

ثناء: ستایشی که موجب آبرومندی آدمی است .

نشر: پراکنده کردن.

مهمترین وسیله برای رسیدن به خیر و سعادت، توجه به عنایات واحسان و الطاف ابتدایی پروردگارِ رئوف است.

استفاده از این راه در دعاهای زیادی آمده است. برای مثال در دعای افتتاح عباراتی است که ترجمه اش این است:آقاوکریمی که نسبت به من بنده پست فطرت شکیباتر از تو باشد ندیده ام،تو مرا می خوانی من از تو رو برمی گردانم، تو به من محبت می فرمایی من با خشم و کینه به تو می نگرم، با من مهر می ورزی من از تو نمی پذیرم، چنان که گویی مرا بر تو برتری است. با این حال، انحرافات و ناهنجاری های من، تو را از رحمت و احسان و تفضل درباره من باز نداشت.

به راستی اگر انسان اندکی به خود آید،خواهد یافت که ذکر پنهان و آشکارش دائماً باید این چنین باشد. زیرا اصل خلقت و تمام امداد، در تمام احوال، ازطرف خدای سبحانه و تعالی است، پس نباید حتی یک نفس برخلاف رضای او به کار برد و بایدتوجه نمود که تا چه اندازه عالِم و عامل و مخلص در عمل و شاکرهستیم؟ در این فرازپربرکت نیز همین معنی آمده که چه مقدار سنگینی ها که برداشته شد و چه مقدار لغزش ها و ناملایمات که مرا از آن محفوظ داشت و چه قدر خوش نامی و ستایش دیگران که ما سزاوار و شایسته آن نبودیم و او به واسطه پوشاندن بدی هایمان به زبان دیگران درباره ما به کار برد. پس چگونه می توانیم در برابر این همه نعمت وعنایت ولطف شاکر باشیم؟ توجه به این عنایات و الطاف یکی از مهم ترین راههایی است که انسان را به توجه ومراقبت دررفتاروگفتار وامی داردتا در برابر این نعمتهایی که

پروردگاربدون استحقاق به او عنایت فرموده، در تربیت و اصلاح خود سهل انگاری نداشته وعمر پر بهای خود را با لهو و لعب و غفلت وخوش گذرانی سپری ننموده و مشغول و سرگرم دنیا نباشد و از همه مهم تر این که به عجب و خودپسندی مبتلی نخواهد شد زیرا خود راشایسته این همه الطاف الهی نمی بیند.

****

اللهم عظم بلائی و افرط بی سوء حالی و قصرت بی اعمالی و قعدت بی اغلالی و حبسنی عن نفعی بعد آملی و خدعتنی الدنیا بغرورها و نفسی بجنایتها و مطالی.

خدایا آزمایشم بزرگ است و حال بدم از حد گذشته و اعمالم مرا به کوتاهی کشانده و کارهایی که مانند زنجیر است؛ مرا باز نشانده و آرزوی دراز از نفعم بازداشته و دنیا با فریب کاری و نفسم با جنایت و پشت سر انداختن و تأخیر مغرورم کرده اند.

****

بلاء:آزمایش.

افراط(فرط) : پیش افتادن، تقدم.

قصر: کوتاهی.

غل :چیزی که بدن انسان را در برگیرد.

حبس :بازداشتن.

امل: آرزو؛ خواستن چیزی بدون آنکه وسایل آن را تهیه و برای به دست آوردن لوازم آن تلاشی انجام شود.

خدعه: برخلاف باطن چیزی را ظاهر کردن.

غرور: غفلتی که در حال عدم توجه دست می دهد.

مطال: (بروزن کتاب)امروز و فردا کردن و بهانه جویی در ادای حق.

در این قسمت ریشهٔبسیاری از اخلاقیات ناپسندکه زیان فردی و جمعی فراوانی را در بردارند ،بیان شده است.در متن قرآن وروایات نیزبه مذمت و بیان فساد و آثار خطرناک هر یک از این مفاسداخلاقی زیاد پرداخته شده است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره بلندی آرزو فرمودند: و اما طول الامل فینسی الاخره.[1] وهمین یک اخلاق ناپسند(طول امل) برای خسران ابدی کافی است؛ زیرا اگر آخرت فراموش شود، انسان پاک باخته و سرمایه سوخته و دنیا و آخرت گم کرده است. نکته مهمی که بسیار جالب و توجه به آن ضروری است(اما سخت مورد غفلت واقع شده) این است که دنیا داران واقعی انبیاء و اوصیاء و صلحاء و متقین هستند (برخلاف آن چه در ذهن عامه مردم می گذرد و ثروتمندان و قشرمرفه را دنیا دار می گویند) به این دلیل که انبیاء و پیروانشان از دنیا آن چه را که مورد نیاز و حاجت خودشان است گرفته و برای آخرت خود ذخیره و پس انداز نموده وبهشت خودراکه همان سعادت وکمال ودرجات معنوی است ساخته وآباد می کنند.

۱.درازی آرزو، آخرت را از خاطر می‌برد (نهج‌البلاغه، خطبه ۴۲.)

در اعمال ماه شعبان امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: هر که تصدق کند در ماه شعبان، حق تعالی آن را رشد ونمو دهد(هم چنان که یکی از شما بچه شتر را تربیت می کند.) تا اینکه در قیامت به صاحبش، در حالی که به قدر کوه احد شده باشد،برگرداند[1]. (که دلالت به رشدعامل آن دارد) اما کسانی که ازهرراهی به دنبال مال اندوزی وتکاثرهستند(با آن که بیش از خوراک و پوشاک مورد نیازاز آن بهره ندارند) و موجب پریشانی و تنگدستی نیازمندان می شوند ، خزانه دار وارثان بوده ودرآخرت هم بی بهره خواهند ماند. اگر راه دنیا داری را گم نمی کردند در این جا گرفتار ترس از فقر و ناداری نبوده و در آخرت نیز صندوق پس اندازشان خالی نمی ماندوگرفتارذلت و خواری نمی شدند.آنها که خسارت زده اند از دنیا داران واقعی(آنان که برای آخرت خود ازپیش فرستادند)با حال گدایی می خواهند :« افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله.»[2] و جواب می شنوند:« ان الله حرمهما علی الکافرین الذین اتخذوا دینهم لهواً و لعبا و غرتهم الحیوة الدنیا. »[3]خلاصه دنیا دار کسی است که آن را با خود ببرد نه آن که بگذارد، شاید حافظ نظر به همین آیه دارد که می گوید:

۱.مفاتیح‌الجنان اثر مرحوم شیخ عباس قمی (۱۲۵۴–۱۳۱۹)-فصل اعمال ماه شعبان.

۲.کمی از آب یا آنچه خدا به شما روزی کرده به ما بدهید-اعراف/۵۰.

۳.خدا آن‌ها را حرام کرده بر کسانی که کفر ورزیدند و دینشان را سرگرمی و بازیچه گرفتند و زندگانی دنیا گولشان زد -اعراف/۵۱.

***** خزانه داری میراث خواران، کفر است.*****

یکی از نکات دقیق در این باره،تشبیه صادرات اعضاء (گناهان) به زنجیر(غل) که مانع از حرکت انسان است می باشد. معلوم می شود گناهان سبب زمین گیر شدن و باز ماندن ازسیر در آسمان ها است که بهشت و آن چه خدا وعده داده در آن مسیراست. همانگونه که اعترافِ مجرم به گناهان و بازگشت از خطاها،میزان جرم راکاهش داده وباعث عفواو می گردد همچنین غل وزنجیرهای معصیت ،با توبه و استغفار باز و معترف از عذابهای دنیا و آخرت خلاص می گردد . بیشترین نتیجه این فراز از دعا که مشتمل بر خضوع و خشوع نسبت به پروردگار مهربان است تغییر حالت و اصلاح اخلاق و اعتقاد و برخورد با خود و دیگران است ؛که انسان باید حال مراقبت از این لغزشگاه راپیوسته داشته و بداند که اگر لطف خدا یاور نباشد؛ بار هیچ کس سالم به منزل نمی رسد.

گوهرِ معرفت آموز که با خود ببری
که نصیبِ دگران است نِصابِ زر و سیم
دام سخت است مگر یار شود لطفِ خدا
ور نه آدم نَبَرد صرفه ز شیطانِ رجیم

حافظ ار سیم و زرت نیست چه شد؟ شاکر باش

چه به از دولتِ لطفِ سخن و طَبع سلیم

****

یا سیدی فاسئلک بعزتک ان لایحجب عنک دعائی سوء عملی و فعالی و لاتفضحنی بخفی ما اطلعت علیه من سری و لاتعاجلنی بالعقوبة علی ما عملته فی خلواتی من سوء فعلی و اسائتی و دوام تفریطی و جهالتی و کثرة شهواتی و غفلتی.

ای آقای من تو را به عزتت سوگند می دهم و می خواهم که کارهای بدم، دعایم را درپرده نگه ندارد. و مرا به سبب بدی های پنهانم رسوا نفرمایی و در اثر کارهای بدی که در خلوت انجام داده ام از کوتاهی دائمی و نادانی و بسیاری ازشهوات و خواسته های از روی غفلتم، در عقوبتم شتاب نکنی.

****

حجاب : آن چه مانع از رسیدن به مقصود می شود .

فضیحت :آشکار شدن بدی ها و رسوایی.

عمل وفعل: هر دو به معنی کار. لکن عمل کاری است که از روی قصد انجام شود و فعل ممکن است بی اراده و قصد انجام شود .

عقوبت: پیگیری در شکنجه و آزار.

تفریط :کوتاهی در کار که آن چنانکه شایسته است انجام نمی شود.

موانع پذیرش دعا:

۱. نیت بد.

۲. ناپاکی باطن.

۳. نفاق با برادران ایمانی.

۴. اطمینان نداشتن به اجابت دعا (مطمئن نیست که دعایش قبول می شود.)

۵ . تأخیر دراقامه نماز(تا وقت آن بگذرد.)

۶ . ترک تقرب به خدا به واسطه ترک صدقه و نیکی.

۷ - بدزبانی وفحاشی.

۸ . هرگونه بهره برداری ازراه حرام.

۹. ترک اوامر الهی و ارتکاب گناهان کبیره(پیش از دعاء و بعد از آن.)

۱۰. آن چه می خواهد خلاف حکمت است و مصلحت او نیست.

۱۱. تقاضای او باعث آسیب رسانی به دیگران شده که خلاف نظام اجتماع است.

۱۲. آنچه می خواهد خلاف چیزی باشد که از خدا خواسته و خود از آن آگاه نیست.

۱۳. آنچه را می خواهد ،قبلاً خواسته و خدا به او داده لکن شکر آن را(زبانی وعملی)بجا نیاورده و از دستش رفته است.

۱۴- آن چه می خواهد، دیگری که نزد خدا مقرب تر است خلاف آن را بخواهد.

۱۵. دعا برای دفع ظلم ظالمی از خودش می کند در حالی که خودش نسبت به دیگری ظالم است. (ظلم تعمیم دارد حتی اعضاء و جوارح را هم شامل است.)

۱۶-دربرابر عدم اجابت، دفع بلایی از اوشده که برای او از خیری که می خواهد بهتر است.

۱۷. تأخیر در اجابت برای آن است که به عجب و خودپسندی (دراثر سرعت اجابت) مبتلی نشود.

۱۸. صلاح او در این است که مدتی تأخیر شود و او نمی داند.

۱۹. تبدیل آن خواسته به چیز دیگری که برای او سودمندتر و بهتر است.

۲۰ . آمرزش گناهانی از او،که خود درفکرطلب آمرزش خواستن ازآنها نیست[1] .

پوشاندن بدی ها و تعجیل نکردن در عقوبت و کیفرتوسط خداوند موجب می گرددانسان پیش از آن که پرده از آنها برداشته و موجب رسوایی گردد متنبه شده (اگر چه بعد از مدتی طولانی باشد) وبه دنبال تدارکِ توبه و طلب آمرزش باشد.همان گونه که سستی و سهل انگاری و غفلت و غلبهٔ هوای نفس، انسان را به مخالفت می کشاند، هر لحظه امیدِ به خود آمدن و هشیار شدن و باز گشتن نیز هست. در دعای اول صحیفه سجادیه آمده که :سپس امر کرد ما را تا بااختیاراطاعت نماییم و نهی کرد تا سپاسگزاری مان را بیازمایدوما بامخالف امر او، به راهی رفتیم که نتیجه ورود به آن راه سختی وگرفتاری بود، امااو در اصابت آن سختی وگرفتاری ها به ماعجله نکرد؛ بلکه به رحمتش با ما مدارا نموده و از روی کرم و به واسطه حلمش، منتظر بازگشت ما شد.

۱.تلخیص و ترجمه از دار السلام مرحوم نوری، ج۳.

****

و کن اللهم بعزتک لی فی کل الاحوال رؤفا و علی فی جمیع الامور عطوفا الهی و ربی من لی غیرک اسئله کشف ضری و النظر فی امری.

و به عزتت سوگندت می دهم که در همه حال با من مهربان باشی و در تمام کارها عطوفت عنایت فرمایی، خدای من و پروردگارمن، غیر از تو چه کسی هست که ناراحتی هایم را برطرف کند و نظرلطف در کارهایم را از او بخواهم.

****

رأفت: بخشش نعمت بدون رنج.

عطوف :در این جا به معنی شدت و دوام شفقت و مهر(عطف وقتی متعدی به علی شود معنی شفقت می دهد.)

این جمله تنهاراه مداوای دردهای ظاهر و باطن را نشان می دهد که انسان باید با یقین کامل بداند وبه این نتیجه برسدکه کسی جز خدای رئوف، عطوف ،قدیرو رحیم نمی تواند ضرری از کسی برطرف نموده و یا خیری به کسی برساند. لکن چون بشر ناگزیرازبکارگیری واسطه ها واسباب است (که لازمهٔ زندگی این جهان است) گاهی بر اثر غفلت، آنها را مؤثر واقعی دانسته و در هنگام نیاز، درهای نیازمندانی

مانند خود را کوبیده وعاقبت محروم و با حسرت و شرمندگی باز می گردد. این نکته هرگز نباید از نظر دور باشد که درخواست مستقیم ازخداوند بدون واسطه ها،(اسماء و کسانی که خود، آنها را واسطه قرار داده)میسر نیست و خود سر و خود رأی رفتن موجب شکست وناکامی واستکبار و دوری از ساحت قدس پروردگار (اسماء الله) خواهدبود.

****

الهی و مولای اجریت علی حکماً اتبعت فیه هوی نفسی و لم احترس فیه من تزیین عدوی فغرنی بما اهوی.

ای خدا و مولای من، حکمی را بر من جاری کردی و من در باره آن خواست خودم را پی گرفتم و از آرایش دادن شیطان که دشمن من است پرهیز نکردم پس مرا به واسطه هوای نفس و خواست خودم فریب داد.

****

اتباع: پیروی، اعم از این که دنبال کسی برود یا فرمانش را بپذیرد .

هوی: میل شخص به خواسته های خودش، بدون عرضه کردن به میزان الهی؛زیرا هوی کشاننده به هاویه(پایین ترین طبقه جهنم) و دوزخ و مقام پست است.

احتراس: پرهیز از دشمن و موضع گیری در برابر او.

تزیین: آراستن و زیبا جلوه دادن.

غرور:فریب کاری.

حکماً :حکمی که اجرای آن مورد نظر است و به لفظ مفرد و نکره آمده معلوم می شود این قدر بزرگ است که تمام

احکام از لحاظ امر و نهی باید به آن عرضه شود که در دنبالۀ آن چنین بیان شده :در آن حکم پیروی هوای نفس کردم و بر اثر آن، تجاوز از بعضی حدود و مخالفت از بعضی اوامر دست داد. با توجه به آنچه در راهنمایی قرآن و عترت پیامبر صلوات الله علیهم پیدا است می توان گفت مراد از این حکم شکر و ضد آن کفر است[1] هر عملی کوچک یا بزرگ، اگرباهدف شکر انجام نشود نابجا و مردوداست. لذا در قرآن شکر،دربرابر کفر آمده و درباره آن(با تأکید) وعده

۱.از تمام آیاتی که در این زمینه آمده که (**الله یحکم بینکم**) خدابین شما حکم می‌کند که با صیغه‌های مختلف به‌کاررفته نیز این معنی دریافت می‌شود زیرا این جریان حکم، برای شناساندن سپاسگزار و ناسپاس (شاکر و کافر) به خود آن‌ها است تا جزاء خود را از روی استحقاق دریابند و عدل خدا را ببینند. چنان‌که در آیه هفتم سوره زمر می‌فرماید: «**ان تکفروا فان الله غنی عنکم و لایرضی لعباده الکفر و ان تشکروا یرضه لکم و لاتزروا وازره وزر اخری ثم الی ربکم مرجعکم فینبئکم بما کنتم تعملون**» ـ اگر ناسپاس و کافر باشید خدا از شما بی‌نیاز است و راضی به کفر بندگانش نیست و اگر شاکر باشید آنگاه برای شما راضی است و هیچ‌کس بار دیگری را برنمی‌دارد سپس بازگشتتان به‌سوی پروردگارتان است پس شمارا به کردارتان آگاه می‌کند این خبر و آگاهی فقط شناساندن سپاسگزار و ناسپاس به خودشان است و چون شکر حکمی است که شامل جزء جزء تمام اعمال است و هیچ عملی بدون آن مقبول نیست در حقیقت به‌منزله روح اعمال است که با نبودن آن اعمال مردار و مایه نفرت هستند. برخلاف سایر اعمال که هر یک فقط جای خود را گرفته و با اعمال دیگر چندان برخوردی ندارد؛ بنابراین شکر حکمی است که هیچ‌چیز جای آن را نخواهد گرفت.

افزایش و برای کفر، تهدید به عذاب شدید آمده « لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید.»[1]

یعنی در تمام حرکات و سکنات و صادرات از اعضاء و جوارح،(با رعایت کامل دستور خدا) باید هر نعمت به جای خود استعمال شود لذا حکمتی که به لقمان داده شده شکر برای خداست.« و لقد آتینا لقمن الحکمه ان اشکرلله.»[2] و در آیه دیگر شرط عبودیت را شکر برای خدا قرار داده« و اشکروا لِله ان کنتم ایاه تعبدون.»[3] معلوم می شود هر عملی، حتی اگر به صورت عبادت باشد، چنانچه شکرعملی بر آن جاری نباشد موردقبول نیست. بنابراین عبودیت خدا، همان شکرگزاری و کفر و ناسپاسی، غیر خدا را درنظر داشتن است.پس تمام آیاتی که راجع به توحید و شرک آمده در پیرامون این حکم (شکر) هستند. وقتی ابلیس ابلاغ مردودیت خود را می گیرد و به ریاست گمراهان و راهزنان بشر منصوب می شودمی گوید: فرزندان آدم را از چهار طرف (پیش رووپشت سروراست وچپ) احاطه می کنم آن گاه

۱.و (باز به خاطر آرید) وقتی‌که خدا اعلام فرمود که شما بندگان اگر شکر نعمت به‌جای آرید بر نعمت شما می‌افزایم و اگر کفران کنید عذاب من بسیار سخت است-ابراهیم/۷.

۲.و ما به لقمان مقام (علم و) حکمت عطا کردیم (و فرمودیم) که (بر این نعمت بزرگ) خدا را شکر کن-لقمان/۱۲.

۳.شکر خدا به‌جای آرید اگر شما خالص خدا را می‌پرستید –بقره/۱۷۲.

بیشترشان را سپاسگزار نخواهی یافت« و لاتجدوا اکثرهم شاکرین.»[1]

ناسپاسی عبارت است از: حرکت خود سرانه بدون آن که مطابقت باقوانین الهی داشته باشد و شیطان هم نتیجهٔ نهاییِ راهزنی خود را، واداشتن به ناسپاسی(که خود نیز از همان جا سقوط کرد)معرفی می کند.بنابراین می توان بدون تردید، این حکم را همان شکر دانست.

نکته ای که شایسته است به آن توجه شود این که هر شاکری عابداست اما هر عابدی شاکر نیست، به این معنی که شکر اجرای امر و پذیرش فرمان الهی است پس در آن آلودگی راه ندارد(غیرخداحضورندارد)، اما درعبودیت ناخالصی هست. لذا در قرآن عبودیت درباره غیر خدا و بتها به کار رفته اما کلمه شکر درباره آن ها استعمال نشده است.دقت و تدبر در آیاتی که لفظ شکر در آن ها (با اختلاف صیغه هایش)به کار رفته این معنی را بیشتر روشن خواهد کرد تا آن جا که خداوندخود را شاکر معرفی

۱.بیشتر آنان را شکرگزار نعمتت نخواهی یافت-اعراف/۱۷.

فرموده:« و کان الله شاکراً علیماً . »[1] ،« والله شکور حلیم. »[2]

مقام شکرگزاری به اندازه ای دقیق و راه آن به اندازه ای پرخطر است که در هر نفس خطر سقوط هست لذا ازاین جهت که خداوند انبیا را مخلص (به فتح و لام یعنی خالص کرده شده) معرفی فرموده و هدایت و تربیت خلق را برعهده آنها گذاشته تهدیدهای زیادی در قرآن درباره آن ها دیده می شود: « قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ - وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ- بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ .»[3] وآیه: « وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا - إِذًا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاه وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا.»[4]

۱.خدا شکر نعمت از شما می‌پذیرد و علمش (به صلاح خلق) محیط است-نساء/۱۴۷.

۲.خدا بر شکر و احسان خلق نیکو پاداش‌دهنده است و (بر گناهشان) بسیار بردبار است -تغابن/۱۷.

۳.بگو: ای نادانان! آیا به من فرمان می دهید که غیر خدا را بپرستم؟ بی‌تردید به تو و به کسانی که پیش از تو بوده‌اند، وحی‌شده است که اگر مشرک شوی، همه اعمالت تباه و بی اثر می شود و از زیانکاران خواهی بود. بلکه فقط خدا را بپرست و از سپاس گزاران باش-زمر/۶۴-۶۶.

۴.اگر نه این بود که تو را پابرجا نگه داشتیم نزدیک بود که با آنان کمی روی موافقت نشان دهی در این حالت تو را در دنیا و آخرت دو برابر عذاب می کردیم سپس به نفع خودت و ضرر ما یاوری نمی یافتی- اسراء/۷۴ و۷۵.

مهم تر از همه شاید این آیه از سوره اعراف باشد که می فرماید انبیاء باوجود مسئولیت دعوت و تبلیغ و سروکار داشتن با افراد گوناگون (که هر یک رأی و هوای مستقلی دارند) از مسئولیت درباره امر توحید که حقیقت سپاسگزاری و شکر است معاف نیستند:« فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ.»[1] ازاینجا عظمت حکمی(شکر) که به آن در متن دعا اشاره‌شده معلوم می‌شود که تا چه اندازه ترک آن خطرناک است زیرا موجب دوری از مقام قرب الهی و مانع رشد ورسیدن به کمال وسعادت فردی واجتماعی است.پس جا دارد که هر چه بصیرت و بینایی و تقرب بیشتر می‌شود ؛ترس و وحشت و اضطراب ازعقب ماندگی هاو عجز و الحاح(درخواست و پافشاری) و بندگی و سرافکندگی و اعتراف به تقصیر(حتی اگر حالتی زودگذر باشد) بیشتر شود. رسول‌الله صلی‌الله علیه واله فرمودند:انی لیغان علی قلبی حتی استغفرالله فی کل یوم سبعین مره بر دل من غبار فرو می نشیند که در هرروز هفتاد بار استغفار می‌کنم.[2] البته روشن است که درک این بیان ومفهوم آن وسخن گفتن و داوری درباره معصومین علیهم‌السلام هم در توان هیچ کس نیست.در این آیه که پروردگار از آل داود شکر عملی خواسته« اعملوا آل داود

۲.البته ما، هم از امتها که پیامبران به سویشان آمدند و هم از پیغمبران آنها، باز خواست خواهیم کرد-اعراف/۶.

۱.مستدرک الوسائل، جلد ۵، صفحه ۳۲۰.

شکراً .»[1] آنگاه فرموده است :« و قلیلاً من عبادی الشکور. ».[2]اشاره به عظمت این حکم شده و تهدید شیطان که گفت:« و لاتجد اکثرهم شاکرین .» [3]نیز مؤید آن است. از اینکه در تمام آیاتی که کافر و کفور و مستکبر و فاسق را سرزنش و مؤمن و شاکر و مطیعِ دستور را مدح فرموده نیز این اشاره‌شده است،باید نتیجه گرفت که اساس سعادت و شقاوت ذکر و غفلت است و در اعمال و رفتار نیز شکر و کفر مایه اکرام یا اهانت خواهد بود. جعلنا الله من الشاکرین به محمد و آله الطاهرین[4].

آنچه درباره گناه قبلاً گفته شد درباره تبعیت و پیروی هوای نفس نیز جاری است. آیه زیر به بیان تهاجم فرهنگی شیطان از طریق فساد اعتقادی اشاره دارد:« قَالَ رَب بِمِا أَغْوَيْتَنِي لأَزَيِنَنَّ لهَمْ فِي الأَرْضِ وَلأغْوِيَنهَّمْ أَجْمَعِينَ.»[5]

ازجمله «فغرنی بما اهوی» معلوم می‌شود تنها راهی که ازآنجا شیطان بر انسان مسلط می‌شود پیروی هوای

---

۱. (و گفتیم که) ای آل داود، شما شکر و ستایش خدا به جای آرید-سبأ/۱۳.

۲. (هر چند) از بندگان من عدّه قلیلی شکر گزارند-سبأ/۱۳.

۳.بیشتر آنان را شکر گزار نعمتت نخواهی یافت-اعراف/۱۷.

۴.صحیفه سجادیه، دعای ۴۴.

۵.پروردگار من اکنون که مرا از راه فسادِ اعتقاد، به نادانی کشاندی، من نیز زمین را در چشمشان زیبا جلوه می دهم و به واسطه آرایش و زیبایی هایش آنهارا از راه فساد اعتقاد به جهالت و نادانی می کشانم-حجر/۳۹.(الغی جهل من اعتقاد فاسد ـ مفردات راغب.)

نفس(خواسته‌های نامشروع خود) است؛ زیرا انسان دارای دو حالت (خود و خدایی) است. هوای نفس، درگیر ساخته‌وپرداخته‌های خود بودن (ناسپاسی) است و چون انسان برآینده خودتسلط ندارد؛ بی‌تردیدبسیاری از خواسته‌هایش با خسران و زیان همراه است از آن جا که انسان غالباً گرفتاردنیاومتعلقات آن بوده واز خدا غافل است درنتیجه از زمرۀعقلا ونیکان برکنار و درزمرۀ چهارپایان خواهد بود. چنان‌که در سوره اعراف آیه ۱۵۸و سوره فرقان آیه۴۴ و سوره محمد آیه۴۵ به‌طور مستقیم و درآیات بسیار دیگر ،غیرمستقیم این معنی خاطرنشان شده است .اطاعت خدا جز از راه اطاعت دستور و فرمان رسول‌الله و اوصیاء اوصلوات الله علیهم اجمعین میسر نیست؛ چنانکه الگوی کامل وتمام عیارامیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در تمامِ کارها(جزء و کل)، آقارسول الله صلی الله علیه واله است .تنها راه برای نگه‌داری از حمله های شیطانی ووسوسه های او وتنها سنگرامنی که در برابرش وجود دارد همین است که قرآن فرموده:« وَإِمَّا يَنزَغَنكَّ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْ غ فَاسْتَعِذْ بِالله إِنه سَمِيع عَلِيم.»[1] نزغ به معنی ربودن چیزی از جای خوداست. بدیهی است پناه بردن به خدا، پناه بردن به نماینده اواست که پناهگاهی امن ومطمئن است چنان‌که

۱.و چنانچه بخواهد از طرف شیطان (انس و جن) در تو وسوسه و جنبشی پدید آید به خدا پناه بر که او به حقیقت شنوا و داناست-اعراف/۲۰۰.

می‌فرمایند: « لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفرو الله و استغفر لهم الرسول لوجدو الله تواباً رحیما.»[1]

و این ازآن‌جهت است که رسول خداصلی الله علیه واله راه ورود شیطان و بستن آن و خنثی کردن حملاتش را می‌داند پس به‌حکم عقل ، باید به او پناه برد و پناه بردن به او اطاعت امر و تسلیم شدن دربرابراو است.

ازاین جهت است که شناخت شیطان(شیاطین جن وانس)وراه های ورود آنان ازطریق دام های گسترده ومتنوع وفریبندۀ آنها، از طرف خدا و رسول صلی الله علیه واله و اوصیا گرامیش تأکید شده است.این دشمن ما، ازیک‌طرف به وعده‌های خدا ایمان داشته و از طرفی از جانب پروردگار عادلِ حکیم سبحانه و تعالی، به تمام وسایل وابزارها مجهز و با شدت مأموربه انجام وظیفه یعنی گمراه کردن بندگان است.

دراین رابطه توجه به دو مطلب راه گشا است:
اول: شیطان پس‌ازاین که از سجده کردن برای آدم که مقامش به‌واسطه علمش « وعلم آدم الاسماء کلها .»[2] **در**

۱.و اگر هنگامی که آنان (گروه منافق) که بر خود ستم کردند به تو رجوع می‌کردند و از کردار خود به خدا توبه نموده و تو هم برای آنها استغفار می‌کردی و از خدا آمرزش می‌خواستی، در این حال البته خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند-نساء/۶۴.
۲.و خدا همه اسماء را به آدم یاد داد-بقره/۳۱.

پیشگاه خداوند از همه بالاتر بود سر پیچیده وپس ازاعتراف به حقیقت اجرای وعدهٔ خداوند و هبوط(پایین آمدن و فرود آمدن)به زمین در مقامی قرارمی گیرد که بتواند وظایفی را که بر عهده دارد انجام دهد« فَاهْبِطِ مِنهَا فَمَا يَكو ن لكَ أَنْ تَتَكَبرَّ فِيهَا فَاخْرجْ إِنكَّ مِنَ الصَّاغِرِينَ.»[1] بلافاصله پس از هبوط به زمین تقاضای مهلت و طول عمر با تعیین وقت نمود« قَالَ أَنْظِرْنِي إِلىَ يَوْمِ يبْعَثونَ. »[2] که پروردگار تقاضای او را بدون قید و شرط می پذیرد « قَالَ إِنكَّ مِنَ المْنْظَرِينَ. »[3]

در این حال، این دشمن رانده‌شده که براثر استکبار و غرور جاهلانه این‌چنین، به‌شدت خود را مورد بی‌مهری قرارمی دهد، ابداً تردید در خود راه نداده بلکه بلافاصله براثر اعتماد و اطمینان و ایمان به وعده خدا،طرح و برنامه عظیم وگستردهٔ خود را تقدیم پیشگاهش می‌دارد « قَا لَ فَبمِا أَغْوَيْتَنِي لأَقْعدَنَّ لهَمْ صِرَاطَكَ المْسْتَقِيمَ ثمَّ لآتِينهَّمْ مِنْ

۱.خدا به شیطان فرمود: از این مقام فرود بیا که تو را نرسد که در این مقام بزرگی و نخوت ورزی، بیرون شو که تو از زمره پست ترین فرومایگانی-اعراف/۱۳.

۲.شیطان گفت: (حال که رانده درگاه شدم) مرا تا به روزی که خلایق برانگیخته شوند مهلت ده-اعراف/۱۴.

۳.خدا فرمود: البته مهلت خواهی داشت-اعراف/۱۵.

بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانهِمْ وَعَنْ شَمَائلِهِمْ وَلا تَجِد أَكْثَرَهمْ شَاكرِينَ. »[1]

در تفسیر مجمع‌البیان، ذیل این آیه حدیثی از امام محمدباقر علیه‌السلام نقل فرموده که ترجمه‌اش بیان می شود:از پیش رویشان می‌آیم(سرای آخرت را در نظرشان پست وسیئه جلوه می دهم.) و از پشت سرشان می‌آیم(آن‌ها را به جمع‌کردن اموال امر و وادار به بخل و خودداری از ادای حقوق می کنم.)و از راستشان می‌آیم(امر دینشان را فاسد می‌کنم به این طریق که گمراهی و شبهه را در نظرشان جلوه می‌دهم.)و ازطرف چپشان می‌آیم(لذت‌ها و شهوت‌ها را محبوبشان می‌نمایم و بر دل‌هایشان مسلط می‌کنم.) در برابر این اطلاعیه‌های تهدیدآمیز که در سوره اسراء نیز مقداری از آن آمده پروردگار سدی محکم در مقابل او معرفی فرمود :« ان عبادی لیس لک علیهم سلطان.»[2] امیرالمؤمنین علی علیه السلام ضمن بیان مفصلی به کمیل (ترجمه اش در آخر کتاب نقل‌شده) ذیل همین آیه فرمود :از آن نجات نمی‌یابد

۱.گفت به این سبب که مرا به نادانی عمیقی کشاندی البته و حتماً سر راه راست تو برای آنان می‌نشینم آنگاه از پیش روی و از پشت سر و طرف راست و چپ آنان درمی‌آیم (و هر یک از قوای عامله و ادراکی آن‌ها را به میل باطل می‌کشم) و بیشتر آنان را شکرگزار نعمتت نخواهی یافت (به‌راستی کیست که بتواند با اطمینان دل سوگند یاد کند که در برابر این‌همه نعمت‌های لاتحصی (غیرقابل‌شمارش) یک عمل خالص که سزاوار مقام الوهیت باشد آورده باشد؟)-اعراف/۱۶ و ۱۷.

۲.همانا تو را بر بندگان (خاص) من تسلط نیست-اسراء/۶۵.

مگر بندگانش ومنظوراز بندگانش همان دوستان ما هستند.ای کمیل چون بر ولایت ما ایمان‌داری، از اینکه شیطان در مال و فرزندانت شریک شود خود را نجات بده.

دوم مأموریت و تجهیزات: پس‌ازآن که ابلیس، دراثرنافرمانی مسیرخودرا از ملائکهٔ مطیع جدا کرد و ضمن تهدیدهایی که می‌کرد عرضه داشت« رب بما اغویتنی لازینن لهم فی الارض ولاغوینهم اجمعین.» برای این گمراهی ازراه زینت دادن دنیا، سرمایه بسیار وسیعی در اختیارش گذاشته شد« زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَره مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّه وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَه وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاه الدُّنْيَاوَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ.»[1] و دستگاه فرستنده وگیرنده (ارتباط-شبکه مجازی)هم در اختیارش گذاشت« وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ. »[2]« وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ

۱.آرایش داده شد برای مردمان دوستی خواسته‌ها از زنان و فرزندان و مال فراوان از طلا و نقره و اسب‌های نشان‌دار و کشت و کار، آن‌همه کالا و بهره زندگانی این دنیا است و بازگشت گاه نیکو نزد خدا است-آل عمران/۱۴.

۲.همانا شیاطین وحی می‌کنند به‌سوی دوستانشان تا با شما مجادله کنند-انعام/۱۲۱.

الْقَوْلِ غُرُورًا. » [1]آن گاه این فرمان صادر می شود« وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا.»[2]دقت فرمایید که در همین آیات هم باکلماتی چون: حسن الماب، لیجادلوکم، زخرف القول غروراً ،کفی بربک وکیلا و مخصوصاً این که در اول آیه، سرمایه فریب شیطان با فعل مجهول (زین) شروع شده (که پذیرندهٔ آن (فاعل) متنوع ورنگارنگ ودارای نغمه های دل انگیزمختلف است) افراد بشر را بیدار کرده و هشیار باش به او گفته تا نگوید نمی دانستم یا نفهمیدم.

۱.و همچنین ما هر پیغمبری را از شیطان‌های انس و جن دشمنی در مقابل برانگیختیم که آن‌ها برخی با برخی دیگر برای اغفال مؤمنان سخنان آراسته ظاهرفریب اظهار کنند-انعام/۱۱۲.

۲.از آنان هر که را توانستی با آوازت (به‌سوی باطل) برانگیز و (برای راندنشان به‌سوی طغیان و گناه) با سواره‌ها و پیاده‌هایت بر آنان بانگ زن و با آنان (از راه سوق دادنشان به حرام) در اموال و (از طریق وسوسه کردنشان به زنا) در اولاد شریک شو و به آنان وعده (دروغ) بده که از قیامت، حسابرسی، بهشت و دوزخ خبری نیست و شیطان آنان را جز از روی باطل و دروغ وعده نمی‌دهد ولی آگاه باش که (یقیناً تو را بر) بندگانم هیچ تسلّطی نیست و کافی است که پروردگارت نگهبان و کارساز (آنان) باشد-اسراء/۶۴ و ۶۵.

این برنامه وجریان پر دامنه برای چیست؟

این سؤال بسیاری ازافراداست(چه بسا که حل نشده و بدون پاسخ می ماند و خود دام محکم دیگری برای کار شیطان شده است.) که چرا خدا شیطان را چنین مسلط کرد؟ جواب این سؤال اجمالاًومفصلاً در قرآن آمده است. که تفصیلاً باید با چشم باز و دلی باصفا به دوراز هرشک وشبهه وانحراف رجوع کرد و مطلب رایافت.ولی اجمالاً بایدگفت:شیطان به واسطه جهل و غفلت افراد، گمان خود را درقالب حقیقت ودرستی برای آنها جلوه می دهد که درقرآن چنین بیان می شود:« و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقاً من المؤمنین و ما کان له علیهم من سلطان الا لنعلم من یؤمن بالاخره ممن هو منها فی شک و ربک علی کل شیءحفیظ.»[1] و در آیه دیگر ضمن اشاره به اینکه مااین سلطنت را به او دادیم، دوستان شیطان را نیز معرفی می فرماید:« إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيا ءَ لِلذِّينَ لا يؤْمِنونَ وَإِذَا فَعَلوا فَاحِشَه قَالوا وَجَدْنَا عَلَيهْا آبَاءَنَا وَالله أَمَرَنَا بِها قلْ إِنَّ الله لا يَأْمر بِالفَحْشَاءِ أَتَقولونَ عَلَى الله مَا لا تَعْلَمونَ. »[2]

۱.محققاً ابلیس گمان خودش را درباره آنان به مرحله تصدیق رسانید و او را پیروی کردند مگر جماعتی از مؤمنین و برای ابلیس بر آنان این سلطنت نبود مگر اینکه بدانیم چه کسی مؤمن به آخرت است و چه کسی در آن شک دارد و پروردگار تو بر هر چیز حفیظ و نگهبان است-سبأ/۲۰ و ۲۱.

۲.ما قراردادیم شیاطین را اولیاء آن‌کسانی که ایمان نمی‌آورند و چون کاری برخلاف حق کنند گویند پدرانمان را بر این روش یافتیم و خدا ما را به آن امر کرده بگو خدا،

این آیه معرفی منحرفین و بهانه جوها و خود کامه ها و آنها که نادرستی های خود را به خدا و اولیاء و دوستان و بندگان مطیع او نسبت می دهند، بوده که دیگران هم آنها را بشناسند، تا هر کس از روی استحقاق به آن چه باید برسد، برسد. اگر نه خداحافظ و نگهبان بر هر چیزی است«علی کل شیءٍ حفیظ.»[1] وتمام اوامرو نواهی تنها برای همین موضوع بنا شده که هرکس خودرا بشناسد وبه آنچه که سزاواراست برسد.

شیطان هم با تمام تجهیزات وتوان،مأموریت اکتشافی دارد که با کمال دقت باطن هر کس را آشکار نموده تادرهمین عالم حجت براو تمام شود« الا عباد الله المخلصین.»[2](مگر بندگان خالص شده برای خدا که چون کمال مراقبت را در اطاعت دارند زمینه تسلط شیطان برآنهامهیا نیست) تا هر کس خود بداند چه کاره است و پس از آن که او را فریب داد(باطنش را ظاهر کرد.) خودش ،خودش را درگفتار وعمل

امربر خلاف حق نمی‌کند آیا به خدا نسبت می‌دهید آنچه را که به آن علم ندارید‌توجه فرمایید که دوستان شیطان بااین اوصاف معرفی‌شده‌اند:۱-ایمان به آخرت ندارند.۲-کارهایشان برخلاف حق و شایستگی دین است.۳-مقلد پدرانشان هستندوکورکورانه به دنبال آنان می روند.۴- برای اینکه در جامعه بد معرفی نشوند بدی‌هایشان را به خدا نسبت می‌دهند بدیهی است که دارندگان این اوصاف پیروان زیادی نیز دارند.

۱.بر هر چیز نگهبان و آگاه است-سبأ/۲۱.

۲. (امروز همه مسئول‌اند) جز بندگان پاک برگزیده خدا-صافات/۴۰.

(مخالفت با حق)بشناسدآنگاه به او می گوید:من از تو بی زارم ،من از خدای رب العالمین می ترسم.

در حقیقت شیطان به منزله میزانی، برای امتحان شاگردان مدرسه دنیااست وتا این مدرسه هست آزمون وعوامل برگزارکنندۀ آن، لازم وموافق با عدل الهی است.« کَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.»[1] در پایان این بحث آیه ای که دربارۀ سخن شیطان با پیروانش (که آنها را محکوم می کند)هست را ملاحظه کنید:« و قال الشيطان لما قضی الامر ان الله وعدکم وعد الحق و وعدتکم فاخلفتکم و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی و لوموا انفسکم ما انا بمصرخکم و ما انتم بمصرخی انی کفرت بما اشرکتمون من قبل ان الظالمین لهم عذاب الیم.»[2](در این محاکمه دقت نمایيدکه شیطان تنها یک طرف است و تمام کسانی که خود وخدا را نشناخته واز او پیروی کردند یک طرف ،وبا استدلال صحیح و محکم

۱.هم چون مثل شیطان آن هنگام که به انسان می‌گوید کافر شو، چون کافر شد می‌گوید من از تو بی زارم زیرا من از پروردگارمی ترسم-حشر/۱۶.

۲.آن هنگام که حکم به پایان رسیدو کار تمام شد، شیطان گفت خدا وعده کرد شمارا وعده حق و من وعده کردم و وفا نکردم و مرا بر شما تسلطی نبود؛ جز اینکه گفتم بیایید آمدید پس مرا سرزنش نکنید نه من دادرس شمایم نه شما دادرس من، من کافر بودم به آنچه شما مرا شریک می‌گرفتید همانا برای ظالمین عذاب دردناک است-ابراهیم/۲۲.

خود،هیچ جایی برای بازنگری وتجدیدنظر باقی نگذاشته ودر همان محکمه ابتدایی همه را محکوم کرده است.)

دلایلی که شیطان به واسطه آن اجابت کنندگان خود را محکوم می کند:
۱-اعتراف به حقیقت وعده خدا که در روز رستاخیز که روز شهود و رؤیت اعمال و شهادت اعضا وجوارح است هیچ کس را توان تکذیب نیست.

۲-اقرار به اینکه به طور مطلق خلف وعده می کندو گفته هایش همه نادرست است.

۳-نفی سلطنت از خود به عنوان زور والزام واجبار.

۴- روشن کردن معنی و حدود سلطنتی که خدا به او داده (فقط دعوت)نه آن طورکه اعتراض کنندگان کوتاه فکر تصور کرده اند.

۵-پذیرش دعوت او را(با آن که نادرستی هایش را مکرر دیده اند) به خود آنها نسبت می دهدآن هم با لفظ استجابت که آماده بودن را می رساند. پس از بیان این دلیل ها که محکومیت آنان را مسلم و قطعی و خود را برنده وحق دارمی بیند می گوید مرا ملامت نکنید؛ بلکه خود را سرزنش و ملامت کنید زیرا من وعده خدا را حق می دانستم ولی شما نه، از این جهت فریب مرا خوردید. لعن هایی که به من می

کردید ببینید شامل چه کسانی شده و چه کسی از رحمت خدا دور مانده است. نه من می توانم شما رایاری کنم،نه شما توان یاری مرا دارید همان وقت، کارهای شما را رد می کردم پیش از آن که شما مقدمه اش را فراهم کنید؛ زیرا می دانستم نتیجه و پایان آن عذاب دردناک است (اللهم اعذنا من شرور انفسنا و من الشیطان و اعوانه یا رب یا رب بمحمد و آله الذین جعلتهم ملاذاً للناس.)

****

و اسعده علی ذالک القضاء فتجاوزت بما جری علی من ذالک بعض حدودک و خالفت بعض اوامرک فلک الحمدعلی فی جمیع ذالک و لاحجة لی فیما جری علی فیه قضاؤک و الزمنی حکمک و بلائک.

او را قضا(وقدر)کمک کرد پس به واسطهٔ آن چه بر من گذشت ،از پاره ای از حدود تجاوز کردم و در پاره ای از فرمانها مخالفت ورزیدم .در هر حالی که ستایش سزاوار تو است و در تمام این امور، مرا حجتی بر تو نیست که قضای تو بر آن جاری و حکم و آزمایشت مرا به آن ملزم کرده است.

****

اسعاد :کمک و همکاری در کارهای سود بخش.

قضاء: فرمان حرکت و پیش بردن کاری (چه با نرمی وآهستگی وچه تند وباعجله.)

حسن القضاء، سوء القضاء(غالباً ذهن با کلمه قضا وقدر آشنا است اما یافتن چگونگی و حقیقت جریان آن را چنانکه هست کمتر متوجه می شود زیرا برنامه ها وچگونگی واندازه گیری های کارگاه خلقت را(بر حسب حکمتی که دارند)کسی جز خدا و آن که خدا او را آگاه کرده نمی داند، البته سخن

گفتن پیرامون آنچه انسان از آن بی خبر است منطقی ودرست نیست، شاید به خاطر خطرهای فراوان آن است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند:بحر عمیق فلاتلجوه[1] هر چیزی که اندازه گیری آن تمام شود؛ اجرای (قضا)آن لازم وضروری است. مثلاً ساختمان سازی ازمرحلۀ طراحی ومحاسبات شروع شده وبا عملیات اجرایی طبق نقشه پایان می پذیرد.

در عرف و اصطلاح ،نسبت قضاء و قضاوت به بسیاری از افراددادە می شود (قاضی) و به خاطراین عنوان و نام ، به آنها رجوع می کنند و داوری و حل و فصل را از آنان می خواهند، لکن نسبت قدر و اندازه گیری را به کار نمی برند (تقدیر) و اذهان با آن مأنوس نیستند؛ در صورتی که قاضی همان گونه که قاضی هست مقدر (بر وزن مفسر) هم هست و هیچ کاری از او بی قدر و قضاصورت نمی گیرد(حال ممکن است سوء قدر که کشاننده سوء القضاء است و یا حسن قدر که آورنده حسن القضاء است باشد.) خدای سبحانه و تعالی در فطرت بشر برای اتمام حجت و نعمت، این نیرو را به ودیعه گذاشته است.اگر نه هیچ عملی از او به سرانجام نمی رسید و این عنایت ،خود از قدر و قضای پروردگار و از لوازم رحمت عام (رحمانیت) است؛ پس از

۱.دریایی عمیق است بدان داخل نشوید-نهج البلاغه، حکمت۲۸۷.

توجه به این مقدمه، دراین فراز بلند پایه از دعا این معنی خاطرنشان می شودکه:

پیروی از خواسته های خود (هوای نفس)سبب غلبه شیطان (دشمن بشر) می شود تا او را به تقدیر و اندازه گیری جاهلانه وخودسرانه که همراه با هوای نفس است وادارکند. آن گاه آن را اجرا کرده (قضا)و پس از آن از روی اختیار مستحق عذاب پروردگار می گردد . مساعدت(همراهی) قضا به این صورت است که خدای سبحانه و تعالی پس از بیان وظایف، کسی را از روی اکراه(بی میلی) به انجام عمل وادار نمی کند؛ بلکه هر کس هر طریقی را از خیر و شر انتخاب کرد، قضای الهی بر آن جاری می شود« كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهولَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا.»[1] لذا در دنباله این بیان عرضه می دارد لک الحمد علی و لاحجه لی ،عمل ناپسند من دلیل نیست که ناپسندی وحقارت وپستی از طرف تو باشد.

بلکه حمد و ستایش و حجت برای تواست و من با اختیار خودگمراهی رابرگزیده و محکوم هستم. این معنی در آیات بسیاری آمده است. مانند:« ذلک بأن الله لم یک مغیراًنعمه

۱.هر یک از این دودسته را (آخرت جو و دنیاطلب) از عطای پروردگارت مدد می‌دهیم و عطای پروردگارت ممنوع نیست-اسراء/۲۰.

انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بأنفسهم.»[1] یعنی اندازه گیری و تقدیر کشاننده خیر را دگرگون می کند. همچنین آیاتی که مشیت بشر را مورد توجه قرار داده مانند:« ان هو الا ذکر للعالمین لمن شاء منکم ان یستقیم.»[2] خلاصهٔ این عبارات دعا به هیچ وجه منافاتی با قضاء و قدر الهی ندارد.

خدای من، حکمی را بر من جاری فرمودی و من در آن خواست و تقدیر خود را پی گرفتم در حالی که بیمناک و هوشیار وخبرداراز شیطان و آرایشگری او نشدم؛ او به واسطه این عمل مغرورم کرد و قضای تو که همیشه مطابق باشأن توو برای اتمام حجت است (و اساس مهلت دادن شیطان نیز برای همین است) او را در اجرای تقدیر من یاری کرد. پس به این جهت از بعضی حدود تجاوز و در بعضی اوامر مخالفت کردم، با این حال حمد و ستایش و حجت مخصوص تواست و مرا در این آزمون که بر من گذشت بر تو حجتی نیست.

مرحوم فرهاد میرزا ،درباره عبارت فلک الحمد گفته است که: آن نیز فلک الحجه بوده و به واسطه مشابهت حمد با حجت در خط کوفی حجت به حمد تبدیل شده گر چه به

۱.این، به خاطر آن است که خداوند، هیچ نعمتی را که به گروهی داده، تغییر نمی‌دهد؛ جز آنکه آن‌ها خودشان را تغییر دهند-انفال/۵۳.

۲.قرآن فقط وسیله یادآوری و پند برای جهانیان است؛ برای هرکس از شما که بخواهد (در همه شئون زندگی مادی و معنوی) راه مستقیم بپیماید-تکویر/۲۷ و۲۸.

نظر ایشان از لحاظ مقابله درست است لیکن ممکن است سیاق بیان که سبوحیت(پاک بودن تمام اسماء الهی) و نزاهتِ(دوری از بدی وناپاکی وهرعیبی) ساحت مقدس پروردگار را متضمن است مناسبت فلک الحمد را نیز تأیید کند.

****

و قد اتیتک یا الهی بعد تقصیری و اسرافی علی نفسی معتذراً نادماً منکسراً مستقیلا مستغفراً منیباً مقراً مذعناً معترفاً لااجد مفراً مما کان منی و لامفزعاً اتوجه الیه فی امری غیر قبولک عذری و ادخالک ایای فی سعه رحمتک.

هم اکنون ای خدای من، بعد از تقصیر و اسراف بر خودم به سوی تو آمده ام، در حال عذر خواهی و پشیمانی و تقاضای واگذاری و طلب آمرزش در حالیکه اقرار و اذعان و اعتراف به تقصیرم دارم و جای فرار و پناهگاهی که به آن سو بگریزم ندارم ؛مگر آن که تو عذرم را بپذیری و دررحمت گسترده ات داخلم کنی.

****

تقصیر:کوتاهی و اسراف تجاوز از حد است که میزان متوسط آن را این آیه شریفه ازسوره الفرقان بیان می کند:« و الذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواماً .»؛ نه تجاوز از حد و نه سخت گیری ،بلکه رعایت حد متوسط (این قاعده در کل امور بشر از خوردن ؛ خوابیدن ؛ گفتن ؛ شنیدن و ...جاری است.)

اعتذار: عذر خواستن.

ندامت :پشیمانی.

انکسار: شکستگی.

استقاله :طلب واگذارکردن.

استغفار: طلب پوشاندن بدیها .

انابه:بازگشتن در حال تواضع و تضرع واظهار بدی ها، همان اقرار کردن.

دراین قسمت ، حقیقت توبه و بازگشت و علائم و نشانه های توبه کننده را به طور کامل معرفی می فرماید که:
۱.باید متوجه کوتاهی و تجاوز در اعمالش باشد تا بتواند توبه مناسب باهر یک ازآن خطاها را داشته باشد.

۲.بادلی شکسته واظهار پشیمانی و اعتراف به لغزش وبا حال انابه و آمرزش خواهی به سمت خداوند برگردد.

۳. از همه مهم تر این است که واقعاً پناهگاهی که به سوی او بگریزد و خود را در سایه رحمت او بکشد غیر از خدا نبیند، امام صادق علیه السلام فرمودند: امام حسن بن علی علیه السلام عبد الله جعفر را ملاقات کرد و فرمودند: ای عبد الله چگونه مؤمن ،مؤمن است در حالی که خشمگین است از آن چه قسمت او شده و منزلت خود را پست می کند و حال آن که خدا حاکم بر او است؟[1]من ضامنم برای

۱.اصول کافی باب رضا به قضا.

آن کس که جز خشنودی و رضا در خاطرش چیزی خطور نکند که خدا را بخواند و او دعایش را مستجاب کند .

۴. با کمال امید و به دور از یأس و ناامیدی به او توجه نماید و بداند که رحمت پروردگار که کافر، ملحد و معاند را فرا گرفته وسیع تر و بالاتر از این است که گناه کار توبه کننده را فرا نگیرد، حال آنکه خدا گناهکار توبه کننده را دوست دارد. در این زمینه امام علیه السلام فرمایشی دارد که خلاصه اش این است:اگر کسی در بیابان خشک و بی آب و علفی سفر کند و مرکبش(وسیله سواری اش)که لوازم سفرش بر آن بار است گم شود آن شخص که از گرسنگی و تشنگی تن به مرگ داده اگر یک باره ببیند مرکبش کنارش قرار گرفته چه قدر خوشحال می شود؟ خدا برای بازگشتِ یک گنهکارِ توبه کننده بیشتر خوشحال می شود.

توبه دارای شرایط و آدابی است که بدون رعایت آنها نتیجه مطلوب به دست نخواهد آمد.(چون معنی توبه بازگشتن است) بنابراین نکات ذیل حتماً باید مورد توجه باشد:
۱-به راستی از راه مخالفت (درباطن وظاهر) بر گردد؛ به طوری که دیگر قصد گناه هم نکند بلکه از خیال بد هم ناراحت و منزجر باشد.

۲- از دوستان نااهل که قبلاً(در حال نافرمانی) داشته جداً کناره گیری کند و رابطه را با آنها قطع نماید.

۳- درصورت امکان، جاهایی که گناه کرده به عبادت و استغفار و نماز و دعا بپردازد تا آن چه را که آن زمین ،از بدیهای او ضبط کرده تبدیل به خوبی و صلاح گردد.

۴- اعضاء و جوارحش را در استغفار و انابه واعمال نیکو سخت به کار وا دارد.

۵- گناهانی را که شب انجام داده در شب و گناهانی را که در روز مرتکب شده در روز جبران نماید.

۶- حقوق مالی و حالی و زبانی و جوارحی که از دیگران بر ذمه اش هست، بایدبا دقت ادا(جبران) شوند؛ چون کسی به راستی وارد این مرحله شد نورانیت او زیاد شده و خود متوجه خواهد شد. بنابراین استغفار و انابه برای این است که نافرمان راهش را عوض کند و درمسیر اطاعت و تسلیم بیاید اگر نه خدا و رسول را نیازی به استغفار و انابه و گریه و ناله کسی نیست .

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: کسی که استغفار می کند و از گناه و معصیت باز نمی ایستد خدا رااستهزاء(مسخره) می کند، بدیهی است این گونه توبه که باطن و ظاهرش برخلاف توبه واقعی است ؛ضررش از خود گناه بیشتر خواهدبود.

خداوندهر نعمتی را که به بنده اش مرحمت فرمود از او نمی گیرد مگر او راهی را که آن نعمت از آن جا می آید عوض کند

و ازراه مخالف برود. فرمود: « ذلک بان الله لم یک مغیراً نعمه انعمها علی قوم حتی یغییروا ما بانفسهم .»[1] حاصل مطلب آن که هر بدی که به انسان می رسد بر اثر عمل او است و چون برگردد واز راه راست وتقوی روبه خدا برود و جبران نماید؛ بدی هایش به خوبی تبدیل خواهد شد. آیات زیر از سوره فرقان متضمن آن است«مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا، مَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا.»[2]

۱.خدا نعمتی را که به کسانی داد از آنان بازنمی‌گیرد مگر آن‌که روش خود را تغییر دهند-انفال/۵۳.

۲.آنان که توبه کنند و ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند که خدا بدی‌هایشان را به‌خوبی ها تبدیل می‌کند؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است و هر که توبه کند و کار شایسته انجام دهد قطعاً به صورتی پسندیده و نیکو به‌سوی خدا بازمی گردد- فرقان/۷۰ و ۷۱.

****

اللهم فاقبل عذری و ارحم شدة ضری و فکنی من شد و ثاقی
یا رب ارحم ضعف بدنی و رقة جلدی و دقة عظمی.
خدای من پس عذرم را بپذیر و به بدی حالم که در نهایت سختی است رحم کن، و بندهای سختی را که گرفتارم باز فرما و نجاتم بخش، ای پروردگار بر بدن ناتوان و پوست نازک و استخوان ضعیفم رحم کن.

****

وثاق: اسمی برای آنکه چیزی را با آن ببندد.

رقه و دقه: هر دو به یک معنی هستند بااین تفاوت که رقت به اعتبار عمق و دقت به اعتبار اطراف و جوانب شیء است.

پس از اعتراف به تقصیر و انابه و استغفار و پیشنهاد عذر (کنایه از این که باخودم تعهدنبسته ام که نافرمانی کنم و وقتی نافرمانی صورت می گرفت ازروی دشمنی نبوده و بی اعتنا به امر و نهی هم نبوده ام) تقاضای پذیرش توبه می کند؛ وبا اظهار ناتوانی و عجز است که می تواند (این حالت باید حتی در جوارح واعضاء باشد) رحمت و مهر و عطوفت الهی را شامل حال خود کند.(پذیرش توبه به خاطر رحمت خداوند است) در آیات زیاد این معنی آمده که خدا به

بندگانش باز می گردد ؛یعنی توجه کرده و رحمت می فرماید تا آن ها باز گردند.

در سوره توبه (درباره کعب بن مالک و مراره بن ربیع و هلال بن امیه که در جنگ تبوک سستی و تنبلی کردند و با پیامبرصلی الله علیه واله خارج نشدند)می فرماید: چون پیامبرصلی الله علیه واله به مدینه بازگشت به عذر خواهی آمدند ،آن حضرت با آن ها سخن نگفت و دستور داد که کسی با آن ها سخن نگوید؛ پس زنان و فرزندان شان هم از آن ها دوری کردند. زمانی که متوجه خطای خود شدند و در آن تنگنای اجتماعی افتادندمشغول توبه و انابه شدندواین آیه درباره آنها نازل شد:« و علی الثلثه الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم و ظنوا ان لاملجاء من الله الا الیه ثم تاب علیهم لیتوبوا ان الله هو التواب الرحیم.»[1] در این ماجرا نکات مورد توجه بسیاری ازجمله راه برخورد با بی اعتنایان به دین و اجتماع دینی(این که وظیفه متخلف چیست و پذیرش توبه چه موقع خواهد بود) دیده می شود. انسان بداند که بازگشت به سوی خدا، از راه ومسیر رسول خدا و اوصیاء اوصلوات

۱.بر آن سه‌نفری که تخلف کردند تا آنگاه که زمین با وسعتش بر آن‌ها تنگ شد و خود در مضیقه افتادند و یافتند که پناه گاهی جز به‌سوی خدا رفتن نیست سپس خدا آن‌ها را موردتوجه قرارداد تا بازگردند همانا خدا بسیار بازگشت کننده و رحیم است-توبه/۱۱۸.

الله علیهم اجمعین، یعنی جبران گذشته وانجام وظایف، تنها راه نجات خواهدبود.

این فراز از دعا انسان را به همین معنی متوجه می کند که تنها راه وصول به رحمت و عنایت پروردگار، بازگشت با حال شکستگی و تواضع و اعتراف به عجز و ناتوانی می باشد چنان که ضرر رهایی ازاستکبار نیز همین معنی را تأیید می کند.

شد و ثاق: پا بندهای زندگانی (جاه و مقام ، ثروت ، شخصیت وبه طورکلی دنیاخواهی ودنیاطلبی)هستند و بدترین و محکم ترین زنجیری است که در دنیا و آخرت بر دست و پای انسان بسته شده و نمی گذارد به سوی بالا یعنی مقام انسانیت حرکت کند.

من غلام آن که نفروشد و جود

جز بدان سلطان با اِفضال و جود

چون بگرید آسمان گریان شود

چون بنالد چرخ یارب خوان شود

من غلام آن مس همت پرست

کو به غیر کیمیا نارد شکست

دست اشکسته برآور در دعا

در روایات، علامت و نشانه های زیادی برای پابندها ازجمله در تحف العقول از رسول معظم صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمودند:

چهار چیز نشانه شقاوت و بدبختی است :

۱-دیده خشک که اشک نریزد.

۲-دلی که سخت شده وحال رقت(نرمی ولطافت)نداشته باشد.

۳- حرص ورزیدن زیاد درطلب دنیا.

۴-اصراربرگناه داشتن.

و در بحار الانوار از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت است که فرمودند: چه بسیار کسانی که خدای سبحانه و تعالی به آنهااحسان می فرماید و حال آن که در حال استدراج است. چه بسیار کسانی که به واسطه این که خدا بدی هایش را پوشیده به غرور مبتلی شده اند چه بسیار کسانی که مردم او را به خوبی یاد می کنند در حالی که برایش آزمایش است و خدا هیچ بنده ای را هنگام مهلت دادن

آزمایش نکرده است مگربه افزایش گناه، چنان که فرمود:« انما نملی لهم لیزدادوا اثما. »[1]

۱.بلکه آنها را (برای امتحان) مهلت می‌دهیم تا بر گناه و سرکشی خود بیفزایند-آل عمران/۱۷۸.

****

یا من بدء خلقی و ذکری و تربیتی و بری و تغذیتی هبنی لابتداء کرمک و سالف برک بی.

ای کسی که آغازگر آفرینش و یاد و پرورش و نیکویی و غذا دادن به من بوده ای مرا به همان کرم نخست و نیکویی های گذشته ات ببخش.

****

در این فراز، مراحل قدرت ، غناء و بی نیازی خالق ونیز ناتوانی ، احتیاج و نیازمندی بشر و مخلوق آمده است:

۱-آفرینش خلق تا حکمت ایجاب نکندشروع نمی شود.

۲- ذکر و یاد نخستین که بشر در هیچ وجه خاطره ای ازآن ندارد.

۳- نیکویی در حسن خلقت و حسن تربیت و حسن استعداد وبزرگی.

۴- تغذیهٔ مناسب هر عالم ازآغاز خلقت.

۵-توجه به این که الطاف ابتدایی و نیکی های گذشتهٔ پروردگار او را تا این جا رسانده؛ پس بخشش و موهبت را از خداوند تقاضا می کند که دربردارندهٔ این معنی نیز هست

یعنی من که تاکنون مالک چیزی نبوده ام هم اکنون نیز جز اتکاء(اعتماد) به موهبت و عنایات تو هیچ ندارم پس مرا به آن ببخش.

دردعای دیگری عرضه می دارد: و لا استطیع ان آخذ الا ما اعطیتنی، و لا اتقی الا ما وقیتنی.[1] بین خدا و خلق رابطه ای است که با تدبر در این آیه می توان به بعضی ازآنها پی برد:« کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا علیکم آیاتنا و یزکیکم و یعلمکم الکتاب و الحکمه و یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون، فاذکرونی اذکرکم و اشکروا لی و لاتکفرون.»[2] یاد نخستین او، که خودش در نهاد ما به وجود آورده است پس این رابطه را باید نگه داشت و بااظهار فقر و تضرع ،این حال را پیوسته دارا بوده ، شایسته است برای ازدیاد توجه و آگاهی سری از اسرار سیر بشر ذکر شود:

« وَلقَدْ خَلَقْنَا الإنسَانَ مِنْ سلاله مِنْ طِین ثمَّ جَعَلْنَاه نطْفَه فِي قَرَا ر مَكِین ثمَّ خَلَقْنَا النطْفه عَلَقَه فَخَلَقْنَا العَلَقَه مضْغَه فَخَلَقْنَا المْضْغَه عِظَامًا فَكَسَوْنَا العِظَامَ لحْمًا ثمَّ

۱.من نمی توانم چیزی جز آنچه که تو به من عطا کرده ای بگیرم و نمی توانم خود را نگهداری و صیانت کنم جز آنچه تو مرا صیانت کنی نهج البلاغه، خطبه ۲۱۵.

۲.همان گونه که در میان شما از خودتان رسولی فرستادیم که آیات ما را بر شما می خواند و شما را تزکیه و پاک می کند و به شما یاد می دهد پس در برابر این نعمت چنان که او به شما آموخته به یاد من (نه غیر من) باشید تا به یاد شما باشم و مرا سپاس گویید و ناسپاسی نکنید-بقره/۱۵۱ و۱۵۲.

أَنْشَأْنَاه خَلقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَن الخَالِقِينَ ثمَّ إِنكُمْ بَعْدَ ذَلكِ لمَيتونَ ثمَّ إِنكُمْ يَوْمَ القِيَامَه تبْعَثونَ وَلقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكمْ سَبعْ طَرَائقِ وَمَا كنَّا عَنِ الخَلْقِ غَافِلِينَ.»[1]

در آیاتی از قرآن کریم سلسله عوالمی که بشر از آن‌ها عبور کرده اجمالاً خاطرنشان شده و با عبارات گوناگون (که بعضی از آن‌ها سرزنشی هم برای غافلین به همراه دارد) او را به توجه و نظر در آن عوالم دعوت کرده است مانند :«

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى أَلَمْ يَكُ نُطْفَه مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى ثُمَّ كَانَ عَلَقَه فَخَلَقَ فَسَوَّى فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى.»[2]

۱.به تحقیق آفریدیم انسان را از عصاره و فشرده از گل، سپس او را از آبی قرار دادیم در مکانی مناسب پس آن آب را به صورت خون بسته شده و آن خون را به شکل گوشتی فشرده آفریدیم پس آن را استخوان آفریدیم و سپس بر استخوان گوشت پوشاندیم پس از آن او را خلق دیگری ایجاد کردیم پس برکت افزاست خدایی که بهترین آفرینندگان است، پس بعد از آن شما می میرید و بعد از آن روز قیامت برانگیخته می شوید ما فراتراز (بالای سرشما) شما هفت طریق (عالم) دیگر قرار داده ایم و ما از این آفرینش غافل نیستیم-مومنون/۱۲-۱۷.

۲.آیا انسان میپندارد که او را مهمل وا میگذارند آیا او آبی جهنده در رحم نبود؟ سپس خون بسته شد پس او را آفرید و تسویه کرد، پس از آن جفت نر و ماده آفرید آیا آن آفریننده توانا و قادر نیست که مردگان رازنده سازد؟ -قیامت/۳۶-۴۰.

و در این دعوت اهداف و حکمت‌هایی نهفته است که به بعضی از آن‌ها اشاره می شود:
۱-مایه این صورت های گوناگون از انواع روئیدنی ها چیست وچگونه به زمین سپرده وتبدیل می شود؟

۲-چگونه در هر دوره شکلی مناسب آنجا(به‌طور کامل و بدون هیچ نقص و کمبودی) به خود می گیرد.

۳- چگونه غذای مناسب هریک در همین صحنه زمین به او می‌رسد.

۴- چگونه در هر دوره با تقویت جسم ،روح انسانی تقویت شده و رو به کمال می‌آید.

۵- چگونه در عالم رحم ،این‌همه اعضای مختلفِ بدن(که هر یک شکلی مخصوص و خاصیتی جدا دارد)ازخون ساخته می‌شوند؛ درصورتی‌که مادۀ خون همان است که هست و این از مهم‌ترین توقف گاه‌ها برای اندیشۀ دلهای بیدار است.

۶-و آخرین نتیجه اینکه بشر متوجه شود که زمین آخرین دوران او نیست بلکه ازاینجا بیرون می‌رود و بازهم چنان‌که دوران نخست را(که آشکار برای او است) گذرانده دوران و عوالم دیگری در پی دارد تا به همین ترتیب باید سیر کند تا برسد به مقامی که برای آن ساخته‌شده است (که از آن در بیان مختلفِ معصومین به مقام قرب تعبیر شده است.)

این دوره که آیه شریفه اجمالاً بیان داشته دومین دوران بشر است و از عوالم قبل از این تعبیر به عالم ذر اول و ذر دوم کرده‌اند (یعنی عالمی که درک آن از راه حس ممکن نیست) که در آن دوره نیز مراحلی طی شده تا به عالم خاک رسیده است . همچنان که دوران نخست با این حواس درک نمی‌شود، عالم آینده نیز با این حواس درک نمی‌شود. برای نزدیک شدن فهم به درک آن، در آیات زیرتدبرشود : « وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. »[1]

درآیهٔ دیگری برای اثبات بعث و زنده شدن مردگان، حرکت بشر را از خاک و سیر در عوالم بعد بیان داشته« يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفه ثُمَّ مِنْ عَلَقَه ثُمَّ مِنْ مُضْغَه مُخَلَّقَه وَغَيْرِ مُخَلَّقَه لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِده فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ

۱.او است (خدا) که بادها را می فرستدتا رحمتش راپیشاپیش مژده دهند که به آسانی ابر سنگین را برداشت آن گاه آن را راندیم به سوی محل مرده پس به واسطه آن آب فرو ریختیم پس بیرون آوردیم به سبب آن از هر ثمره و محصول هم چنان (خدا) مردگان را زنده می کند باشد که شما هشیار شوید (از این طریق محسوس آن عالم را دریابید.)

بَهِيجٍ وَأَنَّ السَّاعَه آتِيَه لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُور. »[1]

عوالم گوناگون سیر بشر از خاک به افلاک ،به‌طور خلاصه چنین است:

۱- خوراکی‌ها

۲- خون (گلبول‌ها)

۳- آب جهنده (منی) که حامل سلولی است ریز به نام علق(اسپرماتوزوئید)

۴-علقه(قطعه خون)

۱.ای مردم! اگر درباره برانگیخته شدن (پس از مرگ) در تردید هستید، پس (به این واقعیت توجه کنید که) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، سپس از علقه، سپس از پاره گوشتی با آفرینشی کامل یا غیر کامل آفریدیم تا برای شما روشن کنیم (که ما به برانگیختن مردگان تواناییم)؛ و آنچه را می خواهیم تا مدتی معین در رحم ها مستقر می کنیم؛ آن گاه شما را به صورت کودک (از رحم مادر) بیرون می آوریم تا آنکه به قدرت فکری و نیرومندی جسمی خود برسید؛ و برخی از شما (پیش از فرتوتی) قبض روح می شود و برخی از شما را به پست ترین دوره عمر (که ایام پیری است) برمی گردانند تا در نتیجه از دانشی که داشتند چیزی ندانند؛ و (از نشانه های دیگر قدرت ما اینکه) زمین را (در زمستان) خشک و افسرده می بینی، پس چون آب (باران) را بر آن نازل می کنیم، می جنبد و برمی آید و از هر نوع گیاه تر و تازه و بهجت انگیزی می رویاند و اینکه قیامت آمدنی است، هیچ شکی در آن نیست و اینکه خدا کسانی را که در گورهایند، برمی انگیزد-حج ۵ و ۷.

۵-تدریجاً علقه صورت عوض نموده و چون پاره گوشتی نیم‌جویده می‌شود(مضغه) در این سه دوره ،نطفه . علقه . مضغه(۱۲۰ روز ،سه چهل روز)اسکلت پی‌ریزی می شود.

۶- آنگاه بر استخوان‌بندی به مناسبت هر محل گوشت روئیده می‌شود.

۷- در چهل‌روزۀ هفتم (نه ماه و ده روز) طفل متولد می‌شود در تمام این عوالم که در رحم طی می‌کند هیچ‌یک از اعضای او به کار گرفته نمی‌شود و فقط از راه ناف (خون وارد شده) تغذیه می‌شود تا هر یک از اعضا به کمال رسیده و ازآنجا به عالم دنیا منتقل شود. چون وارد این عالم شد، فوراً جریان هوا، دستگاه تنفس را به‌کارانداخته؛ بچه گریه می‌کند و در مرحله دوم دستگاه تغذیه (معده) به کار می‌افتد و از راه مکیدن(که کسی جز خالق علیم قدیر حکیم به او نیاموخته) از پستان مادر که خون در آن مبدل به شیر شده بهره می‌گیرد.

این عبارت آسمانی، بلندپایه و پرمایه که از زبان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نقل‌شده، راهی برای توجه و تدبر در دوران زندگی بشر (اینکه ازخود هیچ ندارد و هر چه هست از صانع و خالق او است)بازکرده تا درآفرینش خود و احسان و عنایات پروردگار که چگونه خلقش کرد و روزی‌اش داد و تربیتش کرد و در تمام دوره‌ها و احوال ، احسانش راازاو

دریـغ نکرد؛ بیندیشید و خود را شناخته و از آن راه، به شناخت خالقش پی برد و بداند که عوالم دیگری رانیز بایدسپری کند و خود را برای آنهاآماده نموده وخود را خرج عالم دنیا نکند؛زیرا :

می‌شود خرج زمین چون میوه خام افتد به خاک

وای بر آن کس که اینجا ناتمام افتد به خاک

یا من بدء خلقی و ذکری و بری و تغذیتی؛ آنگاه اعتراف به عنایات گذشتهٔ پروردگار،که مرا تا این جا رسانده و فراموشم نکرده و خوبی ها نموده وخوراک جسم وجانم را تأمین نموده می نماید.

****

یا الهی و سیدی و ربی اتراک[1] معذبی بنارک بعد توحیدک و بعد ما انطوی علیه قلبی من معرفتک و لهج به لسانی من ذکرک و اعتقده ضمیری من حبک و بعد صدق اعترافی و دعائی خاضعاً لربوبیتک.

ای معبود و آقا و پروردگارم، آیا خود را چنان می بینی که مرا با آتشت عذاب کنی بعد ازاینکه به یگانگی یادت کردم و بعد از آن که معرفتت دلم را فرا گرفته و زبانم به ذکرتو مشغول شده و درونم از دوستی وعشق تو لبریز شده و بعد از این که به راستی در اعتراف ودرخواست خاضعانه ام به ربوبیتت معترف هستم؟

****

در این فراز به اعمالی که مانع عذاب وآتش هستند (به صورت پرسشی که شامل ترس و اضطراب و امید است.)اشاره می فرماید:

۱- توحید

۲ -معرفت قلبی

۱.فعل تری باید معلوم خوانده شود نه مجهول زیرا فعل مجهول محتاج به کاف خطاب نیست بنابراین تری بر وزن مرا صحیح و بر وزن تو را غلط است.

۳ -یاد زبانی

۴ -دوستی که بر ضمیر و باطن چیره و مسلط شده.

۵-صداقت در اعتراف به تقصیر و در درخواست.

۶- حالت خضوع در برابر مقام ربوبیت.

توحید به معنی یگانه دانستن ویگانه شناختن خدا است که معرفت قلبی اشاره به آن دارد. لکن تازمانی که انسان خود، در دایره توحید نیامده و خود را از پراکندگی (آثار شرک) به وحدانیت نرسانده باشد، شناسایی خدا به یگانگی برای او میسر نیست، چون پراکندگی مناسب با توحید نیست.

رو مجرد شود مجرد را ببین

دیدن هر چیز را شرط است این

به هر اندازه که انسان با هوای نفس و خواسته های خود، سر و کار و دلبستگی دارد، همان اندازه از توحید دور و مهجور (دورافتاده) است. آیه آخر سوره یوسف این معنی را بیان می فرماید:«و ما یؤمن اکثرهم باللّٰه الا و هم مشرکون.»[1]

بدون تردید، تسلیم بودن در برابر قرآن و ائمه معصومین علیهم‌السلام تنها راه رسیدن به توحید هست، و پیامبر

۱.بسیاری از اینان ایمان به خدا نمی‌آورند مگر آن‌که مشرک هستند-یوسف/۱۰۶.

صلی‌الله علیه واله می‌فرمایند:درامان بودن از شرک و ضلالت و سرگردانی فقط درگرو اطاعت از قرآن واهل بیت علیهم السلام است.ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا[1] کلمه (انطوی) تسلط کامل حالت توحید را بر دل(آن چنانکه جایی برای یاد غیر خدا در آن نمانده) نشان می دهد، واشاره به این دل است که خداوندفرمودند: و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن.[2] بودن خدا در دل مؤمن به این معنی است که یاد او بر تمام ذرات وجود دل حکومت داشته باشد، که این حالت با دوستی غیر خدا جمع نمی شود.

منزل دل نیست جای صحبت اغیار

دیو چو بیرون رود فرشته درآید

نکته ای که توجه به آن ضروری و غفلت از آن انسان را ازتوحید دور می‌کند این است که بعضی ناآشنایان با بیان قرآن و رسول الله صلی الله علیه واله و ائمه معصومین علیهم السلام فکر می کنند توجه به پیامبرصلی الله علیه واله و امام معصوم علیهم السلام ،شرک است و بااین تفکرخود، افکار بعضی از ساده دلان رانیز آلوده کرده اند . مطمئناً گویندگان این سخن یا از متن قرآن بی خبربوده و یا

۱.تا زمانی که با این دو همراه باشید هرگز به بیراهه نخواهید رفت-بحارالانوار،جلد۲۳،صفحه۱۰۸.

۲.دل بنده مؤمنم مرافرامی گیرد-بحارالانوار،جلد۵۵،صفحه۳۹.

مبتلی به برداشت ناصحیح شده اند. امابرای آن که راه برای جویندگان حقیقت روشن باشد مطالبی به صورت مختصردراین باره گفته می شود:« لیهلک من هلک عن بینه و یحیی من حی عن بینه.»[1]

۱. رسول الله صلی الله علیه واله دعوت کننده به سوی خدایی است که او را باصفاتی چون قدرت ، علم ، حکمت،رحمت ، خالقیت ، رزاقیت و سایر اوصاف کمال معرفی نموده ومی فرماید: من مأموراز طرف او و نماینده اوهستم. شما بایداورا با این اوصافی که می گویم شناخته و معتقد شوید و اگر برخلاف گفته من بروید؛ دوزخی هستید. حال اگر ازپیامبرصلی الله علیه واله بپرسند آیا می توانی اثر این اوصافی را که می گویی به ما نشان بدهی ؟البته باید بتواند کارهایی که دیگران نمی توانند انجام دهد ؛چون نشان دهنده و نماینده قدرت و علم و رحمت و قهر ودیگراوصاف اواست. به دست من و یاری خدای متعال، به خواست من اما به قدرت و اجرای صالح شتر را از سنگ بیرون می آورد، عیسی مرده زنده نموده. دست به چشم کور کشیده، بینا می شود. محمد صلی الله علیه و آله به درخت می گوید بیا می آید.[2] انکارعمل انبیا واوصیای الهی ، بی انصافی و انکار

---

۱. هر که هلاک شدنی است بعد از اتمام‌حجت هلاک شود و هر که لایق حیات ابدی است به اتمام‌حجت به حیات ابدی رسد-انفال/۴۲.

۲.نهج‌البلاغه ،خطبه قاصعه.

واقعیت است، مانند آنکه کسی تصرف و فرماندهی مغز را در بدن انکار کند.

۲.آیات زیادی در قرآن هست که خداوند رسولش را از لحاظ عمل در ردیف خودش قرار داده است، می فرماید:« وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ. »[۱] در این آیه دو جا رسول صلی الله علیه واله با الله ،کنار هم قرار گرفته است.ودرآیه دیگرازهمین سوره آمده: « وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ .»[۲](احتمال داردکه مرجع ضمیر فضله ،رسول صلی الله علیه واله باشد.)، « إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ انما يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ.»[۳]در این آیه (با کلمه حصر انما،بدون حرف تشبیه) صریحاً دست رسول صلی الله علیه واله دست خدا معرفی شده است. ودرآیه دیگری که راجع به جنگ بدراست با آن که مؤمنین، مشرکین را کشته اند و ریگ هارا رسول الله صلی الله علیه واله به سمت دشمن پاشیده خداوند می فرمایند: من کردم نه شما«

۱.چه می‌شد اگر خشنود شده بودند به آنچه خدا و رسولش به آن‌ها عنایت فرموده بودند و می‌گفتند خدا ما را کافی است بعدازاین نیز خدا و رسول از فضلش به ما می دهد-توبه/۵۹.

۲.آن‌ها به‌جای آنکه از آن بی‌نیازی که به فضل خدا و رسول نصیب آن‌ها شد شکر گویند در مقام انتقام و دشمنی برآمدند-توبه/۷۴.

۳.همانا مؤمنانی که (در حدیبیّه) با تو بیعت می‌کنند به حقیقت باخدا بیعت می‌کنند (چون تو خلیفه خدایی و همانا دست‌تو) دست خداست بالای دست آنها-فتح/۱۰.

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى.»[1] دراین آیه، اطاعت رسول صلی الله علیه واله درکنار اطاعت خداآمده است« وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ .»[2] همچنین آیه دیگری ازقرآن کریم اطاعت رسول صلی الله علیه واله را مستقلاً اطاعت ازخدا معرفی نموده« مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ.»[3]

نظیر این آیات با عبارات گوناگون سراسر قرآن را فرا گرفته و در آیات دعوت به خداپرستی، همه پیامبران صلوات الله علیهم ،مردم را به عبادت خدا و اطاعت خودشان خوانده اند چنان که در سوره نوح می فرمایند:« أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُونِ .»[4] بنابراین اگر پیامبران و امامان را (که قائم مقامان و نشان دهندگان آثار پروردگار هستند)درکنار خدا قرار دادن به معنی شرک باشد، بنیان گزار این شرک خود خداوند است. توحید تراشان نباید برای خداوند از پدر مهربانتر و از خود خدا برای او دلسوزتر باشند(و به اصطلاح کاسۀ ازآش داغ تر نباشند.) این مطلب برای اهل توحید، روشن است که هر چه مخلوق بیشتر آثار وجودی را به

۱.(ای مؤمنان) نه شما بلکه خدا کافران را کشت و (ای رسول) چون تو تیر (یا خاک) افکندی نه تو بلکه خدا افکند.انفال/۱۷.

۲.و آنان که اطاعت خدا و رسول کنند-نساء/۶۹.

۳.هر که رسول را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده-نساء/۸۰.

۴.خدا را به یکتایی بپرستید و از او بترسید و پرهیزکار باشید و مرا پیروی کنید-نوح/۳.

نمایش گذارد عظمت و قدرت خالقش بیشتر نمایان است. دست برگزیدۀ موسی بایدباشد تا وقتی سر عصایش را در آب بزند معبری خشک در دریا پیدا شود(نه هر دستی .)بدن و قالب محمد صلی الله علیه و آله است که به مقام «دنی فتدلی »(در قرآن ،درمورد پیامبرصلی الله علیه واله در آیه۸سوره نجم می فرمایند:ثم دنی فتدلی یعنی آن گاه نزدیک آمد و بر او ،به وحی، حق نازل گردید)می رسد نه هر قالبی.

عجب نَبوَد گر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی

که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا

در این موردتنها اشاره به آیۀ زیر کافی است که جدایی بین خدا و پیامبران صلوات الله علیه اجمعین را کفر و آنهایی که معتقد به این جدایی هستند را کافر نامیده است. « إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا .»[1]

۱.آنان که کافر به خدا و پیغمبرانش هستند و می‌خواهند میان خدا و پیغمبرانش جدایی اندازند و می‌گویند به بعضی ایمان‌داریم و به بعضی نداریم و می‌خواهند راهی تازه دراین‌بین باز کنند آن‌ها حقاً کافرند و ما برای آن‌ها عذاب خوارکننده آماده کرده‌ایم ـ هرچند ظاهر آیه درباره این است که بعضی از پیغمبران آن را بپذیرند و بعضی را رد کنند لکن تفریق بین خدا و رسول قائل شدن و آن‌ها را از وساطت عزل

با توجه به عبارت خاضعاً لربوبیتک، انبیاآثارربوبیت(تربیت خلق)را از طریق اصلاح نفس و یادگیری حکمت و آداب عبودیت، درخودآشکارنموده اند.

خضوع دربرابر انبیا که معلم و مربی هستند واجب و سرپیچی ازمکتب ایشان استکبار و راهی به سوی دوزخ خواهدبود. علی علیه‌السلام با اظهار خضوع، مقام تسلیم خود رانسبت به پیامبرصلی الله علیه واله (که مربی او است)معرفی می فرماید تا کسانی که به راستی علی شناس و پیرو او هستند بدانند که توحید صحیح و ایمان درست و عمل مقبول، تسلیم شدن برای پیامبرصلی الله علیه واله واهل بیت او است و جز از این راه ،رسیدن به آن ممکن نیست. چنانکه درسوره نساء، کسانی را که کاملاً تسلیم رسول صلی الله علیه واله نیستند از دایرۀ ایمان خارج نشان داده است« فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا. »[1]در سراسر قرآن این معنی آشکار است که خضوع و اطاعت و تسلیم نسبت به ذات مقدس پروردگار در خضوع و اطاعت و تسلیم برای رسول صلی الله علیه واله واهل

کردن انکار کردن انکار متن قرآن و کفر است تفریق کننده هر که باشد باشد-نساء/۱۵۰.

۱.نه چنین است سوگند به پروردگارت که ایمان ندارند تا تو را در مشاجرات بین خودشان حاکم قرار دهند سپس در خاطرشان از داوری تو ناراحتی نیابند و کاملاً تسلیم باشند-نساء/۶۵.

بیت علیهم السلام (که فرستاده و واسطه های بین خلق و خداست)معلوم می شود در تمام قرآن این حقیقت آشکار است که نشان می دهد خضوع برای خدا و تسلیم بودن برای او ، خضوع و تسلیم برای رسول صلی الله علیه واله ، و استکبار در برابرخدااستکبار دربرابر رسول او است. و اما اطاعت رسول صلی الله علیه واله ، اطاعت از ائمه معصومین علیهم السلام است که خودپیامبرصلی الله علیه واله،ایشان را به عنوان راهنما تعیین و معرفی فرموده است، آنچه موجب تقرب به خدا و ارتقاء مقام مؤمن است اطاعت و فرمان پذیری وعمل باتسلیم کامل است؛ زیرا عمل بدون تسلیم کار منافق است . در سراسر قرآن این معنی بیان شده و به خاطر همین تسلیم و اطاعت خالص است که خوابیدن امیر المؤمنین علی علیه‌السلام در بستر رسول الله صلی الله علیه واله باآن همه ثواب همراه است در صورتی که می دانست قطعاً کشته نخواهد شد. (آن حضرت ازنحوهٔ به شهادت رسیدنش باخبر بود.)

****

هیهات انت اکرم من ان تضیع من ربیته او تبعد من ادنیته او تشرد من آویته او تسلم الی البلاء من کفیته و رحمته.

این نسبت از تو دور است، تو کریم تر از آن هستی که پرورده خودت را تباه کنی، یا آن را که به خود نزدیک فرموده ای دورش کنی، یا آن را که پناه داده ای از خود برانی و پراکنده کنی یا آن را که کفایت فرموده ای و به او رحم کرده ای در بلا واگذاری!

****

هیهات: کلمه ای که وقتی می خواهند بگویند این کار دور است به کارمی رود.

تضییع:از نظر انداختنِ چیزی به طوری که دیگر از آن خبر نگیرند.

تشرید:دور کردن به طوری که ازخودرانده و طردش کند.

تبعید: دور کردن.

این فراز نیز همراه با اظهارعجز و ناتوانی و فقر دعا کننده و عظمت و استیلای(بلندمرتبه بودن) آن کسی است که رو به او آورده است. این گونه درخواست و تقاضا نشان دهنده اثر بیشتری است.

داعی عرضه می دارد:خداوندا! تو مرا پرورانده ای،تو مرا به خود نزدیک کرده ای، ،تو مرا جا و پناه داده ای،تو کفایت امورم کرده و مشمول رحمتم قرار داده ای، آیا با این حال که من هیچ ندارم و هرچه هست از توست، مرا وا می گذاری؟! اینگونه سؤال جوابش قطعاً وانمی گذارم خواهد بود.

امام علی علیه‌السلام ضمن این بیان افراد را متوجه می‌کند که:

۱.بدانند که به معنی مطلق کلمه فقیر هستند تا برای خود شخصیت و مقام مستقلی قائل نشوند .

۲.بدانند هرچه ازمال ومقام وجود دارد،تحت عنایت پروردگار است تا چشم به جایی و کس دیگری نداشته باشند.

بدانند آن کس که از روی لطف وبدون استحقاق پیشین خلق کرد و روزی داد و حیات بخشید (این بخشش ابتدایی را عنایت فرموده)، هرآنچه ازضایع کردن، طرد کردن، عذاب کردن در این فراز دعا آمده، کار او و از ناحیه او نیست. ما هستیم که بر اثر کج روی و ناسپاسی خود را از ساحت قدس پروردگار و از اُنس با اولیائش دورر می سازیم.

پس به هر حال باید دست به سوی او درازکرده و چشم به رحمتش داشته باشیم. در این فراز راهنمایی دقیقی هست و آن اینکه چون انسان فقط در گروِ جزایِ اعمال خودش

است باید مراقب باشد که خود را به کردار و گفتاری که بازگرداننده عنایت و رحمت است مبتلی نکند. خدا او را اکرام فرموده و بنده مؤمن خود خوانده و در جوار رحمت خود پناهش داده او نیز باید قدر نعمتها را بشناسد و حق هر یک را ادا کند تا به بلا و عذاب تضییع و تشرید و دوری از رحمت گرفتار نگردد و اگر گرفتار شد کسی جز خودش راملامت نکند.

****

و لیت شعری یا سیدی و الهی و مولای اتسلط النار علی وجوه خرت لعظمتک ساجدة و علی السن نطقت بتوحیدک صادقه و بشکرک مادحة و علی قلوب اعترفت بالهیتک محققة و علی ضمائر حوت من العلم بک حتی صارت خاشعه و علی جوارح سعت الی اوطان تعبدک طائعه و اشارت[1] باستغفارک مذعنه.

ای کاش می دانستم ای آقای من ومعبود و مولای من آیا مسلط می کنی آتش را بر صورتهایی که برای بزرگواریت در حال سجده اند و بر زبانهایی که به راستی به توحید و یگانگی تو گواهی داد. و شکرتورا به جاآوردند و بر دلهایی که به خدایی تو از روی تحقیق اعتراف کردند.بر نهادها و باطن هایی که معرفت تو آنها را فرا گرفته وخاشع گشته اند براعضایی در حال رغبت و اطاعت به جاهایی که تو عبادت می شوی شتافته اند و صدایش به آمرزش خواهی در حال اقراربه گناهان که آمرزش آنها را خواهانند بلند است.**

۱.ظاهراً ممکن است اشارت در اینجا خطای نوشتاری باشد واصل کلمه در این فراز اشادت باشد که به معنی ارتفاع صوت است ،در اشارت کسی که به آن اشاره‌شده معلوم نیست دیگر آن‌که اشارت باید به الی متعدی شود نه باء سببیه گویا دال ،تبدیل به راء شده که مناسب با سیاق عبارت نیست لکن با (اشادت) مناسب است (استفاده‌شده از عالم بزرگوار آقای حاج شیخ محمدصادق سعیدی کاشمری.)

شَعر: بر وزن نهر و شَعَر بر وزن ادب ، علم دقیق (اینکه درباره مو می آید بواسطهٔ نازکی آن است) شاعر را به واسطه این که به نکات باریک برمی خورد و متوجه می شود شاعر می گویند .

خریر: بر وزن امیر صدای آب و باد و خرور بر وزن سقوط به معنی افتادن(در این جا مراد به سجده افتادن با شدت است. در حالی که صدای ذکر از او شنیده می شود.)

ضمیر: آن چه در دل نهفته که آگاهی وادراک آن مشکل است.

در این فراز نیز همان نکاتی که قبلاً گفته شد منظور است. یعنی هم اعتراف به تقصیر در حال اقرار به انجام وظیفه و بیان عظمت پروردگار وجلب مهر و رحمت اوو هم تعلیم دیگران که چگونه اظهار خضوع و بندگی کنند که مناسب و شایسته باشد و زبان حال را با قال پیوند دهد(استفاده از الفاظی که متناسب وگویای عظمت پروردگار وفقر و عجز و ناتوانی بنده باشد.)

عرض می‌کند کاش با علمی دقیق می دانستم آیا آتش را بر زبان هایی که به راستی توحید تو گفت و چون سپاسگزاری کرد ستایش گر بود و بر دل هایی که از روی شناخت وآگاهی و بصیرت به خدایی ات اعتراف کرد و بر باطن هایی که درباره تو علم فرا گرفت تا خاشع و فروتن شد و بر اعضایی که برای

رفتن به جاهایی که در آن جا تو را از روی رغبت و میل بندگی کنند تلاش می کردو در حال اقرار به لغزش، طلب آمرزش داشتند مسلط خواهی فرمود؟

آوردن عبارات دعا به صورت جمع، دربردارنده نکات ریز ودقیقی است:
۱.رعایت توحید نوعی

۲.اینکه در وقت خواستنِ خیر، همه را (آشنا ویا ناآشنا) شریک و سهیم کنیم که مرحله دوم از مراحل چهارگانه توحید نوعی و آشنا شدن به یگانگی است.[1]

۳. به وظایف الاعضاء (قبلاً ذیل تجرأت بجهلی به آن اشاره شد) که کار هر عضوی چیست و چگونه باید وظیفه اش را انجام دهد. تا برگردانندۀ غضب و خشم و کشانندۀ محبت

۱.مرحله اول خود را یگانه کردن و از پراکندگی به وحدت آمدن دوم به نوع پیوستن سوم توحید کارگاه خلقت را یافتن و خود را در آن دیدن چهارم به یگانگی پروردگار گرائیدن و آشنا شدن این نکته فهمش از واجبات اولیه است که انسان تا از توجه به شخص خود من بیرون نیامده و چون عضو بدن نسبت به مجتمع انسانی نشده باشد در زمره حیوانات است که فقط در پی خود و خواب و تولیدمثل و آسایش خودش هست هر فرد آن‌وقت در اول مرحله انسانیت واردشده که رنج و درد اجتماع او را دردناک نماید و بدون هیچ توقع در رفع شر و جلب خیر عموم کوشا باشد مراحل چهارگانه توحید را این عبارات نورانی شامل و حامل هستند (**سبحان‌الله و الحمد لله و لااله الا الله اکبر**) تا چه کند فطرت بینای تو.

و رحمت باشد؛ زیرا خداوند جز این از کسی چیز دیگری نخواسته است.

****

ما هکذا الظن بک و لااخبرنا بفضلک عنک یا کریم یا رب و انت تعلم ضعفی عن قلیل من بلاء الدنیا و عقوباتها و ما یجری فیها من المکاره علی اهلها علی ان ذلک بلاء و مکروه قلیل مکثه یسیر بقائه قصیر مدته فکیف احتمالی لبلاء الاخره و جلیل وقوع المکاره فیها و هو بلاء تطول مدته و یدوم مقامه و لایخفف عن اهله لانه لایکون الا عن غضبک و سخطک و انتقامک و هذا ما لا تقوم له السموات و الارض یا سیدی فکیف بی و انا عبدک الضعیف الذلیل الحقیر المسکین المستکین.

نه این گونه به تو گمان دارم و نه از فضل تو آن چنان به ما خبر داده شده ای کریم، ای پروردگارم در حالی که تو ناتوانی مرا در برابر بلا و سختی های کم دنیا و آن چه بر اهلش می گذرد می دانی، با آنکه این بلا و ناراحتی هایی است که دوام و بقاء نداشته و مدتش کوتاه و سبک است پس چگونه خواهد بود تحمل من برای بلای آخرت و بزرگی مکروهاتی که در آن است در حالی که آن بلایی است که مدتش طولانی است و تخفیفی برای اهل آن داده نشده ودربرابرش دوام نمی آورد تا چه رسد به من در حالی که بنده ضعیف و پست و کوچک و نادار و زمین گیر ودرمانده دربرابرتو هستم.

****

حسن ظن و خوش گمانی به خدا از صفات پسندیده است که بسیار مورد تأکید قرار گرفته چنان که در حدیث قدسی آمده :انا عند حسن ظن عبدی المؤمن.[1]

درحسن ظن به خداوند نکاتی است که به بعضی ازآنها اشاره می شود:

۱-دربرگیرندۀعظمت خداوند ودرمقابل کوچکی بنده است که موجب جلب مهرالهی وبازشدن باب رحمت است و هر چه خوش گمانی بیشتر باشد وسعت کَرَم بیشتر آشکار و سبب تقرب بیشتر می گردد.

۲- هر چه نیت انسان الهی تر و صاف تر باشد ؛فکر و خیال آرام تر شده و موجب بروز وظهورروحیات پسندیده خواهدشد. درمقابل، بدگمانی سبب ناامیدی و سوء نیت و اخلاق بد و اضطراب خاطر و بروز وظهور جهنم درهمین دنیا است. ضمن اظهار خوش گمانی توسط دعا کننده،این نکته بیان می شود که از ناحیه رسول تو، چنین خبری به ما داده نشده که با کسانی که رو به درگاه تو دارند سخت گیر باشی، بلکه ما را به وسعت رحمت و عفو و مغفرتت امیدوار فرموده ای. ودرادامه خدا را با وصف کریم ستایش نموده که لازمۀ آن پذیرش به وجه احسن و در خور مقام و بزرگی و امکانات و قدرت کریم است.

۱.من نزد گمان خوب بنده مؤمنم هستم-الکافی،جلد۲،صفحه۷۲.

پس از آن خود را با عبارات دیگری ضعیف و ناتوان معرفی کرده وچنین اعلام می‌کند، با توجه به این که شکنجه و عذاب و ناکامی ها و رنجوری های این جهان راکه ناپایدار و زود گذر و نسبت به عذاب آخرت ناچیز است نمی توانم تحمل کنم چگونه می توانم شکنجه های آخرت را که از خشم و انتقام تو است تحمل کنم درحالی که آن عذاب را آسمان و زمین تحمل ندارند.اگر منِ بندۀ ضعیف راعفو نفرمایی چگونه می توانم با این ناتوانی تحمل کنم؟

در این فرازازدعا به این نکات اشاره شده است:
۱.این که این بلا و عذاب طولانی است.

۲.طول عذاب نتیجه شدت و طول مخالفت است (هر اندازه که غفلت بیشتر باشد مدت عذاب متناسب باآن طولانی تر خواهد بود.)

۳.آن عذاب سبک نمی شود زیرا سبکی عذاب تنها بواسطه سبک کردن مایه و آتش گیره دوزخ است (اعمال ناهنجار گوناگون که دردنیا مرتکب شده و به عنوان سرمایه به آنجا فرستاده شده است) وآنجا تخفیف نخواهد یافت ؛زیرا خشم و انتقام خدا بزرگ است.

به انسان هشدارداده شده که گفتار و کرداری که خدا را به خشم می آورد و سبب انتقام و نقمت می شود که درقرآن و روایات آمده انجام ندهد.

خشم و غضب اثر تغییر حالت از آرامش به اضطراب و از مهر به قهر بوده که ذات خداوند منزه از آن ها است .خشم و انتقام و رحم و عطوفت و نظایر اینها که حسنات است از جایگاه ومقام خلقی پروردگار ظاهر می شود که فرمودند:من عرف مواقع الصفه بلغ قرار المعرفه؛هرکس جایگاه صفت را بشناسد به جایگاه شناخت رسیده است. لکن طبق آن چه از عترت رسول صلی الله علیه واله و اوصیاء معصومین علیهم السلام رسیده است این نسبتها را حقیقت دانسته اند و به برگزیدگان از خلقش یعنی نمایندگان او که امر تربیت و محاسبه بندگانش را به دست آنان سپرده است نسبت داده اند چنان که درقرآن آمده: « فَلَمَّا آسَفونَا انْتَقَمْنَا مِنْهمْ فَأَغْرَقْنَا همْ أَجْمَعِينَ .»[1] در تفسیر برهان از کتاب کافی آمده که:حمزةبن بزیع از امام جعفر صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: خدا مانند ما خشمگین و اندوهناک نمی شود و لکن کسانی را که سرپرستی خلق به دست آنها است برای خود آفریده که آنها خشمگین و خشنود می شوند در حالی که مخلوق و تربیت یافتهٔ اوهستند، پس رضای آنان را در رضای خود و غضب و خشم آنان راغضب و خشم خودقرار داد؛ زیرا آنان به سوی او دعوت و راهنمایی می نمایند(از این جهت چنان شدند که رضا و غضبشان رضا و غضب خدا باشد.) درروایت دیگر فرمود:هر کس ولیِ مرا

---

۱. پس آنگاه‌که فرعون و فرعونیان ما را به خشم آوردند ما هم از آنان انتقام کشیدیم و همه را غرق (دریای هلاک) نمودیم-زخرف/۵۵.

اهانت کند با من به مبارزه و محاربه برخاسته و مرا به آن دعوت کرده است و نیز فرمود: هر کس رسول صلی الله علیه واله را اطاعت کند؛ به راستی خدا را اطاعت کرده است و فرمود: آن کسانی که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند ودست خدا بالای دست آنها است.

اگر خشم و اندوه و ملالت به خدا برسد (درحالی که، آنها را او آفریده و ایجاد کرده)،جایز است که گفته شود خالق هم روزی دگرگون و نابود خواهد شد؛ زیرا اگر خشم و ملالت در او داخل شود. تغییر پذیر خواهد بود، و چون متغییر باشد از نابودی و درهم ریختگی درامان نخواهد بود. دیگر آن که صانع از مصنوع و قادر از آن چه در دست اقتدار او است و خالق از مخلوق شناخته نمی شود(تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً.) [1]بلکه او آفریننده اشیاء است بی آنکه به آن ها حاجت و نیازی داشته باشد، و چون نیازمندی ازخدای متعال سلب می شود، حدود و چگونگی برای خداوندمحال خواهد بود.(تا این جا ترجمه حدیث بود که آیات و اخبار زیادی تأیید و تصدیقش می کنند):و این خود راهنمایی است برای آنان که در شناختن پیغمبران به اشتباه افتاده و می گویند اگر کار خدا را به آنان نسبت دهند شرک است. البته اگر کسی آنها را مستقل بداند (بدون نسبت و استناد به خدا) کافر و مشرک است اما اگر آنها را مأمور خداوند و

۱.خداوند بلند مرتبه‌تروبزرگ تر از این است-بحارالانوار،جلد۴،صفحه۵۴.

نشان دهنده امر و نهی و آثار ربوبیت و مخلوق و مربوب او بدانند(چنانکه در متن قرآن و روایات است)و کار خدا را به آنها نسبت دهندعین توحید است نه شرک. عجیب است که این افراد کوتاه بین و بهانه جو در همین صحنه زندگانی شان می بینند که اگر خودشان بخواهند به فرماندهان و زمامداران امور کشوری مثلاً برای کاری رجوع کنند به آنها اجازه داده نمی شود و ناچارهستند از راه واسطه ها و اطرافیان بروند و به آنها متوسل شوند تاآنها راه راباز کنند و راه و روش حضور و ورود را به آنها بیاموزند. اما در امر توجه به ذات قدوس پروردگار که لازم وضروری آن وجود صفا و کمال به تمام معنی است ،خداوندحتی اختیار و اجازه وصف کردنش را نیز به کسی نداده مگر به بندگانی که خود ،آنها را خالص از تمام آلودگی ها فرموده« سبحان الله عما یصفون الا عباد الله المخلصین. »[1]

۱.خدا ازآنچه او را به آن توصیف می‌کنند، منزّه است مگر بندگان خالص‌شده خدا (که او را به آنچه توصیف می‌کنند شایسته مقام قدس اوست)-صافات/۱۵۹و۱۶۰.

****

یا الهی و ربی و سیدی و مولای لای الامور الیک اشکو و لما منها اضج و ابکی لالیم العذاب و شدته ام لطول البلاء و مدته فلئن صیرتنی للعقوبات مع اعدائک و جمعت بینی و بین اهل بلائک و فرقت بینی و بین احبائک و اولیائک فهبنی یا الهی و سیدی و مولای و ربی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک و هبنی صبرت علی حر نارک فکیف اصبر عن النظر الی کرامتک ام کیف اسکن فی النار و رجائی عفوک.

ای معبود و پروردگار و آقای من، برای کدام یک از کارها به تو شکایت کنم و برای کدام یک ناله و گریه کنم ؟آیا برای عذاب دردناک و سختی آن؟ یا برای طولانی بودن بلا و مدت آن. پس اگر در عقوبات مرا با دشمنانت قرار دهی و بین من و اهل بلا جمع کنی و میان من و دوستان و اولیاء ات جدایی بیندازی .برفرض ای خدا و مولایم و پروردگارم که بر عذاب تو صبر کردم پس چگونه بر فراق و جدائی از تو صبر کنم و برفرض بر گرمی آتش صبر کردم چگونه از نگریستن به کرامتت شکیبا باشم، یا چگونه در آتش آرام باشم با آن که از تو امید عفو دارم.

****

ضجیج: بی تابی در حال ترس و شکست.

الم: درد سخت و شدید.

بلاء: به معنی آزمایش و اینجا اشاره به سختی های عذاب.

حبیب:دوستی ،ضد بغیض؛ یعنی هر جا حب(دوستی) هست بغض و کینه نیست.

در این فراز مطالبی از صحنه آخرت بیان شده است:
۱-عذاب دردناک و سختی آن.

۲- طولانی بودن بلا و درازی مدت آن.

۳-جمع بین شخص و دشمنان خدا در عقوبت و عذاب.

۴-جدایی بین او و دوستان خدا.

۵-فراق و جدایی از اولیاء و احباء خدا.

مشابه این فرازدرآیات قرآن و روایت معصومین علیهم السلام با عبارات گوناگون آمده وانواع واقسام عذاب دردناک را بیان داشته که به یک حدیث اکتفا می شود(در خانه اگر کس است یک حرف بس است.)

عمرو بن ثابت از امام محمد باقر علیه‌السلام نقل کرده است که فرمودند: همانا اهل آتش به واسطهٔ شدت و سختی عذاب ، مانند سگ ها و گرگ ها صدا می کنند (زوزه می کشند) چه گمان داری ای عمرو درمورد کسانی که به فرمان خداونداعتنایی ندارند تا بمیرند، و عذابشان سبک و

کم نمی شود تشنه و گرسنه و چشمانشان از کار افتاده، کر و لال و کور، صورت هایشان سیاه، رانده شده ودر حال پشیمانی ،مورد خشم قرار گرفته اند. نه از آتش مورد رحمت قرار می گیرند و نه تخفیف می یابند . در آتش کشیده شده، و از آب جوشان می نوشند و از زقوم می خورند و با آهن های کوبنده کوبیده وآن ها را می زنند و ملائکهٔ سخت گیر و تندخو بر آنان رحم نمی کنند و صورت هایشان در آتش کشانده می شوند و با شیاطین همدم می گردند و در غل وزنجیرها بسته می شوند. اگر دعا کنند (کسی را بخوانند) پاسخ داده نمی شوند و اگر حاجتی بخواهند برآورده نمی شود، این است حال آن که داخل آتش شود.[1]

ای دریده پوستین یوسفان

گرگ بر خیزی ازین خواب گران

در معانی الاخبار در معنی احقاب که در قرآن هم آمده است:« لابثین فیها احقابا. »[2] ازامام جعفر صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمودند : احقاب هشت عدد و

۱.بحارالانوار،جلد۸،صفحه ۲۸۱.

۲.که در آن قرن‌ها بمانند (و عذاب کشند)-نبأ/۲۳.

هر حقبی هشتاد سال است. و هر سالی سیصد و شصت روز و هر روزی مانند هزار سال است که شما می شمارید.[1]

۱.شاید در ذهن بعضی بگذرد که به فرض این‌که کسی در تمام عمرش که معمولاً حدود صدسال است و فرضاً بیشتر هم باشد گناه کند انتظار این است که ،اندازه همان مدت عذاب شود .این مدت با عدالت و رحمت خدا سازش ندارد این سخنان را گذشتگان نیز گفته‌اند. باید دانست که همان‌گونه که انسان از وقتی آفریده‌شده که نوزادی ناتوان بوده همان‌گونه که ازلحاظ بدن و دریافت و فکر رشد کرده، هم چنان صادرات اعمالش (خوب یا بد) طبعاً در حال گسترش و افزایش است و زادوولد سریع بوده است.(هم چنان‌که میکروب‌ها در هر ثانیه میلیون‌ها زادوولد دارند) انسان تا در شکم مادر بود جای او کوچک و محدود بود لکن چون به دنیا آمد وسعت دریافتش به حدی رسید که وقتی به آسمان بنگرد بخواهد با همه مخلوقی که در آن هست با کمک محاسبه‌های دنیایی حساب کند ممکن نیست و این حاصل یک نگاه او به یک سمت است با این نسبت و میلیون‌ها برابر بیشتر (نسبت رحم و اینجا) این جهان و آخرت (عالم دیگر)را باید دید ،باآنکه هرگز قابل‌مقایسه نیستند.(چنان‌که این عالم با صلب پدر قابل‌مقایسه نیست.) یک گناه کوچک فقط اگر با توبهٔ مناسب خودش ترک نشود کافی است که سال‌ها انسان را در عالم آخرت نگهدارد، تا چه رسد به این‌که گناهان بزرگ با زادوولد سریعِ میکروبی، بلکه میلیون‌ها برابر بیشتر رو به فزونی می‌رود. دیگر این‌که این‌ها گرفتار نیت بد دائمی خودشان هستند که هر چه می‌ماندند از بدی بازنمی‌ایستادند. چنانکه آیه ۲۸ سوره انعام به آن اشاره دارد که«**و لو ردّ العادوا لما نهوا عنه**- اگر به ردّالعاد دنیا باز گردند باز بدی را از سر می‌گیرند »و در آیه ۹۹ سوره فرقان نیز در برابر تقاضای بازگشتی که به دنیا می‌کنند جواب می‌شنوند «**کلا انها کلمه هو قائلها** -نه این فقط سخنی است که می‌گویند یعنی اینجا هم می‌خواهد با سخن خالی از حقیقت هم چنان‌که در دنیا می‌گفت خود را برهانند .زادوولد حیرت ، انگیزه، عمل، شمارا به تعجب نکشاند فقط به یک‌دانه تخم خاکشیر توجه کنید که در یک روئیدن چه قدر زیاد شده. حال اگر آن تخم‌ها را

از جمله عذابهای سخت و طاقت فرسا، جمع بین دو بدکرداراست که سنخیت نداشته باشند .سورۀ نمل درباره هدهد که حضرت سلیمان وقتی او را غایب دید گفت:« لاعذبنه عذاباً شدیداً.»[1]در تفسیر صافی است که عذاب او این بود که پر او را کنده و در برابر مورچگان گذارده یا با غیر ازجنس خودش در یک قفس حبسش کند. تا کسی خود گرفتار با بدکردار ونا جنس نشود درک این معنی نخواهد کرد و شاید بیان پیامبرصلی الله علیه واله ناظربه این نکته باشدکه فرمود:ما اوذی نبی مثل ما اوذیت[2] . هیچ پیامبری چون من آزار نکشید.

عذاب دیگرمی تواندجدایی بین شخص و دوستان خدا باشد.در فرمایشات امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام آمده است که دوستِ دوستت دوست تو و دشمنِ دشمنت دشمن تو ، دشمن دوستت دشمن تو و دوست دشمنت دوست تو است. بنابراین تفریق و جدایی بین انسان و دوستان خدا نشان از عدم سنخیت است و چون انسان هم سنخ بادوست خدا نباشد طبعاً از سنخ دشمنان خداست، در هر درجه و مرتبه که باشد.

مجموعاً در زمین ریختند چه خواهد شد آن‌هم فقط در روئیدن دوم (دل بیدار می‌یابد که تا چه اندازه به خود آید) و ادامه را ببینند.

۱.همانا او را به عذابی سخت معذب گردانم-نمل/۲۱.

۲.بحارالانوار،جلد۳۹،صفحه۵۶.

دوستان خدا که دوستی شان دوستی خداست در این آیه معرفی شده اند:« قلْ إِنْ كنْتمْ تحِبونَ اللّه فَاتبَّعِونِي يحْببِكم اللّه. »[1]و سایر آیات که درباره محبوبین خداوند است و خدا به آنها توجه دارد(چون معنی محبوب همین است که حبیب به دنبال او است.) کسی که پیرو و مطیع رسول الله صلی الله علیه واله باشد، محبوب خداست،ضمن اینکه خود رسول صلی الله علیه واله در درجه اول و اوصیاء او در درجه دوم، محبوب خداوند هستند که پیرو کامل و قائم مقام اوهستند (و سایر انبیاء و اوصیائشان.) پس به هر مقدار که انسان دلش با دوستان خدا مایل است در همان حد از دوستان خدا و به هر مقدار که (نعوذ بالله) دلش با دشمنان خدا مایل است در همان حد از دشمنان است و این معنی در روایات بسیار آمده است. از این جا باید دریافت کسانی که ظالمین آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین را بزرگ می شمارند و به آنها محبت می ورزند، در چه جایگاه و از چه گروهی هستند؛ اگر چه دوستی آن خاندان را نیز مدعی باشندکه البته هرگز با هم جمع نخواهند شد؛ زیرا دوست دشمن، دشمن اواست.[2]

۱.بگو (ای پیغمبر): اگر خدا را دوست می‌دارید مرا پیروی کنید تا خدا شمارا دوست دارد-آل عمران/۳۱.

۲.اسماعیل جعفی می‌گوید: به امام باقر علیه‌السلام عرضه داشتم مردی است که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را دوست می‌دارد و از دشمنانش بی زاری نمی‌جوید حضرت فرمودند: او مخلط (یعنی دوستی و دشمنی را درهم‌آمیخته) و دشمن است

از قسمت قبل که اشاره به دوستی خدا دارد و از آن چه قبلاً راجع به مقام انبیاء و اوصیاء گفته شد این معنی فهمیده می شود که چرا فراق ودوری از دوستان خدا ،فراق ودوری ازخدا گفته شده که اگر بین من و دوستان ودوست دارانت دوری اندازی، برفرض که باآتش وسختی آن ساختم، چگونه به دوری توشکیباباشم.در این مطلب به صراحت وباقاطعیت عقل و نقل و وجدان می توان گفت شبهه و تردیدی نیست که بین ذات مقدس پروردگار خالق عظیم الشأن و مخلوق او به هیچ عنوانی از عناوین و به هیچ نحوی از انحاء(به هیچ نوع) مطلقاً مشابهت و سنخیتی نیست، آنچه درباره قرب(نزدیکی) وبُعد(دوری)خدا گفته شده فقط نظر به قرب وبُعدوصفی(نزدیکی به اوصاف الهی شدن) است، یعنی متصف شدن با اوصافی که خداوندخود را با زبان بندگان مخلصش (به فتح لام) با آن ستوده است مثلاً خود را رئوف و رحیم و بصیر و سمیع نامیده و رسولش را نیز با این اوصاف در قرآن معرفی فرموده است « إِنِي خَالِقٍ بَشَرًا مِنْ طِين فَإِذَا سَوَّيْتِه وَنَفَخْت فِيهِ مِنْ روحِي فَقَعوا لهَ سَاجِدِينَ.»[1] (ظهورصفات الهی)

دل بیدار را کافی است آهی

که یابد رازهایی از نگاهی

پشت سرش نماز نخوان و او را احترام نکن مگر این‌که مجبور به تقیه باشی ـ ترجمه از کافی.

۱.همانا من بشری از گل خواهم آفرید پس زمانی که او را درست و نیکو نمودم و(درنهایت تعادل) از روح خود در او دمیدم، برای او سجده کنید-ص/۷۱و۷۲.

چون کمال مصنوع نماینده ونشان از کمال صانع است و آدم، مصنوع(ساخته شده) برای خلافت او است پس نشان دهنده آثاراو است(گو نیاید آن که اهل راز نیست.)

****

فبعزتک یا سیدی و مولای اقسم صادقاً لئن ترکتنی ناطقاً لاضجن الیک بین اهلها ضجیج الاملین و لاصرخن الیک صراخ المستصرخین و لابکین علیک بکاء الفاقدین و لانادینک این کنت یا ولی المؤمنین یا غایة آمال العارفین یا غیاث المستغیثین یا حبیب قلوب الصادقین و یا آله العالمین.

پس به عزتت ای آقای من به راستی سوگند می خورم که اگر مرا به حال سخن گفتن واگذاری هر آینه میان اهل عذاب، به سوی تو ناله آرزومندان نموده و از تو فریاد رسی خواهم و بر تو می گریم گریه همچون کسی که تو را از دست داده و تو را صدا می زنم که کجایی ای سرپرست مؤمنین، ای پایان آرزوی عارفین، ای فریاد رس یاری خواهان، ای محبوب دلهای راستگویان و ای خدای عالمیان.

****

امل: به معنی آرزو؛یعنی چشم داشت به عنایتی درآینده داشتن بدون آنکه کوشش وتلاشی شایسته ودرخور آن کرده باشد،برخلاف طمع که توقع عنایت نزدیک (حال حاضر)است.

صرخه: ناله و فریاد بلند و با شدت.

استصراخ :استغاثه کردن و یاری خواستن.

فقدان :به کسر و ضم فاء، از دست دادن چیزی و نا یافتن آن.

غوث:دادرس (استغاثه خواستن از کسی، مدد و دادرسی خواستن از او است.)

نکاتی که در این فراز قابل توجه است:
۱-سلب(نفی) نیرو و قوه از خود حتی در سخن گفتن ،اعلامیه ای است که از تصرف مطلق وکامل خالق متعال در تمام عوالم و مراحل و ضعف و عجز بنده خبرمی دهد.و اگر او اجازه سخن گفتن ندهد نه جمله ای در خاطر انسان به هم می پیوندند و نه زبان قادر است بگوید تا اگر آدمی هنگام سخن الفاظ وکلماتی را برای معانی در اختیار خود می یابد به نطق و بیان خود مغرور نگردد و بداند که بخشنده و نظم دهنده وپیرایش کنندهٔ سخنِ او، خداونداست. (حکیم سخن در زبان آفرین)

چنان که حضرت ابراهیم خلیل علیه‌السلام خوردن و آشامیدنش را به خدا نسبت می دهد:« و الذی هو یطعمنی و

یسقین.»[1] همچنین خنداندن و گریاندن:« و انه هو اضحک و ابکی. »[2] و نظایر اینها.

۲- خود را در ردیف آرزومندان که پائین تر از مقام امیدواران است قرار می دهد؛ زیرا آرزومند فقیرتر وشرمنده تر از امیدوار است . آرزومند کسی است که هیچ کار نکرده و به همین دلیل ازخود شکستگی نشان می دهدکه برای جلب رحمت مؤثرترخواهد بود.

۳-با توجه به این بیان قرآن :« ان الله قد احاط بکل شی ء علماً. »[3] و نظایرش و بیان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: ما رایت شیئاً الا و رایت الله قبله و بعده و معه.[4] نسبت فقدان به ذات مقدس پروردگار نمی توان داد؛چراکه جایی نیست که از او خالی باشد. ممکن است این بیان به یکی از دو نکته زیر یا به هر دو متوجه باشد: اول آن که می تواند ناظر به جدایی بین او و اولیاء خدا و نیافتن آنان باشد . دوم آنکه منظور از فقدان می تواند دوری خود (به واسطه اعمالی که حجاب می شوند) از رحمت و عنایت پروردگارباشد که از آثار آن محروم و مهجور و دور ماند. چنان که آیه شریفه سوره مطففین به آن اشاره فرموده است :« کلا انهم عن

۱.و همان خدایی که مرا غذا می‌دهد و سیراب می‌گرداند-شعراء/۷۹.

۲.و هم اوست که (بندگان را) شاد و خندان سازد و غمین و گریان گرداند-نجم/۴۳.

۳. به احاطه علمی بر همه امور عالم آگاه است-طلاق/۱۲.

۴.علم‌الیقین، ملامحسن فیض کاشانی، ج۱، ص ۹۹.

ربهم یومئذ لمحجوبون ثم انهم لصالوا الجحیم .»[1] همچنین در خود عبارت نیز نفرموده که تو را نمی یابم بلکه عرضه می دارد من گریه می کنم مانند آن کس که چیزی را از دست داده باشد(که معرف شدت تأثر است.)

۴-عرفان(شناخت) ذات پروردگارمطلقاً بوسیلۀ هیچ یک از حواس وقوای ظاهری وباطنی، ممکن نیست ؛زیرا بیرون از درک مخلوق و منزه و مبرا(به دور) از هر گونه نسبت است.لذا فرمود: « تفکروا فی الاء الله و لا تفکروا فی الله .»[2](تنها درنعمتهای الهی بیندیشید و به همین مقدار شناخت بسنده کنید وآن را آخرین مرحله برای شناخت خدا قرار دهید.) پس این عبارت باید ناظر به حقیقتی قابل درک باشد. در مقدمه جلد اول تفسیر برهان از بصائر الدرجات صفار نقل کرده که مفضل بن عمر که از اصحاب بزرگوار و عزیز امام جعفر صادق علیه‌السلام است نامه به امام می نویسد که در آن سؤالات زیادی از ایشان پرسیده بود. امام علیه‌السلام جواب نامه او را مفصل نوشته و در خلال آن فرمودند:تو را به حقایقی خبر می دهم وآن این

۱.این‌چنین نیست که آنان می‌پندارند، بلکه اینان در آن روز از پروردگارشان محجوب‌اند سپس آنان بی‌تردید وارد دوزخ می‌شوند. در اینجا نکته‌ای هست و آن این‌که وقتی آتش و جحیم آن‌ها را به خود می‌گیرد که پرده از اعمال و تمردشان برداشته‌شده و خود را از ربشان دور کرده‌اند. -مطففین/۱۵و۱۶.

۲.در نعمت‌های خدا بیندیشید و درباره خودِ خدا اندیشه نکنید. کنز العمّال ، ج ۳، ص ۱۰۶، ح ۵۷۰۷.

است که خدای سبحانه و تعالی دین اسلام راانتخاب کرد و برای خلقش همان را برگزید و از هیچ کس عملی را قبول نمی‌کند مگر به واسطه اسلام و تمام پیامبران را به دین اسلام فرستاده است سپس فرمود :« و بالحق انزلناه و بالحق نزل. »[1] پس بر این اساس و با این روش(حق)، انبیا و محمدصلی الله علیه واله را برانگیخت.

اصل و ریشه دین، شناختن پیامبران و ولایت (اولی به تصرف بودن)[2] آنها است تا آن جا که می فرماید :تو را خبر می دهم که اگر بگویم نماز و زکات و روزه ماه رمضان و حج و عمره و مسجد الحرام و کعبه (بیت الحرام) و مشعر الحرام و طهارت و پاکیزگی و غسل از جنابت وهر فریضه و واجبی که وجوددارد ازجانب همان پیامبری است که آن را از نزد پروردگار آورده هر آینه راست گفته ام؛ زیرا تمام این ها به واسطهٔ پیامبرصلی الله علیه واله شناخته می شوند، و اگر

۱.و ما این آیات (قرآن عظیم) را به‌حق فرستادیم و به‌حق و راستی هم نازل شد- اسراء/۱۰۵.

۲.در میزان الحکمه ،جلد۶،صفحه۱۲ در معنای ولایت این‌طور بیان‌شده که ولایت در همه موارد استعمال آن، گونه‌ای از قرابت و نزدیکی است که منشأ نوعی تصرف و مالک بودن تدبیر است. حال اگر کسی با ریاضت‌های نفسانی و قابلیت‌هایی که برای خود ایجاد کرده، و از طرفی دیگر مورد عنایات و الطاف الهی قرارگرفته و به مقام قرب تام الهی نائل شده، این‌چنین شخصی از جانب خداوند بر مردم ولایت پیدا می‌کند، ولایتی که لازمه آن این است که ولی نسبت به آنچه بر آن ولایت دارد، دارای حقی است که دیگری ندارد و او می‌تواند تصرفاتی بنماید که دیگری جز به اذن او نمی‌تواند. و همه این‌ها به اذن و اراده و مشیّت خداوند است.

شناسایی پیامبرصلی الله علیه واله و ایمان همراه با تسلیم برای او نبود اینها شناخته نمی شدند. این منتی است از خدا بر آن کس که این منت را بر او گذارده ، پیامبرصلی الله علیه واله اصل و فرع هرچیزی است و اوست که مرا به آن آداب و احکام دعوت و راهنمایی فرمود و آن را به من معرفی کرد وطاعتش را برمن درآنچه به من امر فرمود واجب ساخت. خلاصه حدیث اینکه تنها راه معرفة الله معرفت فرستادگان او(که خود را بندۀ تسلیم شدۀ خداوند معرفی کرده اند) می‌باشد.« لایسبقونه بالقول و هم بامره یعملون»[1] » و هیچ حرکت و سکون و گفت و سکوتی از خود اظهار نکرده اند؛ مگر به امر و اذن خدا. پس نهایت و غایت شناخت خدا، شناخت صحیح انبیا و رسل به عنوان عبودیت و رسالت است . همچنین باید از طریق آنها به خدای سبحانه و تعالی توجه کرد و روش و طرز خواستن و دعا را از آنان آموخت.

خلاصه مطلب این است که هر آنچه از رسل و واسطه ها صادر ونمایان می شود ؛مطلقاًبه اراده و فعل خداوند است و آنها فقط واسطه فیض و ارشاد(باارائه طریق) هستند

۱.که هرگز پیش از امر خدا کاری نخواهند کرد و هر چه کنند به‌فرمان او کنند- انبیا/۲۷.

چنانکه فرمودند: « إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ. »[1]

پیامبران را نمی توان بادیگران قیاس و با سایر افراد بشر در یک طرف قرارشان داد، چنانکه امام معصوم علیه‌السلام فرمودند: نزلونا عن الربوبیه و قولوا فینا ماشئتم و لن تبلغوا و ما وصل الیکم من علمنا الا کالف غیر معطوفه[2]در جلد هفتم بحار است که سلمان و ابوذر حدیثی از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام درباره شناختن او به نورانیت نقل کرده اند و ضمن آن فرمودند: اعلم یا ابوذر انا عبد الله و خلیفته علی عباده لاتجعلونا اربابا و قولوا فی فضلنا ما شئتم فانکم لاتبلغوا کنه ما فینا و لانهایه.[3] یعنی ما را رب اذ لامربوب ندانید (مرحوم حاج ملا هادی سبزواری رحمه الله علیه این حدیث را شرح کرده و ضمن مجموعه رسائلش چاپ شده.)

۱.چنین نیست که هر کس را تو دوست بداری هدایت توانی کرد لیکن خدا هر که را خواهد هدایت می‌کند-قصص/۵۶.

۲.ما را از مرتبه ربوبیت پایین آورید (خدا ندانید)و بگویید درباره ما هر چه می‌خواهید (البته به‌اندازه‌ای که خود نشان داده‌اند نه خیال‌بافی) و به شما از علم ما نرسیده است مگرمانندحرف الفی که به شکل حرف دیگر درنیامده باشد(تغییر شکل داده نشده)و هرگز نخواهید رسید ، (کنایه از این‌که الف چون خم شود صورت ب پیدا می‌کند و حرف دوم را نشان می‌دهد و شما هنوز در حرف اولِ (درس اول) هستید-بحارالانوار،جلد۲۵،صفحه۲۸۹.

۳.ای ابوذر!من بنده خدا و جانشین او بر بندگانش هستم .مارااارباب قرار نداده (رب اذلامربوب)ودرفضل وبرتری ها هرچه می خواهیدبگوییدپس همانا شما به حقیقت مانخواهیدرسیدونهایتی برای آن (حقیقت ما)نیست.

ندانستن این اصل سبب شده که بعضی کم خردان مطالبی را گفته یا می نویسند که مقام این بزرگان از آن منزه ومبرا است و آنها را همانند خود قیاس می کنند. این گونه افراد مدعی علم و دانش، مصداق این بیان قرآن هستند:

« وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ. » [1]

« بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ. » [2]

ظالم کسی است که گفتار و کردارش نابه جا و بدون میزان الهی(حدود الهی) است و ساخته ها و پرداخته هایش خیال وهوس بازی و اندیشه اش تاریک و آلوده است ؛زیرا معنی

۱.آنان که کافر بودند به مؤمنین می‌گفتند اگر (راهی که پیش‌گرفته‌اند) خوب و خیر بود این‌ها بر ما پیشی نمی‌گرفتند و چون به این طریق حق راه نیافته‌اند طولی نخواهد کشید که خواهند گفت این حرف‌ها افسانه‌های دوران گذشته است، چنان‌که بعضی جاه‌طلبان که در لباس اهل علم هستند، آشنایان به مقام رسول و ائمه را غالی می‌نامند و دلیلشان این است که اگر این حرف‌ها درست است باید اول ما می‌فهمیدیم چون ما نمی‌فهمیم افسانه و غلو است. -احقاف/۱۱.

۲.بلکه دروغ شمردند آنچه را که به علمش احاطه نداشتند و حال‌آنکه هنوز تأویلش برای آنان نیامده هم چنان و همان‌طور کسانی که پیش‌ازاین‌ها بودند نیز تکذیب کردند ببین پایان کار ظالمین چه شد-یونس/۳۹.

ظلم در زبان عرب هر گفتار و کردار نا بجا و نامناسب است(وضع الشیء فی غیر ما وضع له[1] .)

چندنکتهٔ قابل توجه:

۱-خدای سبحانه و تعالی خود را عالم الغیب و دانای نهان ها معرفی فرموده و با استدلالی ساده و رسا و همه کس فهم می فرماید: « الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر .»[2] آیا آن که مخلوق را ساخته و پرداخته و به تمام نکات باریک وریزه کاری های آنها مسلط است حال و کار و گفتار آنها را نمی داند؟ به راستی می شود که نداند؟

۲-نماینده و رسول خود را نیز عالم الغیب معرفی کرده که خود به او آموخته و آگاهش کرده است.« عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الامن ارتضی من رسول.»[3]

۳.در قرآن در چندین آیه آخرین پیامبرش را شاهد وگواه بر تمام خلق معرفی فرموده:« فکیف اذا جئنا من کل امه

۱.قرار دادن در غیر از جای خودش- لسان العرب، ابن منظور (۷۱۱ ق) ج۲ ،صفحه۲۴۵۹.

۲. آیا آن خدایی که خلق را آفریده عالم به اسرار آن‌ها نیست؟ و حال‌آنکه او بر باطن و ظاهر همه امور عالم آگاه است-ملک/۱۴.

۳.(او)دانای غیب است و هیچ‌کس را بر غیب خودآگاه نمی‌کند مگر پیامبری را که (برای آگاه شدن از غیب) برگزیده است-جن/۲۶ و۲۷.

بشهید و جئنا بک علی هولاء شهیدا.»[1] و برای این گواهی، اطلاع و آگاهی از تمام اعمال آنها ضروری است زیرا اطلاق و استعمال شاهد و گواه درباره بی خبر و بی اطلاع غلط است.

پس آخرینِ پیامبران ،حضرت محمد ابن عبد الله صلی الله علیه و آله را خدا بر تمام اعمال خلق آگاه فرموده و به این اندازه از علم خود، او را برخوردار ساخته (چنانکه خدا به سلیمان،زبان مورچگان و پرندگان و سایر جانوران را یاد داد و باد را مانند خدمتکار در اختیارش گذاشت که به هر جا که می خواست برود باد بساطش را به آن سو حرکت می داد.)[2]

۴- همین مقام شهادت عمومی را خدای علیم وحکیم علاوه بر امامت، برای اوصیا و جانشینان پیامبرصلی الله علیه واله نیز عنایت فرموده است چنان که در آیات آخر سوره حج آمده :« مله ابیکم ابراهیم هو سمیکم المسلمین من قبل و فی هذا لیکون الرسول شهیدا علیکم و تکونوا شهداء علی الناس.»[3]

---

۱. چگونه است آنگاه‌که بر هر امتی گواه و شاهدی آوریم و تو را بر تمام آن گواهان گواه قرارمی دهیم-نساء/۴۱.

۲.**فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ**-سوره ص/۳۶.

۳.طریقه و روش پدرتان ابراهیم که در زمان خود و در این زمان شمارا مسلمان نامیده تا رسول گواه بر شما باشد و شما شاهد و گواه بر مردمان-حج/۷۸. اشاره است به آیه ۱۲۸ سوره بقره که حضرت ابراهیم از خدا می‌خواهد :« **ربنا واجعلنا مسلمین**

۵-روایات بسیاری از معصومین علیهم السلام به ما رسیده که فرموده انداعمال خلق بر رسول الله صلی الله علیه واله و امام هر زمان عرضه می شود و آنها از تمام اعمال مردمان باخبرهستند.(این دسته اخبار را آیاتی که قبلاً آوردیم تصدیق میکند.) [1] **در حقیقت این قسمت روایات از آن آیات گرفته شده و انکارشان انکار متن صریح قرآن است.**

۶- در کیفیت و چگونگی اطلاع بر اعمال خلق، در کتاب اصول کافی ضمن چهار حدیث آمده که چون امام پیشین بگذرد و امامت به قائم مقام او منتقل شود چنین خواهد یافت: الحسن بن راشد قال سمعت ابا عبد الله علیه‌السلام یقول: ... فاذا مضی الامام الذی کان قبله رفع لهذا الامام منار من نور ینظر به الی اعمال الخلایق فبهذا یحتج الله علی خلقه . [2] **(یعنی چون امامی که پیش از این امام است ازدنیا برود برای امام حاضر جایگاهی از نور بلند می شود که به**

لک و من ذریتنا امه مسلمه لک ـ خدایا من و پسرم اسماعیل را دو فرد مسلم و از فرزندانمان امتی مسلم و تسلیم برای خودت قرار ده.»

۱.و آیه۱۰۵ سوره توبه صریح در این معنی است «**قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون**- بگو عمل کنید که خدا و رسول و مؤمنین کردار و اعمال شمارا می‌بینند» روایت زیادی رسیده که مراد از مؤمنین در این آیه همان مؤمنینی هستند که در آخر سوره حج شاهد بر خلق معین‌شده‌اند یعنی اوصیاء رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم.

۱.الکافی،جلد۱،صفحه۳۸۸.

واسطه آن ،اعمال خلایق را می بیند و خدا این گونه حجت را بر مردمان و خلقش تمام می‌کند.)

۷- در سوره یوسف آمده است که:« و فوق کل ذی علم علیم.»[۱] این ازمطالب بدیهی وقابل درک است چنانکه در همین علوم رایج ومعمول می بینیم و نیز آشکاراست که علم با قدرت همراه است و این دوتفکیک پذیر نیستند. پس هر چه علم بیشتر باشد؛ قدرت و توانایی بیشتر است . بنابرمقدمات گذشته(که همه را قرآن و حس و عقل تأیید می‌کند)، باید اقرار و اعتراف کرد که رسول الله صلی الله علیه واله و اوصیاء او علیهم السلام (باذن الله):

عالم و دانا به گذشته و آینده، حل کننده مشکلات و گره گشا، آگاه و معرف نیک و بد اعمال و افراد صالح و ناصالح، از اعمال خلق باخبر، بر وقوع حوادث احاطه دارند.[۲] دلائل

۱.بالاتر از هر دانا و عالمی، عالم‌تر و داناتری است-یوسف/۷۶.

۲.بحارالانوار از کتاب بصائر الدرجات ؛اسماعیل الارزاق قال سمعت اباعبدالله علیه‌السلام یقول: **ان الله احکم و اکرم و اجل واعلم من ان یکون احتج عباده بحجة ثم یغیب عنه شیئاً من امرهم**- امام صادق علیه‌السلام فرمودند: خدا حکیم‌تر و باکرامت‌تر و بلندمرتبه‌تر و داناتر از این است که کسی را حجت بر بندگانش قرار دهد که به‌واسطه او بر آن‌ها حجت آورد آنگاه چیزی از کارهای آن‌ها را از او پوشیده دارد.
یک حدیث برای نمونه از کتاب حیات الحیوان کمال‌الدین دمیری که از علماء مشهورِ اهل سنت است نقل می‌شود . فی المستدرک من حدیث عبدالله بن عمران النبی صلی الله علیه واله قال :**سیکون فی آخر هذه الامة رجال یرکبون علی المیاثر حتی یأتوا ابواب مساجد هم نساء هم کاسیات عاریات علی رؤسهن کاسنمه البخت العجاف**

قطعی وروشن درقرآن و روایات درباره این موضوع آمده که در این کتاب جای طرح آنها نیست.

ـ فریبا در دوران پایانی این امت مردانی می‌آیند که سوار فرش نرم (تشک) می‌شوند تا جلوی در مسجدهایشان زنانشان، هم لباس‌به‌تن دارند، هم برهنه‌اند بر سرهایشان همانند کوهان شتر لاغر است(توجه فرمایید که خبر می‌دهد از سوار اتومبیل شدن ونشستن روی صندلی نرم ،لباس خانم‌ها که نیمی از بدنشان برهنه است و موهای سر که عیناً مانند کوهان شتر بسته و بالاآمده و از سر برجسته است و در صحیح مسلم آمده:(**رؤوسُهُنَّ کاسنمه البخت المائله**- سرهایشان همچون کوهان شتر خراسانی قرار داده‌شده است.

****

افتراک۱ سبحانک یا الهی و بحمدک تسمع فیها صوت عبد مسلم سجن فیها بمخالفته و ذاق طعم عذابها بمعصیته و حبس بین اطباقها بجرمه و جریرته و هو یضج الیک ضجیج مؤمل لرحمتک و ینادیک بلسان اهل توحیدک و یتوسل الیک بربوبیتک.

آیا تو خود را چنان می بینی ای خدای منزه من، بشنوی در آتش صدای بنده ات را که تسلیم تو است و به واسطه مخالفتش در آن زندانی شده و مزه عذابش را به سبب نافرمانیش چشیده و میان طبقاتش به واسطه جرم و لغزشش محبوس است در حالی که می نالد به سوی تو ،نالیدن کسی که به رحمتت امیدوار است و تو را به زبان اهل توحیدت می خواند و به واسطه پروردگاریت به تو متوسل است.

****

عصیان: بیرون رفتن از فرمان در حالی که تکیه بر چیز دیگری داشته باشد.

حبس: مانع کسی شدن تاازمکانش به جای دیگری نرود.

۱.تری بروزن مرا خوانده شود.

جرم : جدا کردن میوه از درخت که در جدا شدن از صلحا و اولیا (مجرم) به کار رفته است.

جریره: کاری (گناهی) که مستلزم و کشاننده عقوبت باشد.

نکاتی که در این فراز قابل توجه است عبارتنداز:
***در قرآن و دعا هر جا لفظ سبحان استعمال شده غالباً پس از آن حمد آمده واین اشاره دارد به این که هنگامی که گفته می شود خدا پاک و منزه است به این معنی نیست که قبلاً آلودگی بوده و پاک شده (چنانکه ازمؤمن گفتار و کردار ناستوده صادرشده و با توبه و بازگشت، از آن آلودگی پاک می شوند.) بلکه او منزه است از این که اوصاف مخلوق و مصنوعش به او نسبت داده شود. لذا در ادامه آن کلمهٔ ستایش می آید که خدایا من تو را تنزیه (به قداست و پاکی می شناسم)می کنم در حالی که مدح تو سراپای من و عالم را فرا گرفته است و جز مدح وستایش تو چیزی نمی یابم.**

***لازمه تسبیح و تنزیه الله سبحانه و تعالی معرفی عدل او است که به منزله ستون عالم خلقت و حافظ اعتدال اشیاء است. از این جهت گرفتاری ،عذاب ،شکنجه و رنج را آثار مخالفت و عصیان خود دانسته و از طریق اعتراف که نزدیکترین راه رسیدن به رحمت است پاکیزگی پروردگار را اعلام می دارد.**

حبس بین طبقه های آتش اشاره است به اینکه گناه به واسطه کوچک و بزرگی آثارش دارای مراتب و طبقه بندی است. درروایات نام طبقات و نمونه اعمالی که کشاننده به هر طبقه ای است، و مدت زیست در آن و سایر متعلقات بیان شده است. در اینجا علت توقف بین طبقات را جرم و جریره بیان فرموده که معلوم می شود اینگونه گناهان ،آورندۀعذاب سنگین هستند. مناسبت حبس با جرم شاید این باشد که چون مجرم در دنیا آزاد و خود سر، هر کار می خواست می کرد و هر جا می خواست می رفت ،آنجا در جزای این خود مختاری به آن خواری دچارشده که نتواند به جایی انتقال یابد.

***جمله ینادیک بلسان اهل توحیدک ،نهایت تواضع ،شکستگی و تهی دستی را در بر دارد و در عین حال که بیان کنندۀ عظمت مقام موحدین(یکتاپرستان) است، این معنی را نیز می آموزد که اگر در بندگی نسبت به مقام یگانگی تو تقصیری(کوتاهی) به کار رفته است تو را به زبان آن هایی می خواند که آن چنانکه خواستی تو را به یگانگی شناخته و ستودند (نحوه سخن گفتن آنان سخن می گوید) بلکه او نیز از این راه، به آنان بپیوندد.) همچنین به ربوبیت او (که عامه خلق را از مطیع و عاصی فرا گرفته) توسل جسته و مدد می طلبد و ضمناً این مطلب را می آموزد که کسانی که در مرتبه پایین هستند؛ باید از آنان که در مرتبه بالاترهستند پیروی کنند.**

در این فراز وفراز های بعد ، عبارات به صورت متکلم وحده نیامده بلکه به صورت شخص غایب تقاضای رحمت و اعتراف به نافرمانی می شود و این نکته قابل دقت است چون سخن از معصیت که سبب دوری از مقام قرب است به میان آمده؛ لازمهٔ چنین حالتی این گونه تعبیر است که بیشتر موجب عنایت و رأفت است.

****

یا مولای فکیف یبقی فی العذاب و هو یرجو ما سلف من حلمک ام کیف تؤلمه النار و هو یأمل فضلک و رحمتک ام کیف یحرقه لهیبها و انت تسمع صوته و تری مکانه ام کیف یشتمل علیه زفیرها و انت تعلم ضعفه ام کیف یتقلقل بین اطباقها و انت تعلم صدقه ام کیف تزجره زبانیتها و هو ینادیک یا ربه ام کیف یرجو فضلک فی عتقه منها فتترکه فیها هیهات ما ذالک الظن بک و لا المعروف من فضلک و لا مشبه لما عاملت به الموحدین من برک و احسانک .

ای مولای من، پس چگونه در عذاب می ماند در حالی که امید به بردباری گذشته تو دارد یا چگونه آتش او را دردناک می‌کند و حال آنکه امیدبه فضل و رحمتت دارد. یا چگونه شراره آتش او را می سوزاند و حال آن که تو صدایش را می شنوی و جایش را می بینی یا چگونه آتش او را می فشارد با آن که تو ناتوانیش را می دانی یا چگونه کارگردانان او را می رانند و او فریاد می‌کند ای پروردگارم. یا چگونه او امیدوار به فضل تو است و تو او را در آتش وامی گذاری؟ هیهات(دور از فضل تو است)نه این گمان به تو می رود و نه از فضل تو چنین شناختی هست و نه این کار مانند عملی است که درباره یگانه پرستان ازنیکی و احسانت فرموده ای.**

لهب و لهیب : شعله آتش و آنچه از آن دیده می شود و غبار و دود است.**

زفیر: فرو بردن نَفَس وحبس آن به طوری که پهلوها برآمدگی پیدا کند.

اشتمال :فرا گرفتن چیزی ،توسط چیز دیگری، چنانکه لباس بدن را فرا می گیرد.

تقلقل: به معنی اضطراب و انعکاسِ صدای حرکت چیزی.

زبن :دفع کردن و عقب زدن چیزی.

زجر: عقب راندن.

عتق: آزاد و رها کردن.

در این فراز نیز علاوه بر انواع تواضع و اظهار وحشت و خواست استفهام آمیز(سوال برانگیز) که شامل فروتنی و شکستگی بیشتر و نشان دهندۀ بی نیازیِ پروردگار است، نکاتی قابل توجه است:

۱.هر کس به دنبال نجات خود از این گونه عذابها باشد باید خدا را با این اوصاف شناخته و به او توجه کند، امید به بردباری خدا و آرزوی فضل او و علم به این که او صدایش را شنیده و جایش را می بیند (بر او محیط است) و به ناتوانی خود به راستی معترف باشد که لازمه اش تسلیم شدن برای قدرت خداست. پیوسته(ظاهراً و باطناً) پروردگارش را در تمام امور بخواند، دائم امیدوار به فضل خدا برای نجات خود باشد و ناامید نگردد.

۲.همیشه باید در برابر نعمتها و عنایات پروردگار(که ادای شکر آنها نمی تواند) خود را مقصر بداند، انس به یاد پروردگار، تقویت امید از راه اطاعت و پیوسته در آن کوشا بودن بیاراید و آنها را در خود تثبیت کند.

۳.آمدن به سمت خداوند از طریق وسعت رحمت و برخورد خوب پروردگار با آن کسانی که خدا را به یگانگی شناخته و بندگی کردند که این دعاکننده نیزبه زبان آن ها سخن بگوید (ینادیک بلسان اهل توحیدک) که چون فردی (حتی اگر لایق نباشد)، در جمعی لایق و شایستهٔ پذیرایی قرارگرفت، صاحب خانهٔ کریم، البته او را رد نخواهد کرد ، و او را در شمار شایستگان خواهد پذیرفت.

خلاصه اینگونه بیانات، نشان دهنده راههای گوناگون تضرع و بندگی و آموزندهٔ جلب رحمت و گریز از نقمت است که خوانندگان این دعا و دعاهای دیگر باید از آن غفلت نکنند و تنها به خواندن دعا(به عنوان این که ثواب دارد بی آن که معنی ثواب را بفهمند)، قناعت ننمایند و بدانند که با پروردگارشان سخن گفته و متوجه باشند که چه گفته وچه می خواهند وچگونه باید زمینهٔ استجابت را فراهم کنند اگرنه همان گونه که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمودند:

الا لا خیر فی قرائه لیس فیها تدبر[1] ؛ چندان نتیجه ای از قرائت دعای بی تدبر نخواهند گرفت.

نکته ای که توجه به آن بسیار مهم است این که :دعا کننده متوجه پیدایش اثر اجابت دعا در خود (ترک عادات بد ، ترک معاشرت با کسانی که به آن مبتلاهستند ، علاقه به عادات نیکو و خوب و هم نشینی با کسانی که به آن متصف هستند) باشد که اگر توجه نکند سودچندانی نصیبش نشده و اگر مراقب باشد با رازهای غیبی آشنا خواهد شد. (اللهم نور قلوبنا بنور معرفتک و معرفه اولیائک بحقهم.)

ضمناً باید دانست که ثواب، همان مزد کار و جزای عمل است چه خوب و چه بد، چنانکه در سوره آل عمران آمده:« وَمَنْ یُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْیَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ یُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَه نُؤْتِهِ مِنْهَا.»[2]

---

۱. خواندنی که پی گیری در فهم آن نباشد خیر نیست؛الکافی،جلد۱،صفحه۳۶.

۲.هر که در برابر عملی که انجام می‌دهد دنیا بخواهد به او از دنیا می‌دهیم و هر که آخرت بخواهد از آخرت به او می دهیم-آل عمران/۱۴۵.

****

فبالیقین اقطع لولا ما حکمت به من تعذیب جاحدیک و قضیت به من اخلاد معانديک لجعلت النار کلها برداً و سلاماً و ما کانت لاحد فیها مقراً و لا مقاما، لکنک تقدست اسماؤک اقسمت ان تملاها من الکافرین من الجنة و الناس اجمعین و ان تخلد فیها المعاندین و انت جل ثناؤک قلت مبتدئاً و تطولت بالانعام متکرماً ،افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لایستون.

به قطع ویقین می دانم که اگر فرمانت در به عذاب کشیدن آنان که انکارت کردند نبود و فرمان به جاودانگی معاندینت در آتش نمی دادی؛ هر آینه آتش را سرد و سلامت قرار می دادی و برای هیچ کس، جای ماندن نبود. لکن تو که نامهایت مقدس است؛ سوگند خورده که دوزخ را از کافرین جن و انس پر کنی و معاندین(دشمنان وستیزه جویان) را در آن جاوید نگه داری. وخود به این سخن آغاز فرموده و منت نهاده ای، آیا آن که مؤمن است هم چون فاسق است البته برابر نیستند.

****

قطع: جدا شدن و در این جا کنایه از تغییر حالت است که نسبت به سخنان گذشته جنبه دیگری دارد و آن امیدواری بی هراس است.

یقین: اطمینان کامل که حق به واسطه وسوسه و تشکیک دیگران تردیدی در آن راه نیابد.

جحد: انکار و رد کردن چیزی.

خلود: نگه داشتن چیزی به یک حالت که تغییر ننموده و فاسد نگردد و هر چیزی که فساد و تغییر دیرتر در آن راه یابد، عرب آن را به صفت خلود (جاویدان) می ستاید.

معاند: کسی که به آن چه دارد بر دیگران مباهات کند و خود پسند باشد و پس از آن که حقیقت را یافت انکار کند.(العنود: العادل عن الطریق المحسوس)

طول: فضل و نعمت.

فسق: خروج و بیرون رفتن از دستور و فرمان.

لغت خلود در زبان عرب درباره امر انقطاع ناپذیر به کار نرفته بلکه فقط طول مدت از آن منظور است چنان که درصحیفه سجادیه است :بالمده الطویله الخالده؛[1] که در برابر مدت کوتاه آمده و درعرف هم شایع است که در وقف نامه ها نوشته اند، وقف مخلد، و در باره سلاطین می گفتند، خلد الله ملکه، و نظایر این ها.

۱.به مدتی طولانی و جاودانی-صحیفه سجادیه،دعای۳۷،فراز۱۲.

پس از اقسام ستایش پروردگار و انواع تذلل و خضوع ، بالاترین عنایت او را مورد توجه قرارمی دهد به این که کرم و رحمت واسعه و عفو و صفح و بی نیازی الله سبحانه و تعالی و ضعف و ناتوانی و بیچارگی بشر که پناه گاهی جز او ندارد؛ اقتضای این را دارد یک باره قلم عفو و بخشش بر دفتر نافرمانیش کشیده و سیئاتش را به حسنات بدل فرماید. مگر آن کس که خود پسند وفخرکننده و پاره کننده رشتهٔ ارتباطش با نمایندگان خدا باشد(انبیاو اوصیا که اطاعتشان، اطاعت خدا و عصیانشان عصیان او است.)که درآتش ،برای همیشه بماند؛ زیرا شایستهٔعدل خداوندچنین است که مؤمن و فاسق و مطیع و عاصی و عابد ومعاند از یکدیگر جدا شوند. در سوره جاثیه آمده:« أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحوا السَّيئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهمْ كَالَّذِينَ آمَنوا وَعَمِلوا الصَّالحِاتِ سَوَاءً مَحْيَاهمْ وَمَمَاتهمْ سَاءَ مَا يَحْكمونَ.[1] »ودر سوره مدثر: « ذَرْنِی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحیداً وَ جَعَلْتُ لَهُ مالاً مَمْدُوداًوَ بَنینَ شُهُوداً وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهیداً ثُمَّ یَطْمَعُ اَنْ اَزیدَ کَلاَّ اِنَّهُ کانَ لِآیاتِنا عَنیداً سَاُرْهِقُهُ صَعُوداً اِنَّهُ فَکَّرَ وَ قَدَّرَ فَقُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ ثُمَّ اَدْبَرَ وَ

۱.آیا بدکاران چنان پنداشته‌اند که آنان را چون مؤمنینی که دارای اعمال شایسته هستند قرار می‌دهیم که زندگانی و مرگشان یکسان باشد؟ بد داوری می‌کنند. (یعنی چنین نیست)-جاثیه/۲۱.

اسْتَكْبَرَ فَقالَ اِنْ هذا اِلاَّ سِحْرٌ يُؤْثَرُ اِنْ هذا اِلاَّ قَوْلُ الْبَشَرِ سَأُصْلِيهِ سَقَر.»[1] عنیدرا با اوصاف و جزایش معرفی می‌کند:

۱. مال وامکانات زیاد.۲ . فرزندانی که پیرامون او هستند .۳ . مهیا بودن وسایل زندگانی .۴ . طمع در افزایش دارایی .۵ . اندازه گیری نابجا و سخنان ناشایسته نسبت به دین .۶ . ترش رویی با رسول الله و پیروانش ۷ . استکبار و بزرگ شمردن خود .۸-قرآن را جادو و گفتار بشر دانستن و اظهار کردن.

آنگاه جزای او را سقر اعلام داشته و اوصاف آن را نیز معرفی فرموده است. این خود اصلی است که هر کس این اوصاف و متعلقاتش را داشته باشد دشمن وستیزه جو است و در عذاب شدید خواهدبود.

۱.این آیات را گفته‌اند درباره ولید پسر مغیره عموی ابوجهل است. دراین‌باره داستانی است که در تفسیر صافی و سایر تفسیرها آمده است، لکن این نکته را نسبت به شأن نزول آیات باید متوجه بود که مخصوص آن‌کسی که درباره‌اش نازل‌شده نیست. بلکه هر کس به هر صفت یا اوصافی که آیات مشتمل بر آن هستند باشد(ایمان ،تقوی ، صلاح، کفر، نفاق و ...)مصداق همان آیه و مشمول ثواب یا عقاب آن خواهد بود لذا قرآن در هر جا افراد را با اوصاف معرفی فرموده است تا این‌که حاضرین و آیندگان تا دامنه قیامت مشمول آن باشند. پس باید هر کس خود را با قرآن ازلحاظ اخلاق و اوصافش بسنجد و ببیند داخل کدام دسته از مؤمنین یا کافرین یا منافقین هست. آیه دهم از سورهٔ انبیا:«**لقد انزلنا الیکم کتاباً فیه ذکرکم افلا تعقلون**»راهنمای همین روش است- مدثر/۱۱-۲۶.

یکی از مطالب مهم اعتقادی که درقرآن آمده و دربارۀ آن اختلاف نظر هست موضوع خلود است که درباره بهشتیان ودوزخیان آمده است. درباره بعضی ازجهنمی ها گفته اند که برای همیشه در عذاب خواهند ماند لکن دربارۀ بهشتیان ،چندان سخنی در میان نیست. آنچه از صریح قرآن و روایات و دعاهایی که از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده فهمیده می شد که خلود هم می تواندپایان یابد، اما چگونه؟ در سوره هود آیه ۱۶۸ تا ۱۱۱ شقی و سعید را که اهل عذاب و ثواب (نار و جنت) معرفی می نماید ،خلود مقید شده است به دوام آسمان ها و زمین که در آیه هشتم سوره روم و آیات دیگر قرآن آسمان ها و زمین نیز با اجل مسمی (مدت معین) گوشزد شده اند. در سوره انعام نیز می فرماید:« وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ.»[1] خلود مقید به مشیت(اراده الهی) شده است.

۱.و (یاد آر) روزی که همه آن‌ها را محشور می‌کند (و به شیاطین خطاب کند که) ای گروه جن، شما بسیاری از انسان‌ها را پیرو خود ساختید. در آن حال دوستداران شیاطین از جنس بشر گویند: پروردگارا، ما بعضی از (اضلال) بعضی دیگر بهره‌مند گردیده و به اجلی که معین نموده‌ای رسیدیم. خدا گوید: آتش منزلگاه شماست و همیشه در آن خواهید بود مگر آنچه خدا بخواهد (که برخی را بیرون آورد)، که پروردگار تو درست‌کردار و داناست-انعام/۱۲۸.

به هر حال آنچه که وظیفهٔ دینی و اعتقادی ما است اینکه خدا را « یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید.»دانسته و از بیان کتاب خدا و عترت رسول صلی الله علیه واله تجاوز نکنیم. و از خدا خواسته واز مسیر قرآن وعترت تلاش نموده تا حقایق دین را به ما بنمایاند(چون ما را برای همین آفریده است.) در این دعا چنان که پیداست خلود را مخصوص معاندین بیان فرموده و برای حل مسئله خلود ذهن آماده را آگاه فرموده است ،که عرضه می دارد قضای تو درباره خلود در آتش، فقط برای معاندین است یعنی اگر معاندی نباشد خلودی هم برای جهنمیان نیست و آتش را به واسطهٔ فضل و رحمت و کرم خدای سبحانه و تعالی سرد و سلامت خواهد فرمود . این معنی را به طور قطع و یقین اعلام داشته است (فبالیقین اقطع)و درباره انکارکنندگان هم عنوان عذاب و شکنجه آمده نه خلود و پس از آن اخلاد را خاص معاند خاطر نشان ساخته است.[1]

درباره دوزخیان حرفهای فراوان و توجیه های زیادی (ما لایرضی صاحبه) به میان آمده ازجمله اینکه پنداشته وگفته اند خدا آنها را از دوزخ بیرون می آورد، و با انبیاء و اوصیاء و صلحاء همنشین می کنند که البته چنین نیست. این معنی را که عقل سلیم نمی پذیرد(آیه ۲۱ سوره جاثیه و نظایرش که در قرآن زیاد است هم آن را نفی می کنند.)

---

۱. به آیات ۶۸ تا ۵۶ سوره فرقان رجوع شود.

به هر حال راه درک و فهم حقایق دین و تصحیح عقیده تنها در پیروی از دستور قرآن و پیامبرصلی الله علیه واله و اوصیاء ایشان و تجاوز نکردن از حدود الهی است.(راه این است مرد باش و برو، نسئل الله ان یوفقنا، انه قادر علی ذلک .) در تفسیر نورالثقلین ذیل آیه شریفه « كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا.»[1] روایت شده که علاء پسر سیابا به امام جعفر صادق علیه‌السلام عرض می‌کند:مردم تعجب می کنند وقتی ما می گوییم گروهی از آتش بیرون می آیند و داخل بهشت می شوند، (ازروی تعجب) به ما می گویند با اولیاء الله در بهشت خواهند بود؟ امام فرمودند: ای علاء خدا می فرماید غیراز آن دو بهشت دو بهشت دیگر هست«وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ.»[2] نه. سوگند به خدا با اولیاءالله نخواهند بود. گفتم آنها کافر بوده اند؟ فرمودند: نه. سوگند به خدا اگر کافر بودند در بهشت داخل نمی شدند. گفتم مؤمن بوده اند؟ فرمودند: نه .سوگند به خدا اگر مؤمن بودند، داخل آتش نمی شدند و لکن بین آن (کفر وایمان، و لکن بین ذلک) بودند.

نکته ای که فهم آن واجب است این که در گفتار معصومین علیهم السلام اختلاف نیست ،بلکه اختلاف در بیان هر

۱.هرگاه خواهند از دوزخ به درآیند تا از غم و اندوه آن نجات یابند باز (فرشتگان عذاب) آنان را به دوزخ برگردانند-حج/۲۲.

۲.و ورای آن دو بهشت دو بهشت دیگر است-الرحمن/۶۲.

مطلبی به خاطر اختلاف استعداد افراد (درفهمیدن) است؛ که هر کس در هر حدی هست باید با او سخن گفت چنان که رسم کلاس درس است.

لذا ایمان به ده درجه تقسیم شده: آن که در درجهٔ اول ایمان است؛ جایز نیست با او سخنی گفت یا حقیقتی را در میان گذاشت که شایسته مرتبه دهم است. لکن او را هم نباید واگذاشت بلکه بابرنامه وتعلیم وتربیت ومراقبت، دستگیری نموده وبالا بَرد.

****

الهی و سیدی فاسئلک بالقدرة التی قدرتها و بالقضیة التی حتمتها و حکمتها و غلبت من علیه اجریتها ان تهب لی فی هذه اللیلة و فی هذه الساعة کل جرم اجرمته و کل ذنب اذنبته و کل قبیح اسررته و کل جهل عملته کتمته او اعلنته اخفیته و اظهرته و کل سیئه امرت باثباتها الکرام الکاتبین الذین وکلتهم بحفظ ما یکون منی و جعلتهم شهوداً علی مع جوارحی و کنت انت الرقیب علی من ورائهم و الشاهد لما خفی عنهم و برحمتک اخفیته و بفضلک سترته.

ای خدا و آقای من از تو می خواهم وتورا سوگند می دهم به قدرتی که تقدیر فرموده ای و به فرمانی که آن را قطعی کرده و به آن حکم فرموده ای و غالب شدی بر آنکه بر او اجرایش فرموده ای اینکه ببخشی برای من در این شب و در این ساعت هر جرمی که کرده ام و هر گناهی که مرتکب شده ام و هر بدی که نویسندگان بزرگوار را به ثبت آن امر فرموده ای و به آنها به نگهداری آن چه از من صادر می شود فرمان داده و آنها را شاهد بر جوارحم قرار داده و خودت نیز از پی آنها نگهبان و گواه بودی بر آن چه از آنها پنهان ماند و به رحمتت آن را پنهان داشتی و به فضلت آن را پوشیدی.

****

اسرار و کتمان و اخفاء: هر سه (بااندکی تفاوت) پنهان داشتن. درحقیقت اسرار در سخن (حدیث) رازداری است و اخفاء، در پنهان کردن آنچه آشکاراست وهرچیز به کار می رود (گاهی هم هر یک به جای دیگری به کار برده می شود.)

جهل: هر گاه در برابرعلم باشد به معنی نادانی و چون در برابر عقل قرار گیرد به معنی کج فهمی ونافهمی(علم و جهل - عقل و جهل.)

کرام الکاتبین: نویسندگان بزرگ منش وبزرگوار، اشاره به سوره انفطار:«وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ .»[1]

رقیب:آن که کاری را دقیقاً زیرنظرداشته باشد.

جوارح:(جمع جارحه)اعضای بدن که توسط آن ها اعمال(خوب یا بد) انجام می شود.

دربارۀ ثبت وضبط گفتار و کردار بشر، آیاتی درقرآن آمده است:« ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید.[2] »« إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ[3].»

۱.و بی‌تردید بر شما نگهبانانی گماشته‌اند بزرگوارانی نویسنده که آنچه را (از خیر و شر) انجام می‌دهید، می‌دانند(و ضبط می‌کنند)-انفطار/۱۰-۱۲.

۲.سخنی بر زبان نیاورد جز آنکه همان‌دم فرشته‌ای مراقب و آماده است-ق/۱۸.

۳.همه کارهایتان را ما انتقال می دهیم-جاثیه/۲۹.

درباره شهادت اعضا و جوارح انسان نیز آمده مانند:« اليَوْمَ نَخْتِمِ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تكلمنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَد أَرْجلهمْ بِما كانوا يَكسِبونَ .» [1]در سوره فصلت فرمود: « وَيَوْ مَ يحْشَر أَعْدَاء الله إِلىَ النَّارِ فَهمْ يوزَعونَ حَتىَّ إِذَا مَا جَاءوهَا شَهِدَ عَلَيهِمْ سَمْعهمْ وَأَبْصَارهمْ وَ جلودهمْ بِما كا نوا يَعْمَلونَ وَقَا لوا لِجلودِهِمْ لِم شَهِدْتمْ عَلَيْنَا قَالوا أَنْطَقَنَا الله الذِّي أَنْطَقَ كلَّ شَيْ ء وَهوَ خَلَقكمْ أَوَّلَ مَرَّه وَإِليَه ترْجَعونَ. »[2]

درآیات وروایت به طورغیر مستقیم و مستقیم آمده که زمین نیز درباره کسانی که بر آن، عمل صالح و یا ناصالح کرده باشند شهادت می دهد. چون تمام اجزای عالم، تسبیح گوی پروردگار و مطیع امر او هستند؛ زبان حالشان گواه بر حال دیگران است و موافق و مخالف را خوب می شناسند صالح را تأیید و غیرصالح را تبعید(دور) می نمایند

از جملهٔ والشاهد لما خفی عنهم ، پیداست که فرشتگانی که از طرف خداوند بربشر منصوب شده اند درمأموریت خود احاطه علمی دارند لکن علمشان محدود است به حدی که

۱.آن هنگام دهان‌هایشان را مهر می‌زنیم و دست‌هایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان گواهی می‌دهند به کارهایی که انجام می دادند-یس/۶۵.

۲.و آنگاه‌که دشمنان خدا به‌سوی آتش جمع‌آوری و بازداشت می‌شوند تا آن هنگام که نزد آتش آمدند گوش و چشمان و پوست‌هایشان بر آن‌ها گواهی دادند به کارهایی که می‌کردند در آن حال به پوست‌هایشان گفتند برای چه بر ما گواهی دادید گفتند خدایی که هر چیزی را به سخن آورده ما را به سخن آورده ما را به سخن آورد و او شمارا در نخستین بار آفرید و به‌سوی او بازگردانده می شوید-فصلت/۱۹-۲۱.

پروردگار برای آنان مقرر فرموده[1] که در آیات قرآن به مأموریتها و مراتب و درجاتشان اشاره شده است:« وَالمرْسَلاتِ عرْفًا فَالعَاصِفَاتِ عَصْفًا وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا فَالفَارِقَاتِ فَرْقًا فَالملقِيَاتِ ذِكرًا عذْرًا أَوْ نذْرًا .»[2]

« وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا فَالحَامِلاتِ وِقْرًا فَالجَارِيَاتِ يسْرًا فَالمقَسمَاتِ أَمْرًا.»[3] اعتقاد وتوجه به این که بشر پیوسته در تمام احوال، زیر نظر مراقبین و بازرسان می باشند تأثیرمثبتی در اعمال آنها داشته و ازجمله راه هایی است که انسان را به پایگاه عصمت (پاکی) هدایت می‌کند. درقرآن اینچنین بیان شده که:« ثم کان عاقبه الذین اساؤا السوأی ان کذبوا بایات

۱.از روایتی که مرحوم سید علی بن طاووس رضوان‌الله علیه در فلاح السائل از معاذ از رسول‌الله در باب صعود اعمال نقل فرموده این معنی به دست می‌آید که ملائکه هر یک اطلاعاتشان محدود است و کاملاً از اعمال بشر باخبر نیستند و آیه ۱۶۴ سوره صافات «**و ما منا الا له مقام معلوم**» نیز آن را تأیید می‌کند.

۲.سوگند به آن فرشتگانی که پی‌درپی فرستاده می‌شوند و سوگند به آن فرشتگانی که (برای آوردن وحی در سرعت حرکت) چون تندبادند و سوگند به آن فرشتگانی که گشاینده صحیفه‌های وحی‌اند، و سوگند به آن فرشتگانی که جداکننده حق از باطل‌اند، و سوگند به آن فرشتگانی که القاکننده آیات آسمانی به پیامبران (اند)، تا حجت (باشد برای اهل ایمان)و بیم و هشدار باشد (برای کافران)-مرسلات/۱-۶.

۳.سوگند به بادهای افشان کننده (که ابرهای باران‌زا و گرده‌های نرینه و مادینه گیاهان را می‌افشانند) سوگند به ابرهایی که بار سنگین باران را با خود(به نواحی مختلف)حمل می‌کنند و سوگند به کشتی‌هایی که به‌آسانی روی آب دریاها روانند و سوگند به فرشتگانی که (به امر خدا) کارها را (برای تدبیر امور هستی میان خود) تقسیم می‌کنند.

الله و کانوا بها یستهزؤن. »[1] (اعاذنا الله من ذالک بفضله و کرمه.)

به هر حال مسلم و روشن است وهیچ شک و تردیدی نیست که تمام اجزای عالم نمایندۀ اسم حی و قیوم و همه زنده و هوشیار و وظیفه شناس و مطیع خداوند هستند.هر کس از راه اطاعت خدا برود؛ خداوند او رادوست و مدد و یار و مدافع خواهد بود و هر کس از راه نافرمانی خدا برود ؛او را دشمن و رانده شده از خودداشته و از او بیزار هست.

جمله ذرات زمین و آسمان

لشگر حقند گاه امتحان

ای نموده ضد حق در فعل و درس

در میان لشگر حقی، بترس

آنچه ازسیاق عبارت پیداست اینکه الف ولام درقدرت وقضیه،عهداست یعنی سابقه ذهنی داردکه قدرت و قضیه امری است به شدت مورد اهمیت و وقوع آن حتمی و تخلف ناپذیربوده و دربارۀ آن حکم الهی صادر شده (حتمتها و حکمتها)است. درباره این دو بعضی گفته اند مراد از قدرت عقل فعال و مراد از قضیه مرگ و حیات است. آنچه به

۱.آخر سرانجام کار آنان که بسیار به اعمال زشت و کردار بد پرداختند این شد که آیات خدا را تکذیب و تمسخر کردند-روم/۱۰.

برکت راهنمایی عترت معصومین علیهم السلام به نظر می رسد(و بعید نیست که منظور امام علیه‌السلام همین باشد والله و رسوله و اوصیائه العالم.)این که اشاره داشته باشد به مقام و امر حضرت مهدی حجه ابن الحسن صلوات الله علیهم اجمعین به دلایل زیر:

۱-شیخ طوسی رضوان الله علیه در مصباح المتهجدین و سید بن طاوس در اقبال الاعمال نقل فرموده اند(قبلاً نقل شد)،این دعا را که کمیل ابن زیاد رضوان الله تعالی علیه راوی آن است و به نام او معروف شده، امیرالمؤمنین علیه‌السلام در شب نیمه شعبان(که ولادت قائم شان در آن واقع شده) خوانده و به خواندنش امر فرموده اند. آن شب در نظرشان محترم بوده و درباره بزرگداشت و عبادت در آن تأکید و ترغیب فرموده، و امتیازاتی برای آن مقرر شده است.

شیخ صدوق رحمة الله علیه در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه در باب ۲۶ روایتی نقل می‌کند که ترجمه اش نقل می شود، اصبغ بن نباته می گوید: خدمت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام آمده و او را درحال تفکر دیدم که در زمین خطوطی رسم می کرد، گفتم یا امیرالمؤمنین چه شده که تو را متفکر می بینم که در زمین خطوطی می کشی؟ آیا به دنیا رغبت کرده ای ؟(روی آورده ای)فرمود: نه. به خدا سوگند، نه اکنون به دنیا راغب هستم و نه هیچ روزی در آن رغبت داشته ام،درباره مولودی فکرمی کردم که در صلب

من است(یازدهم از فرزندانم.)آن مهدی که زمین را پر از عدل می‌کند درحال که پر از ظلم و جور شده است. برای اوغیبتی است که در آن زمان، بعضی از مردم گمراه و سرگردان شده و بعضی هدایت می یابند. گفتم: یا امیرالمؤمنین این اتفاق شدنی است؟ فرمود: فقال نعم کما انه مخلوق[1] (آری چنانکه اکنون آفریده شده .)انی لکم بالعلم بهذا الامر[2] .(شما کجا و علم به این امر کجا ؟) ای اصبغ، آنها بهترین این امت وهمراه با نیکوترین این عترت (پسندیده ترین امام)خواهند بود. گفتم بعد از آن چه خواهد شد؟ فرمود: پس از آن خدا آنچه بخواهد می‌کند زیرا برای او اراده ها ونهایت ویژه ای است.

در اصول کافی باب الغیبه از امام محمد باقرعلیه‌السلام از معنی خنس (فلا اقسم بالخنس)سؤال شد فرمودند: امامی است که در سال دویست و شصت غایب و بعد ازغیبت طولانی ظاهر می شود(مانند ستاره ای که در شب تاریک می درخشد) امام محمد باقر علیه‌السلام که در سال پنجاه و هفت هجری متولد شده و در سال یکصد و چهارده به شهادت می رسد از پنهان شدن نسل هفتمش خبر می دهد که در چه سالی غایب خواهد شد.

۱.الکافی ،جلد۱،صفحه۳۳۸.

۲.همان.

۲-مسئله وجود امام دوازدهم علیه‌السلام و غیبت و ظهورش از حوادث یقینی وحتمی وغیرقابل تغییراست (حتمتها)که دربارۀ آن، روایات فراوانی آمده است. غیبت نعمانی و کمال الدین صدوق و الزام الناصب و در جلدسیزدهم بحار (باب علامات ظهورمن السفیانی و الدجال.) روایت شده که امام زین العابدین علی بن الحسین علیه‌السلام فرمودند: ان امرالقائم حتم من الله و امر السفیانی(امر قائم و سفیانی امری قطعی از طرف خداونداست که آن راحکم و قطعی فرموده که به واسطۀ آن ،امر خود را اجرا و حاکم فرماید.)

۳-امر قائم علیه‌السلام امری است که قضا درباره آن به امضا رسیده و وقوع آن محقق است که در لفظ (حکمتها) به آن اشاره دارد؛ زیرا حکم به معنی قضا است. یعنی امر وجود و بقاء و غیبت و ظهور قائم مقضی و محکوم و حتمی و تغییر ناپذیر است چه آنکه انجام « وعده لیظهره علی الدین کله.»[1] را به دست او اعلام نموده و وعدۀ خدا تخلف ناپذیراست.

۴-و غلبت من علیه اجریتها، ممکن است ناظر به آیه زیرباشد که در آن به او وعده داده شده« وعد الله الذین

۱.«**هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون**» –صف/۹؛ خداست که رسولش را فرستاد به راهنمایی و دین و راه حق تا آن دین را بر تمام ادیان غلبه دهد اگرچه مشرکین آن را خوش نداشته باشند.

آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا. »[1] از لام و نون تأکید که در فعل یمکن و یبدل آمده ،حتمی بودن این غلبه به خوبی آشکار است و دین مرتضایی (راضی شده)که در آیه آمده اشاره به آیه شریفه« و رضیت لکم الاسلام دینا .»[2] داشته که مربوط به قضیه غدیر خم و معرفی مقام ولایت است« الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا.»[3] لفظ امروز(الیوم) مانند چراغ نور افکن، این معنی را نشان می دهد.

ممکن است آیهٔ«کما استخلف الذین من قبلهم.»[4]ناظر به سلسله خاندان ابراهیم علیه‌السلام باشد که خدا خلافت زمین را پیوسته به آنها داده و در خبری که حضرت یعقوب،

۱.وعده داده است خدا آن‌کس را که ایمان و کردار شایسته دارند که حتماً خلافت زمین را به آن‌ها دهد هم چنان‌که پیشینیان را خلافت داد البته آن‌ها را در دینی که برای آنان راضی شده تمکن خواهد داد و البته ترس آنان را با منیت و آرامش مبدل خواهد کرد-نور/۵۵.

۲.و اسلام را به‌عنوان دین شماپذیرفتم-مائده/۳.

۳.امروز، دین شمارا کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به‌عنوان دین شماپذیرفتم-مائده/۳.

۴.(خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و اعمال شایسته نموده‌اند، وعده داده است که قطعاً و به‌طور حتم آن‌ها را درروی زمین جانشین کند)، همان‌طور که کسانی را که پیش از ایشان بودند-نور/۵۵.

در تعبیر خواب حضرت یوسف علیهما السلام به او می دهد این معنی را می توان یافت(آیه ششم سوره یوسف.)

هنگامی که مهدی ابن الحسن العسکری یازدهمین فرزند علی علیه‌السلام ظهور می کنند، قدرت پروردگاربه طور کامل ظاهر وسپس اجرا می شود. حقایق قرآن برای بشرآشکار و اسلام وحکومت عدل الهی مستقرخواهدشد.عقل ها کامل وروح تازه در کالبد علم واهل علم دمیده می شود. آنچه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به آن اشاره فرمود در حدیثی که ترجمه اش گذشت همه در زمان ظهور آن حضرت خواهد بود که فراز؛ بالقدره التی قدرتها ،اشاره به آن است.

پس از این اشاره مختصر، باتوجه به عظمت واهمیت این شب، سزاوار است که خواننده ای که حرمت و برکت و نورانیت آن را می شناسد به مولود آن شب(یعنی ولادت آنکه مظهر این همه سعادت است) سوگند یاد کند و به معرفیش بپردازد،چنانکه سالها قبل از ولادتش، نظر رسول الله و اوصیائش علیهم السلام بلکه انبیاء و اوصیاء زمان گذشته و ارباب مکاشفات را به خود معطوف داشته و معاصرین و آیندگان را به آن متوجه و به انتظار آن با بیانات گوناگون توصیه و تأکید فرموده اند .

مناسب است روایتی که ازرسول الله صلی الله علیه واله درباره قسمتی از علامات و نشانه های ظهور حضرت ولی عصرعجل الله تعالی فرجه الشریف رسیده ترجمه شود: در

جلد سیزدهم بحار الانوار (جلد ۶۲ چاپ جدید)از جابر بن عبدالله انصاری است که می گوید: با رسول خدا صلی الله علیه واله در سال حجه الوداع (آخرین سفر حج پیامبرصلی الله علیه واله) به حج رفتم. چون پیامبر صلی الله علیه واله واجبات حج را به جا آورد، برای وداع خانه کعبه آمد و حلقهٔ در را گرفت و با صدای بلند فریاد کرد، ای مردم! پس اهل مسجد و بازار همه جمع شدند.سپس فرمودند: آن چه بعد از من واقع خواهدشدرا بشنوید و حاضرین آن را به غائبین برسانند. پس از آن پیامبرصلی الله علیه واله گریه کرد به طوری که همه مردم همراه او گریه کردند چون از گریه باز ایستاد فرمودند:

خدا شما را رحمت کند. مَثَل شما امروز مانند برگی است که در آن خار نباشد، تا یکصد و چهل سال بعد از آن، خار و برگ می آیدو تا دویست سال بعد از آن خار است که در آن برگ نیست. تا آن که دیده نمی شود مگر سرپرست ستمگر یا ثروتمندان بخیل یا عالم و دانشمند دنیا طلب یا فقیر دروغگو یا پیر فاجر (زشتکار) یا بچهٔ بی حیا وبی شرم یا زن کم خرد و کم فهم. سپس پیامبرصلی الله علیه واله دوباره گریه کردند. پس سلمان برخاست و عرضه داشت یا رسول الله به ما خبر بده که این اتفاقاتی که فرمودید چه زمانی خواهد بود؟ فرمودند: ای سلمان هنگامی که علمای شما کم شده و تلاوت کنندگان قرآن رفتند .درآن زمان پرداخت زکات قطع شده و منکرات و کارهای زشت را آشکار کنید وفقط

صداهایتان در مساجد بلند شد و دنیا را برگزیده وعلم و دانش را زیر پا گذاشتید، و دروغگویی و غیبت و بدگویی دیگران شایع شده ،سرگرمی واستفاده از حرام برایتان غنیمت شد و بزرگترهای شما بر کوچکترهای شما رحم و مهربانی نداشته و کوچکترها ،بزرگترها را احترام نکردند. در این هنگام لعنت بر شما فرود می آید و به اذیت و آزار یکدیگر می پردازید و دینتان فقط حرف ولقلقۀ زبان است. پس هنگامی که این خصلت ها پدید آمد؛ منتظرِ باد سرخ یا مسخ یا ریزش سنگ باشید. (تصدیق این سخن درقرآن آمده است :« قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَن يبْعَثَ عَلَيكمْ عَذَاباً مِّن فَوْقِكمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكمْ أَوْ يلْبِسَكمْ شِيعاً وَيذِيقَ بَعْضَكم بَأْسَ بَعْضٍ انظُرْ كيفَ نُصَرِّفُ الْآيتِ لَعَلَّهُمْ يفْقَهُونَ.») [1]پس جماعتی برخاسته و عرضه داشتند یا رسول الله ما را خبر ده که این چه وقت می شود؟ فرمود آن گاه که نمازها تأخیر شوند(در وقت خود خوانده نشوند)و شهوات را دنبال کنند و قهوات[2] بنوشند، و به پدران و مادران حرف زشت گویند. آنگاه حرام غنیمت و زکات، جریمه شمرده شود و مرد، مطیع زنش

۱.بگو او توانا است که برانگیزد بر شما عذابی از بالای سر شما یا از زیر پایتان یا شمارا لباس تفرقه و پراکندگی بپوشاند و اذیت و آزار بعضی را به بعض دیگر بچشاند. ببین چگونه نشانه و علامت‌ها را آشکار می‌کنیم باشد که بفهمند-انعام/۶۵.

۲.مرحوم مجلسی قهوات را مواد مسکره (خمر)بیان داشته‌اند ـ لکن این عبارت تعمیم(عمومیت) دارد که اقسام مشروبات نوظهور را مانند چای و قهوه و کاکائو و ... شامل و خبری از آینده باشد(مانند همه آن خبرها و الله و رسوله العالم.)

باشد وهمسایه به همسایه ستم نموده و قطع صله رحم کنند (از خویشان دوری نمایند) و رحم از بزرگان برود وکوچکترها کم حیا و بی شرم شوند و بناهای محکم(چشم گیر) بنا کنند و به زیر دستان ستم نمایند و گواهی از روی هوای نفس و آنچه دل بخواهد، بدهند و در حکم دادن ستم کنند و پدرانشان را دشنام دهند و به برادرانشان حسد ورزند و شُرکا به یکدیگر خیانت کنند .وفاداری کم و زنا زیاد گردد، و مردان با لباس زنان خود را بیارایند و از زنان سرپوش حیا برود و بزرگ منشی نابجا در دل ها مانند سم در بدن حاکم شود .نیکویی کم و جرایم زیاد شود و به کارهای بزرگ بی اعتنا شوند و مال را برای خوش گذرانی درمجالس لهو و لعب وبرای آنها که ستایش و مدح گویند خرج کنند و به واسطه سرگرمی به دنیا از آخرت بازمانند و پارسایی کم و طمع و هرج و مرج و نابسامانی زیاد شود و مؤمن ذلیل و منافقِ زبان باز، عزیز شودو مسجدهایشان با اذان آباد و دلهایشان از ایمان خالی باشد و قرآن را سبک بشمارند و مؤمنین ،هر گونه خواری ببینند. در آن هنگام می بینی، صورت هایشان مانند صورت انسان ولی دلهایشان دل شیاطین است، سخنانشان از عسل شیرین تر و دلهای شان تلخ تر از حنظل(گیاهی تلخ)، پس آنها گرگ هایی هستند در لباس آدمیان .هیچ روزی نیست مگراین که خدای تبارک و تعالی می فرماید: آیا مرا فریب می دهید یا بر من جرأت می ورزید؟ آیا چنان پنداشته اید که ما شما را بیهوده آفریده ایم

و به سوی ما باز نمی گردید؟سوگند به عزت و جلالم، که اگر آنکه مرا با حال اخلاص بندگی می‌کند نبود؛ معصیت کار را یک چشم بر هم زدن مهلت نمی دادم و اگر پرهیزگاریِ پرهیزگاران نبود از آسمان قطره ای باران نازل نمی کردم وهیچ برگ سبزی نمی رویانیدم .درعجب وحیرت هستم از گروهی که خدایشان، اموالشان و آرزویشان طولانی است در حالی که مدت زندگانی شان کوتاه است و با این حال طمع دارندکه درمجاورت و در پناه مولایشان باشند.درحالی که به آن نخواهند رسید مگر به عمل وآن هم عملی که به پیروی از عقل انجام شود.

****

و ان توفر حظی من کل خیر تنزله او احسان تفضله او بر تنشره او رزق تبسطه او ذنب تغفره او خطاء تستره یا رب یا رب یا رب یا الهی و سیدی و مولای و مالک رقی یا من بیده ناصیتی یا علیماً بضری و مسکنتی یا خبیراً بفقری و فاقتی.

و این که زیاد کنی بهره مرا از هر خیری که نازل کردی یا احسانی که تفضل می کنی یا نیکویی که نشر می فرمایی یا روزی که می گسترانی یا گناهی که می آمرزی یا خطایی که می پوشانی. ای پروردگارم ای خدا و آقا و مولا و مالک من، ای کسی که مهارم در دست او است ای آگاه از پریشانی وناتوانی ام ای دانای تهی دستی ونا داریم.

****

وفر:زیادشدن و فزونی به صورت تمام وکامل.

حظ: بهره معیّن.

ناصیه:قسمت جلوی سر، در سوره هود نیز چنین آمده:« و ما من دابه الا هو آخذ بناصیتها.[1]»کنایه از سلب قدرت ازمخلوق است که چون آنجا را محکم بگیرند شخص قادر به حرکت نیست.

۱.زمام اختیار هر جنبنده‌ای به دست اوست-هود/۵۶.

از این فراز استفاده می شود که در تمام مراحل دعا (که یکی از آنها تقاضای خیر بی قید و شرط است-من کل خیر) کمیت مورد نظراست چنانکه درباره وسعت و گشایش رزق مادی ومعنوی، دستورهای زیادی ازمعصومین علیهم السلام، درگفتاروعمل(خواندن بعضی ازدعاها وانجام بعضی اعمال از قبیل: نماز ، روزه و صدقه و اعمال دیگر) رسیده است که اساسِ آنها خواستن وسعت رزق و وفور نعمتها است. مؤمن باید خود را از راه اطاعت و فرمان برداری و اخلاص در عمل و پاکی نیت، مستعد و مهیا نموده تا بیشتر مشمول عنایت و الطاف پروردگار گردد. در سوره نوح ضمن بیان روش تبلیغی حضرت نوح علیه‌السلام، این معنی خاطر نشان شده است.«فقلت استغفروا ربکم انه کان غفاراً یرسل السماء علیکم مدراراً و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهاراً. »[1]

استغفار و طلب آمرزش درگفتار وعمل سبب رسیدن به این خیرات و نیکی ها است:

۱-آمدن باران که حیات بخش زمین و آنچه در آن است می‌باشد.

۱.پس(به آنان) گفتم: از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره بسیار آمرزنده است تا بر شما از آسمان باران پی‌درپی و بابرکت فرستد، و شمارا با اموال و فرزندان یاری کند، و برایتان باغ‌ها و نهرها قرار دهد-نوح/۱۰-۱۲.

۲-افزایش مال وفرزندان

۳- مالکیت باغ ها (که شامل انواع روییدنی ها است.)

۴- جریان نهرها که سبب گسترش آبادانی و توسعهٔ شهرها هست.

باید این مطلب رادرنظرداشت که استغفار زبانی (زبان طلب مغفرت نموده و از عملِ مخالف آن، دست برندارد) مذموم است. روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام رسیده وخلاصه اش این است که کسی که این چنین استغفار کرده خدا را استهزاء(مسخره) [۱]می‌کند. و نیز از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام رسیده است که شنید کسی استغفار می کرد فرمود:آیا می دانی استغفار چیست؟ استغفار درجهٔ علیین [۲]است و بر شش معنی واقع می شود[۳]:

۱-پشیمانی بر آن چه درگذشته انجام داده.

۲-اراده براین که هرگز به بدی بازنگردد.

۳-حق مردم را ادا نموده تا خدا را بدون اینکه حقی برگردنش باشدملاقات کند چنانکه براو هیچ تبعاتی نباشد.

۱.بحارالانوار،جلد۷۸،صفحه۳۵۶.

۲.افراد بلندمرتبه یعنی: استغفار کنندگان دارای درجات بلندی هستند. نهج‌البلاغه، ص ۱۲۸۱، حکمت ۴۰۹.

۳.معراج السعاده،باب چهارم،مقام پنجم.

۴-قضای واجبی که آن را ضایع کرده تا حقش را ادا کند.

۵-گوشتی که از حرام روییده باتحمل سختی واندوه ازدست بدهد تا پوست به استخوان بچسبد و بین پوست و استخوان گوشت تازه بیاید.

۶-این که بدن را سختی و رنج طاعت بچشاند هم چنانکه شیرینی معصیت را به آن چشانده آنگاه استغفارنماید.

البته نبایداینگونه برداشت شودکه اگر کار به این سختی است ؛پس استغفار چه فایده دارد؟ چه بسا استغفار زبانی راه را برای بازگشت بازنموده و تدریجاً دل را پاک کند. پس در هر حال ،نباید استغفار را ترک کرد اما باید دانست که لازمه استغفار، بازگشتن از بدیها است (اگر استغفار می‌کند ولی از بدی باز نمی گردد؛ آن استغفار نیست.)

واژۀ رزق در قرآن غالباً مشترک بین خوراک روحی (معنوی) و جسمی به کار رفته و گاهی هم تفکیک شده است. در سورۀ ذاریات فرمود:« و ما خلقت الجن و الانس الالیعبدون ما ارید منهم من رزق و ما اُرید ان یطعمون.»[1] و در سوره انسان که منظورخوراک تن است، لغت طعام استعمال شده«انما نطعمکم لوجه الله.» [2] و در سوره ذاریات

۱.نیافریدیم جن و انس را مگر برای آن‌که مرا بندگی کنند و نه از آن‌ها رزقی خواستارم و نه می‌خواهم طعامی به من دهند-ذاریات/۵۷.

۲.جز این نیست که برای رضای خدا به شما طعام می دهیم-انسان/۹.

فرمود:« و فی السماء رزقکم و ما توعدون.»[1] وعده دراینجا بهشت و مقام قرب و متعلقات آن است که در قرآن بیان شده و در اول سوره بقره ذیل آیه «و مما رزقناهم ینفقون.»[2] از امام صادق علیه‌السلام رسیده است که فرمود: مما علمناهم یبثون[3].

بنابراین وقتی سائل تقاضای وسعت رزق و الطاف معنوی (بلکه جسمانی) می‌کند باید خود را برای آن مهیا نموده و از طریق تقوی (خود نگهداری و انضباط، نسبت به اوامر و نواهی)ازحدتجاوز نکرده و متوجه باشد که خدای سبحانه و تعالی به هر کس همان را عنایت خواهد کرد که زبان حال(وضعیت ظاهری و رفتاری شخص که بیانگر اندیشه یا احساس او باشد.) واستعدادش(ظرفیت وتوانایی) تقاضا می‌کند. پس باید زمینه را برای آنچه می خواهد مساعد کرده باشد اگر نه، دعا در پرده های نافرمانی محجوب خواهد ماند(براثرنافرمانی دعا درحجاب می ماندوبالا نمی رود.)

۱.و روزی شما با همه وعده‌ها که به شما می‌دهند در آسمان است-ذاریات/۲۲.

۲.و از هر چه روزیشان کردیم به فقیران انفاق کنند-بقره/۳.

۳.ازآنچه آن‌ها را آموختیم پراکنده و نشر می‌کنند(که مراد از رزق علم است.) - مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصرخسرو، ج۱، ص ۱۲۲.

این روایت ازرسول الله صلی الله علیه و اله که فرمودند: ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الافتعرضوا لها ؛[1]بیانگرهمین مطلب است.(این فرمایش نه تنها درباره دعاصادق بوده بلکه به طور کلی در تمام امور جاری است که بدون اقدام و مهیا شدن، انسان به هیچ مقصودی نخواهد رسید.)

۱.برای پروردگارتان در روزگار شما وزش‌های نسیم رحمتی است خود را در برابر آن قرار دهید احیاءالعلوم، ج ۱، ص ۱۳۴.

****

یا رب یا رب یا رب اسئلک بحقک و قدسک و اعظم صفاتک و اسمائک ان تجعل اوقاتی من اللیل و النهار بذکرک معمورة و بخدمتک موصولة و اعمالی عندک مقبولة حتی تکون اعمالی و اورادی کلها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمدا یا سیدی یا من علیه معولی یا من الیه شکوت احوالی یا رب یا رب یا رب قو علی خدمتک جوارحی و اشدد علی العزیمة جوانحی و هب لی الجد فی خشیتک و الدوام فی الاتصال بخدمتک.

ای پروردگارم سوگند به حق و پاکیت و به بزرگترین صفات و نامهایت از تو می خواهم اوقات شبانه روزم را به واسطه یادخودت آبادقرار داده و به خدمتت پیوسته داری.و کارهایم را پذیرفته واعمالم را نزدخودت مقبول قراردهی تا این که تمام کارها و واردات خاطرم یکی شده(به یاد تو)و در خدمتت پیوسته و پایدارباشد. ای سید و آقای من ای کسی که اعتماد و اطمینانم به او است. ای کسی که حال بد خود را به او شکایت بردم. ای پروردگارم! جوارحم را بر خدمتت قوت وتوان داده و قلبم را بر عزم ثابت محکم دار و مرا جدیت و کوشش در دوام خشیت و پیوستگی در خدمتت عنایت فرما.

****

عمارت: آبادی (ضد خرابی).

وصل: پیوستن (ضد قطع).

ورد: فرود آمدن درکنار آب . شاید مراد قرائت قرآن و دعاهایی است که انسان خود را بر آن موظف می دارد که به آن واسطه خود را کنار کوثر نزدیک می بیند.

سرمد: دوام انقطاع ناپذیر.

معوّل: مورد اعتماد و اطمینان.

جارحه: اعضایی که در کسب و گرفتن و دادن به کار می روند (جمع آن جوارح است.)

جنحه: به معنی میل و به یک طرف گرائیدن ، جانحه استخوان داخلی سینه که مایل و خمیده است (جمع آن جوانح است.)اینجا مراد، میل دل و خاطر(فکر) به ثبات عزم و پایداری است.

خشیت :ترسی که از عظمت مقام کسی حاصل شود(نه ترسی که ازروی طمع یا ستم و آزارباشد که آن خوف است و از مؤمن نفی شده.)

این چهار مقسمٌ به (حق و قدس و صفات و اسماء) که محل سوگند قرار گرفته اند از تمام آنچه به آن سوگند خورده شود بزرگترهستند حق و قدس ذات مقدس پروردگار، به

طور مداوم وغیر منقطع از راه صفات و اسماء جاری و سفره انعامش از آن طریق گسترده و اداء حقش، هرگز برای هیچ کس امکان پذیر نیست.

در برابر این سوگند بزرگ(پس از آن تضرع و زاری و عجز و پافشاری)،بزرگترین نعمت تقاضا شده و آن استغراق اوقات (فراگیری وشمولیت تمام وقت وزمان) به یاد خدای سبحانه و تعالی است .در پیوستگی این رشته نکته ای است که نباید از آن غافل گذشت؛ اینکه وقت هم مانند چیزهای دیگر آباد و خراب و آبادکننده و مخرب دارد. اصل و ریشه مایۀآبادانی آن، ذکر الله و اصل و ریشۀ خراب کنندۀ آن ،غفلت است. چنانکه در آیه ۱۵۸ سوره اعراف غافلین با نتیجه کارشان معرفی شده اند:« وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ. »[1]

بنابراین گذشت زمان (هر نَفَسَش) پیوسته با یکی از این دو حالت ذکر (هشیاری) و غفلت(بی توجهی) می گذرد. اگر در حال ذکر و یاد خدا باشیم، رفتارما(صادرات اعضاء و جوارح) هر چه باشد متاع بهشت و حرکتمان عبادت و در

۱.محققاً مهیا کردیم برای جهنم بسیاری از جن و انس را که برای آن‌ها است دل‌هایی که با آن نمی‌فهمند و چشم‌هایی که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند آنان چون چهارپایانند بلکه سرگردان‌تر آنان غافلین هستند-اعراف/۱۷۹.

راه قرب خداست و این منحصر در پیروی کتاب خدا و عترت رسول الله صلی الله علیه واله است. و اگر در حال غفلت و بی خبری از آن باشیم (یعنی برخلاف فرمان کتاب خدا و عترت رسول صلی الله علیه واله برویم) رفتار و اعمال ما هر چه باشد فروزندهٔ آتش دوزخ (وقود النار) و حرکتمان در راه دوری از خداونداست. بنابراین اگر کسی مراقب خود باشد می تواند بفهمد که هر نَفَس ازعمرش، آباد گذشت یا خراب و آیا بهشتی بود یا دوزخی و چون مراقبت بیشتر شود کم کم خود را بر صراطی که روی جهنم کشیده شده و همه باید از آن بگذرند (از شمشیر برنده تر و از مو باریک تر)می بیند« کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم. »[1]

گر مراقب باشی و گیری رسن

حاجتت ناید، قیامت آمدن

در چنین حالتی است که خواهد یافت چرا انبیاء و اوصیاء و صلحاء این قدر وحشت زده و ترسان و نالان و گریان بودند. ذکر الله و یاد او تنها خواندن دعا و الفاظ زبانی نیست؛ (اگر چه این ها لازمهٔ آن هستند) بلکه دانستن امر و نهی وعمل به آن ها است. از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمودند:من اشد ما افترض الله علی خلقه

۱.نه چنین است، حقا اگر به‌طور یقین می‌دانستید (چه حادثه بزرگی در پیش دارید هرگز به بازی دنیا از عالم آخرت غافل نمی‌شدید.)-تکاثر/۵.

کثره ذکر الله ثم قال لااعنی سبحان الله و الحمدلله و لااله الاالله و الله اکبر و ان کان منه و لکن عند ما احل و حرم فان کان طاعة عمل بها و ان کان معصیه ترکها[1] این حالت که لازم لاینفکش (ضروری)عالِم بودن به احکام و آداب دین و شناختن حلال و حرام است؛ وقتی ملکه و ثابت شد،آنگاه تمام تفکرات(واردات خاطر) و نیات (که منشأ عمل است)، یاد خدا و ورد واحد خواهد بود و تمام اعضای بدن، ابزار دین داری خواهند شد. انسان هم برای همین کار آفریده شده که عمرخود را با غفلت نگذراند واگریاد خدا بود همان کارهایی که صورتش دنیا است معنی و باطنش آخرت می شود و نفس ،حالت اطمینان پیدا کرده و چشم و گوش(آنچه دیگران از آن بی خبرهستند و تاب دیدن و شنیدنش را ندارند) می بیند و می شنود.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در حالی که اشاره به سینه مبارکش کرد به کمیل فرمود: ان هینا لعلما جما لو وجدت له حمله[2] وعبارتی که در همان حدیث در مذمت عالِمی که به آنچه می داند عمل نمی‌کندآمده: یستعمل آله الدین فی

۱.از سخت‌ترین واجبات الهی بر خلق بسیاری یاد خداست و مقصودم (سبحان‌الله) نیست اگرچه آن نیز یاد خداست بلکه یاد خدا نزد آنچه حلال و حرام کرده که اگر طاعت است عمل کند و اگر معصیت است واگذارد.اصول کافی،باب اجتناب.

۲.اینجا علم زیادی است اگر بیابم کسی را که بتواند تحمل کند-نهج البلاغه،حکمت۱۴۷.

الدنیا[1] که شامل کسانی می شود که اعضا و جوارح را (که ابزار آخرت است) صرفاً برای سود این دنیا و غافل از آخرت به کار می برند. اطلاق آیه سوره قصص که« وابتغ فیما اتیک الله الدار الاخره.»[2] دلیل روشن این است؛ زیرا همان احکام و آداب که ساختمان دین را تشکیل می دهند به همین اعضا تحقق یافته و به عمل تبدیل شده و از قوه به فعل در می آیند. مؤید این مطلب آیاتی است که به کار گیرندگان اعضاو جوارح را در غیر محل و نابجا، (یعنی فقط برای این دنیا) کور و کر و لال و کمتر از چهار پایان و مانند درندگان « مثله کمثل الکلب .»[3]معرفی فرموده است.« ذلک بما کسبت ایدیکم.»[4] ، « بما کسبتم، ما کنتم تکسبون.»[5] ، « جزیناهم ببغیهم.»[6] و نظایر این آیات اعلام می‌کندکه این عذابها و شکنجه های گوناگون، نتیجهٔ اعمال رنگارنگ اعضای مختلف شما است که در دنیابه کار بردید و برای آخرت با آن چیزی کسب نکردید لاجرم امروز محروم از آسایش هستید.

کی کژی کردی و کی کردی تو شر

که ندیدی لایقش در پی اثر

کی فرستادی دمی بر آسمان

نیکیی کز پی نیامد مثل آن

۱.ابزار دین را در دنیا به کارمی برد-نهج البلاغه،حکمت۱۴۷.

۲.در آنچه خدا به تو داده خانه آخرت را بجوی-قصص/۷۷.

۳.اعراف/۱۷۶.

۴.شوری/۳۰.

۵.یونس/۵۲.

۶.انعام/۱۴۶.

تقویت اعضا و محکم کردن دل برعزم وهمت وخشیت جدی از پروردگار و دوام در پیوستن به خدمت او، دو جنبه دارد یکی عنایت و الطاف و اعطای پروردگار(که از ناحیه او بُخل و نقص و کمبود و کوتاهی به هیچ عنوان نیست)و دیگری پذیرش بنده و هشیار و ذاکر بودن و به کار بستن و سستی و کوتاهی نکردن.

توفیق، هم از ناحیه پروردگار است و هم از طرف بنده. اما از طرف خداوند، عبارت است از آن که به هر کس به اندازۀ توانایی و خواست زبان حال و استعداد او(پیوسته و دائم) به او برساند. چنان که در سوره انسان فرمود:

« انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفورا.»[1] و در سوره مریم فرمود:« قل من کان فی الضلاله فلیمدد له الرحمن مدا.»[2](این معنی در سراسر قرآن دیده می شود). و اما توفیق از طرف بنده، سازگارنمودن تمام افعال ورفتارش با میزان الهی است. و آن را نیز باید ازلطف و یاری و مساعدت خداوند و اولیائش بداند نه از خودش که میزان آن قرآن و بیان رسول و عترت او صلوات الله علیهم اجمعین است.

بی عنایات حق و خاصان حق

گرملک باشدسیاه هستش ورق

---

۱. ما او را راه نمایاندیم چه شاکر باشد یا ناسپاس-انسان/۳.

۲.بگو هر کس در سرگردانی برود پس باید او را خدای رحمن مدد فرماید-مریم/۷۵.

و این سخن حضرت شعیب نیز براین مطلب دلالت دارد« ان ارید الا الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب.»[1] توفیق ،وفق دادن اراده و خواست انسان با استعانت و یاری خدا است(بالله) نه مستقل. بنابراین اگر انسانی نخواهد باتلاش خود،از راهی که خدا به او نشان داده برود و فقط توفیق راازخدابخواهد این دعا هرگز مستجاب نخواهد شد. از خدا دعوت است و مدد رساندن و از بنده پذیرش و رفتن. خدا کار خودش را کرده و می‌کند، بنده نیز باید از راه اجابت و عمل مؤافق با دستورخداوند، کار خودش را بکند تا نتیجه دعوت و اجابت (که وصول به مقام قرب و کشف حقایق دین و اسرار غیب است) حاصل شده و صدق گفتار انبیاء و اوصیاء صلوات الله علیهم اجمعین راکه نورانیت و صفاء باطن است دریابد. علت این که در نماز برای کسی کمترحضور قلب(توجه دل به پروردگار) دست می دهد این است که در سایر اوقات دل به یاد غیر خدا و اولیائش مشغول بوده، و این حالت همراه او شده است.بنابراین ،وقت نماز هم دل به جایی رفته که در غیر نماز می رفت . انسان همیشه در امور مادی حضور قلب دارد. وقت سخن گفتن ، متوجه است چه می گوید، وقت خرید مایحتاج ،متوجه است که خوب و خوبتر را انتخاب کند زیرا اگر توجه دل در کارنباشد هیچ کاری از او منظم

۱.تنها مقصودم اصلاح امر شماست و از خدا در هر کار توفیق می‌طلبم و بر او توکل کرده و به درگاه او انابه و بازگشت دارم-هود/۸۸.

صادر نخواهد شد. لکن این حضور در نماز و سایر اعمال خیر، غالباً یافت نمی شود .اگر کسی عبارت حتی تکون اعمالی و اورادی کلها ورداً واحدا، را خوب بفهمد و برای رسیدن به آن تلاش نماید، به طورنسبی حضور خواهد بود. (رزقنی الله و ایاکم بمحمد و اله صلوات الله علیهم.)

فرق میان اسم و صفت:
اسم (نام) راهنمایی به شناخت و خبر یافتن از مسمی(آنچه و آن که نام بر آن نهاده شده) و صفت نشان دهنده آثار مسمی است (مثلاً آفتاب اسم برای جسمی محسوس که صفت آن درخشندگی و گرمی است، آب اسم برای جسمی مایع و روان که صفت آن خنکی ،حیات بخشی، رافع تشنگی ،پاک کننده چرکینی و آلودگی است.)از این دو مثال به خوبی دریافت می شود که مسمی ،غیر از اسم و اسم، غیر از صفت است.

درباره ذات پروردگار که طبق حکم عقل و بیان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام :تنزه عن مجانسه مخلوقاته[1] و طبق شهادت قرآن « لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد.» نه از او چیزی صادر و نه در او چیزی وارد می شود، «

۱.از هم‌جنسی مخلوقش منزه است-(فقراتی است از دعای صباح. مجلسی رضوان‌الله علیه در «بحارالانوار» از طبع کمپانی، ج ۱۹، ص ۱۳۵.)

لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار .»[1] جلیل و اعلی (بلندمرتبه)است که مصدر و مرجع اوصاف دیگری باشد(زیرا احاطه به علم او به طور مطلق ،برای مخلوق محال است.) پس آثار مسمی را در این مورد فقط باید از اسم خواست که به بیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام؛ الاسم ینبئ عن المسمی[2]. اسم خبر از مسمی می دهد. پس باید اسم الله وجودی فعال و نشان دهنده فعل الله باشد که این راه را، خدا در قرآن به روی بندگانش باز کرده آنجا که می فرماید:« ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها.»[3] «یا ایها الذین آمنوا اتقوالله وابتغو الیه الوسیله.» [4] معرفی وسیله و اسماء الحسنی باید از ناحیهٔ خود آنها باشد؛ چرا که هر صاحب صفت و صنعتی باید خودش، خود را بشناساند ومعرفی کند بر این اساس است که معصومین علیهم السلام، خود را وسیله و اسماء الحسنی معرفی کرده اند که باید آنچه را که مؤمن ازخدامی خواهد، به واسطهٔ آن ها خواسته و از راه آنها به سوی خدا برود. پروردگار برای آرامش خاطر بندگان دیرباور، نمونه هایی در قرآن بیان فرموده است: به وسیله عیسی مسیح که اسم الله بود،

۱.او را هیچ چشمی درک ننماید و او همه بینندگان را مشاهده می‌کند-انعام/۱۰۳.

۲.الفصول المهمه فی أصول الأئمه (تکمله الوسائل) ، جلد۱ ،صفحه۶۸۴.

۳.برای خدا نام‌هایی نیکویی است او را به‌واسطه آن‌ها بخوانید-اعراف/۱۸۰.

۴.ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را مراقب باشید و به‌سوی او وسیله بجویید-مائده/۳۵.

مرده رازنده و کور و پیس را شفا داد. به وسیله موسی کلیم الله دریا را شکافت و کف آن را معبری خشک ساخت، از سنگ دوازده چشمه آب جاری کرد، و به وسیله ابراهیم اثر سوختن را از آتش گرفته و به آن اثرآب داد (سرد و سلامت- برداً و سلاما.) نکته ای که نباید از آن غافل بود اینکه چون اسماء الله وسیله و واسطه بین خدا و خلق هستند ؛شناختن آنها واجب است.

در مقدم بودن صفات بر اسماء، شاید این نکته منظور باشد که اسماء را تنها از راه توجه به صفاتشان می توان شناخت ؛زیرا مقام اسماء (که نمایندۀ مسمی هستند) اجل و اعلی از احاطه دیگران است (استعداد آن مقام را ندارند.) آنچه از نعمت ها به ما می رسد از راه اوصاف آنها است. بعد از توجه به اوصاف و مقام عظیم آن که رفع نیاز تمام مخلوق از ناحیه اوست، عظمت و بزرگی اسم بیشتر آشکار می گردد.

****

حتی اسرح الیک فی میادین السابقین و اسرع الیک فی البارزین و اشتاق الی قربک فی المشتاقین و ادنو منک دنو المخلصین و اخافک مخافة الموقنین و اجتمع فی جوارک مع المؤمنین.

تا درمیدان های مسابقه به پیش تاخته، و در شمارسبقت گیرندگان به سوی تو بشتابم و در گروه دلدادگان به شور وشوق درآیم و به تو نزدیک شوم همچون نزدیکی مخلصین و درگروه اهل یقین از تو بترسم و با مؤمنین در جوار تو باشم.

****

سرح: به آسانی از کار بیرون رفتن.

مبادرت: تعجیل و شتاب در کار.

شوق: هیجان و میل.

قرب و دنو: هر دو به معنی نزدیکی. لکن دنو، نزدیکی بیشتر است. لذا قرب به مشتاق و دنو به مخلص نسبت داده شده است.

خوف: ترس از وقوع کار هولناک.

در این فراز به مراتب سیر و درجات انسان بر طریق عبودیت و بندگی و راهنمایی در قیام برای انجام وظیفه و نتیجهٔ کارها اشاره شده است:

۱-درقرآن هدف مسابقه،امر به سبقت وشرکت کنندگان درآن معرفی شده اند: « سابقوا الی مغفره من ربکم و جنه عرضها کعرض السماء و الارض اعدت للذین آمنوا بالله و رسله ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم.»[1] تقاضا این است که از این مسابقه آسان و بی خطر بیرون آمده و از برندگان باشد.

۲-پس از برنده شدن، هیجان و شوق و میل نفس، بر او چیره نشود و آرامش و آسایش و سستی(گاهی بر اثر وصول به مقصودی دست می دهد.) حاصل از این برد، از کار بازش ندارد و به این مقدار از نزدیکی قناعت ننماید.

۳-تقاضای رسیدن مقام مخلصین را داشته باشد؛ زیرا این گروه(مخلصین)در تمام اندیشه و گفتار و کردارشان جز یاد و محبت خدا چیزی و کسی در خاطرشان راه ندارد. چنانکه در جنگ خندق، مقابلهٔ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام با عمرو بن عبدود ،معروف است که وقتی روی سینه او نشست، تا

۱.پیشی گیرید به‌سوی آمرزش از پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن مانند پهنایی آسمان و زمین است. آماده‌شده است برای آنان که ایمان به خدا و فرستادگانش دارند آن عنایت فضل و فزونی بخشی خدای سبحانه و تعالی است به هر که بخواهد می‌دهد و خدا صاحب فضل بزرگ است-حدید/۲۱.

سرش را جدا کند عمرو، آب دهن به صورتش انداخت. حضرت برخاسته و پس از اندکی حرکت بازگشت. چون عمرو از علت آن برخاستن پرسید فرمود: چون آب دهن به صورتم افکندی ناراحت شدم نخواستم ناراحتی خودم در اطاعت امر پروردگار داخل شود.

از علی آموز اخلاص عمل

شیر حق را دان منزه از دغل

و اشاره به این که مقام دنو، مخصوص کسی است که به حکم « الا لله الدین الخالص.[1] » به طور کلی اعمالش از آلودگی ها پاک باشد، چنان که درباره رسول الله صلی الله علیه واله در سوره نجم آمده که«ثم دنی فتدلی. »[2]

۴-بیم و ترس کسانی که یقین دارند اگر در اعمالشان شائبه(شک وشبهه) باشد از قرب و نزدیکی و اتصاف به اوصاف مقربین، دور و محروم می شوند. لازمه چنین خوفی مراقبت پیوسته و کامل در تمام احوال است واینکه نباید هیچ چیزی را بر خشنودی خدا مقدم کرد.

۱.آگاه باش که برای خدا ،دینی بی‌آلایش و خالص است که برای خدا باشد (یعنی آنچه آلودگی دارد کاشف از این است که برای خدا نیست و قبول نمی‌شود.)-زمر/۳.

۲.آنگاه نزدیک آمد و بر او (به وحی حق) نازل گردید-نجم/۸.

۵-تقاضای مجاورت و همسایگی پروردگار(مجاورت و همسایگی خداوند ناظر است به مجاورت محبوبین خدا که محدود به حد امکان هستند و گرنه خدا را مکانی که اطراف داشته باشد نیست) در جماعت وگروه مؤمنین (که نتیجهٔ ایمانِ مصون ومحفوظ و خالی از شائبه و آلودگی است) وبرخورداری از تمام مزایای همسایگی که لازمه اش رسیدن به کمال مقام دنو است. علت وحشت بعضی کوتاه نظران از این گونه مطالب این است که مقام انسان کامل را نشناخته و ندانسته اند که او مصنوع(مخلوق وساخته) خدای علیم ، حکیم ، قادر ، حی و قیوم است که باید نشان دهندهٔ کمال صانع(خالق) باشد و خلیفة الله است که باید نمایان کنندهٔ کمال پروردگارش باشد.جمله اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه [1]، من عرف نفسه فقدعرف ربه،راهنمای مؤمن به مقام وجایگاه اودرسیربه سوی کمال خویش است (رزقنا الله و ایاکم ببرکه اولیائه.)

از جمله مستقلات عقل(احکام قابل درک توسط عقل) و مسلمات نقل(واضح وروشن درسخن) این است که ذات پروردگار منزه از چگونگی و جا و مکان و کیفیت است وبلکه به علم او نیز کسی دست رسی و احاطه پیدا نمی‌کند مگرآنچه او بخواهد « و لایحیطون بشیءٍ من علمه الا بما

۱.پیامبر(صلی‌الله علیه و آله)فرموده‌اند:هرکدام شما به نفس خود آشناتر باشد به خدای خود آشناتر است (روضه الواعظین،جلد۱،صفحهٔ۲۰.)

شاء »[1] و از تمام اوصاف وویژگی های مخلوق بیرون است، سوره توحید که آن را نسبة الرب فرموده اند معرّف او است« لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد.»

سبحان الله قادر بی چون بودن

باهرکم وافزون، کم و افزون بودن

جمله یکی وز همه بیرون بودن

بااین همه چون وچندبی چون بودن

بنابراین آنچه در آیات و روایات برای ما به عنوان رؤیت، ملاقات، آمدن خشم، رضا، مجاورت، مکان ،مقام قرب، بُعد و دوری و ... رسیده است همه ناظر به اسماء عظیم خداوند است. چنانکه در زیارت جامعه از امام علی النقی علیه‌السلام رسیده است : من اراد الله بدء بکم و من وحده قبل عنکم و من قصده توجه بکم- هر که خدا را اراده کند به شما ابتدا کرده و هر که او را یگانه شناخته از شما پذیرفته و هر که قصد او نموده به شما روی می آورد. و نیز در همان زیارت است : ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم- بازگشت خلق به سوی شما و حسابشان بر عهده شما است.

در تفسیر برهان ذیل آیه شریفه «ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم.» [1]ده حدیث در این باره نقل شده است. در همان

۱.و خلق به هیچ مرتبه از علم او احاطه نتوانند کرد مگر به آنچه او خواهد-بقره/۲۵۵.

تفسیر ذیل آیه شریفه «وجوه یومئذ ناضره الی ربها ناظره.[۲]» حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام رسیده که ترجمه اش نقل می شود.

از عبد السلام پسر صالح هراتی است که گفت: به علی بن موسی علیه‌السلام گفتم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه واله چه می گویی درباره حدیثی که اهل حدیث نقل کرده اند که مؤمنین، در بهشت پروردگارشان را در منزلهای خود زیارت می کنند. فرمود: ای اباصلت، همانا خداوند فضیلت داد این نبی خود را بر تمام خلقش از انبیاء و ملائکه و قرار داد اطاعت و بیعت و زیارتش را در دنیا و آخرت اطاعت وزیارت خودش. فرمود: من یطع الرسول فقد اطاع الله-آن که این رسول را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و فرمود:« ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم.»[۳] پیامبر صلی الله علیه واله فرمود: هر که مرا در زندگی یا پس ازمرگم زیارت کند محققاً خدا را زیارت کرده و درجه این پیامبر در بهشت بلندترین درجات است، پس هر کس او را در درجه اش در بهشت از منزل خود زیارت کند محققاً

۱.قطعاً بازگشت آنان به‌سوی ماست آنگاه بی‌تردید حسابشان بر عهده ماست-غاشیه/۲۵و۲۶.

۲.صورت‌هایی در آن روز درخشنده هستند به‌سوی پروردگارشان در حال نگریستن می باشند-قیامت/۲۲و۲۳.

۳.آن‌کسانی که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که باخدا بیعت می‌کنند، دست خدا بالای دست آن‌ها است-فتح/۱۰.

خدای تبارک و تعالی را زیارت کرده است. پس عبد السلام می گوید ای پسر رسول خدا معنی این روایت چیست که ثواب لااله الاالله نظر به روی خدای تعالی است فرمود: ای اباصلت کسی که خدا را به وصفی مانند این صورت ها وصف کند کافر شده لکن روی خدا، پیامبران و فرستادگان و حجت های او صلوات الله علیهم اجمعین هستند. آنها هستند که به واسطهٔ آنان به سوی خدای عز و جل و به سوی دین و معرفتش توجه می شود و خدای تعالی فرمود« کل من علیها فان و یبقی وجه ربک.» [1]« کل شی هالک الا وجهه .»[2] پس نظر کردن به سوی انبیای خدا و رسل و حجت های او، در درجاتشان برای مؤمنین در روز قیامت، ثواب بزرگ دارد. پیامبر صلی الله علیه واله فرمود: هر کس بغض و کینه اهل بیت و عترت مرا روز قیامت داشته باشد مرا نمی بیند و من او را نمی بینم و فرمود: میان شما کسی است که مرا نمی بیند، (بعد از آن که از من جدا شود) ای ابا صلت خدای تعالی به مکان وصف نمی شود و او را چشم ها و اوهام درک نمی کنند.

(در این زمینه آیات وروایات ، به اندازه ای است که نقل تمام آنها مقدور نیست و برای اهل یقین همین کافی است.)

۱.هر کس در زمین هست فانی است و باقی و پایدار روی پروردگار تو است- الرحمن/۲۶و۲۷.

۲.هر چیز هلاک شونده است مگر روی او-قصص/۸۸.

در کتاب بصائرالدرجات صفار آمده که امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود: محبوب ترین اصحابم نزد من پارساتر و فهمیده ترین و رازپوش ترین شان ،نسبت به سخنان ما است. و بدحال تر و دشمن ترایشان نزد من، کسی است که چون حدیث و روایتی را که به ما نسبت داده اند شنید و عقل و قلبش آن را قبول نکرد، خاطرش پریشان شده و آن را انکار کند و به آن کس که آن را پذیرفته ،نسبت کفر دهد در حالی که احتمال می داد که شاید حدیث از ما باشد و او به واسطه انکار آن، از ولایت ما خارج می شود.

****

اللهم و من ارادنی بسوء فارده و من کادنی فکده و اجعلنی من احسن عبادک نصیباً عندک و اقربهم منزلة منک و اخصهم زلفة لدیک فانه لاینال ذلک الا بفضلک و جدلی بجودک و اعطف علی بمجدک و احفظنی برحمتک و اجعل لسانی بذکرک لهجا و قلبی بحبک متیما.

الهی! هر کس برای من بد بخواهد، برای او بد بخواه و هر که با من کید(حیله) کند، با او کید کن و مرا از نیکوترین بندگانت ،از لحاظ بهره از آنچه نزد تو است، قرار داده و نزدیکترین ایشان از حیث منزلت به تو و مخصوص‌ترین آنها (در رتبه) به پیشگاهت بگردان،زیرا این همه به دست نیاید جز به فضل تو، با جودت به من جود کن و با بزرگواریت به من نظر کن و با رحمتت مرا نگاه دار و زبانم را به ذکرت گویا کن،و دلم را به محبتت شیفته و شیدا کن.

****

کید: نوعی پرده سازی که حایل شود بین شخص و دریافت مطلب مورد نظر.

زلفه:نزدیکی و بهره.

لهج: شدت حرص در چیزی.

متیمم :آن که دوستی و محبت، او را در برابر محبوب ذلیل کرده و به بندگی کشانده است.

با توجه به منزه بودن ذات خداوند از اوصاف ، نسبت کید و مکر و استدراج به او دادن مانند مکان و رؤیت و نظایر آن ممکن نیست اما نسبت به نمایندگان او که پیامبر و اوصیای او صلوات الله علیهم اجمعین هستند ،عین حق ودرستی است.

هر گاه کید، صِرفاً برای جلب نفع شخصی و دنیایی باشد(حتی اگر به ضرر دیگری تمام نشود)مذموم و ناپسندیده و حرام است و اگرجهت خدایی داشته باشد(یعنی اصلاح شخصی وبازداشتن از فساد) نسبت به خود و یا دیگران ممدوح و پسندیده بوده و حتی ممکن است که واجب گردد.انبیا و اوصیاکه اساساً نظری به دنیای دیگران نداشتند و برای تربیت و اصلاح آنان برانگیخته و مأمورشده اند هرگز راه دسته اول را نخواهند رفت و با کسی برای امر دنیا، حیله و خدعه و مکر نخواهند کرد اما جایی که مصلحت امت ایجاب کند انجام داده و رفتارشان طوری است که حیله و خدعه و مکر افراد را به صلاح خودشان برگردانند .چنانکه در این آیه فرمود:« وَأَقْسَموا بِالله جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لئَنِ جَاءَهمْ نَذِير لَيَكونَنَّ أَهْدَى مِنْ إِحْدَى الأمَمِ فَلَمَّا جَاءَهمْ نَذِير مَا زَادَهمْ إِلانفورًا اسْتِكبَارًا فِي الأرْضِ

وَمَكرَالسَّيئ وَلا يَحِيق المَكْر السَّيئ إلا بِأَهْلِهِ.»[1] در آیه مذکور،مکر به نیک و بد تقسیم شده و بازگشت مکر را به مکرکننده تعیین فرمود علت آن است که علیرغم سوگند سخت که خودراخواهان انبیا اعلام می کردندپس ازحضورشان ، نفرت و استکبارنسبت به آن ها نشان دادند ونتیجه همان حیله و خدعه که سزاوار آن بودند به خودشان بازگشت.

جملهٔ لاینال ذلک الا بفضلک، اصل کلی ارجمندی را متذکرشده (که غفلت و عدم توجه به آن، بسیاری از گرفتاری ها و رنج و محرومیت و ناهنجاری ها را به همراه دارد) که انسان باید پیوسته، خود را با آن روبرو دیده و بداند کسی که خود را نیافریده، نه تنها از آفرینش خود باخبر نیست بلکه از تمام آنچه که موجب و مایهٔ بقاء و دوام او است نیز بی خبر بوده ومالک هیچ چیز خود نیست.بنابراین شایسته است که زبان حال و قالش پیوسته مترنم(زمزمه کننده) به این باشد که:انه لاینال ذلک الا بفضلک. قرآن سراسر ،یادآوری فضل خدا نسبت به بندگان بوده که فقط به نقل این آیه اکتفا می شود: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ

۱.و به خدا سوگند سخت خوردند که اگر آنان را بیم دهنده بیابند هدایت یافته تر از هر یک از امت‌های گذشته باشند پس آنگاه‌که نذیر(رسول)آمد زیاد نشد آنان را مگر گریز از او در حال سرکشی و بزرگ شمردن خود در زمین و مکر بد و بازنمی‌گردد جزای مکر بد مگر به اهلش(مکر حائل شدن بین ماکر و منظور اوست.)-فاطر/۴۲و۴۳.

فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. »[1] یکی از فواید بی شمار این توجه و دوام آن ،محفوظ ماندن از تکبر و خود بزرگ بینی است که ریشهٔ تمام بدبختی ها و انحراف ها است . البته باید توجه داشت که راه شناسایی فضل خدای سبحانه و تعالی و شکرگزاری از او، محبت رسول الله صلی الله علیه واله و عترت اوعلیهم السلام وبیزاری ازدشمنان آن ها وپیروی قرآن وعترت علیهم السلام است که معلم و راهنمای آگاه هستند و غیراز این طریق کسی سالم به منزل نخواهد رسید و این محبت وپیروی منجربه کسب محبت پروردگارشده تاآنجا که به خودمی گوید:

دلا تا کی درین کاخ مجازی

کنی مانند طفلان خاک بازی

بیفشان بال و پر ز آمیزش خاک

بپر تا لنگر ایوان افلاک

خلیل آسا در ملک یقین زن

نوای «لا احب الآفلین » زن

۱.ای مؤمنین پیروی نکنید آنچه را که شیطان در خاطر شما می‌اندازد هر کس خطوات(گام‌ها) شیطان و اعمال او را دنبال کند او به خلاف حق و منکر و زشتی فرمان می‌دهد و اگر فضل خدا بر شما و رحمتش نبود یک‌تن از شما هرگز تزکیه و پاک نمی شدلکن خدا هر که را بخواهد پاک از آلودگی می‌فرماید و خدا شنوا و دانا است-نور/۲۱.

****

و من علی بحسن اجابتک و اقلنی عثرتی و اغفر زلتی فانک قضیت علی عبادک بعبادتک و امرتهم بدعائک و ضمنت لهم الاجابة فالیک یا رب نصبت وجهی و الیک یا رب مددت یدی فبعزتک استجب لی دعایی و بلغنی منای و لاتقطع من فضلک رجایی و اکفنی شر الجن و الانس من اعدائی.

و بر من باپاسخ نیکویت، منت گذار و از لغزشم نگاه دار و بپوشان آن را ،همانا تو فرمان دادی بندگانت را به عبادت و امر کردی تو را بخوانند و اجابت و پاسخ دادن به آنها را ضامن شدی. پس پروردگارا رویم را به سوی تو داشتم و دستم را به سوی تو دراز کردم، سوگند بعزتت که دعایم را اجابت کن و مرا به آرزویم برسان و امیدم را از فضلت قطع نکن و شر دشمنانم را از جن و انس از من دفع فرما.

****

اقاله: واگذاشتن.و نوعاً درباره خریداری که ، خواهان فسخ معامله است استعمال می شود.

عثره: اینکه انسان در وقت حرکت به سمت جلو در اثر لغزش، مایل شده یا بیفتد و کنایه از لغزش، گناه و نافرمانی است.

زل:از جای خود تکان خوردن در حال غفلت چنانکه در آیه شریفه «فازلهما الشیطان.»[1] درباره آدم و همسرش آمده است.

نصب:تعب و خستگی و بالا کردن دست و صورت، (این جا هر دو را شامل است.)

عبارت حسن اجابتک، اشاره دارد که لازمهٔ حسن اجابت ،حسن دعا است. زیرا ممکن است کسی دعا نموده و چیزی را بخواهد که برای او حسن و نیکو نباشد چنانکه در سورهٔ اسراء به این معنی اشاره شده است«و یدع الانسان بالشر دعائه بالخیر و کان الانسان عجولا.»[2] در تفسیرمجمع البیان ذیل این آیه سه وجه در معنی قسمت اول آن گفته شده است؛ یکی آن که انسان در حال ناراحتی و خشم دربارهٔ خود و اهل و مالش دعاهایی می‌کند که اجابت آن را دوست ندارد ویا چیزی را برای خود می خواهد که اگر در آن حال خدا آن را اجابت فرماید هلاک خواهد شد، دیگر آن که برای رسیدن به منفعتی که یقین ندارد منفعت اوست، شر خود را بخواهد.

۱.پس شیطان آن‌ها را به لغزش افکند-بقره/۳۶.

۲. (انسان با شوق و رغبتی که) خیر و منفعت خود را می‌جوید (با همان شوق و رغبت) شر و زیان خود را می‌طلبد، و انسان بسیار بی‌صبر و شتاب کار است- اسراء/۱۱.

در روایتی ضمن بیان علت تأخیر اجابت دعای مؤمن ذیل جملهٔ ان لایحجب عنک دعایی از امام علیه‌السلام بیانی رسیده که حاصلش این است. وقتی فاسقی دعا می‌کند فرشتگان از بوی بد دهان آلوده اش رنج می برند. پروردگار می فرماید زود حاجتش را برآورید تا از گفتن باز ایستد، و چون مؤمن دعا کند اجابت با توجه به بوی خوب دهانش، تأخیر می شود.

در روایت آمده که از امام علیه‌السلام می پرسند فضیلت قرائت قرآن بیشتر است یا دعاکردن؟ می فرماید دعا افضل است و فرمودند دعا مخ (مغز) عبادت و بندگی است و در تشبیه دعا به مخ، تأکید و عظمت و اهمیتی شایان تدبر نهفته است .در ذیل آیه شریفه« و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین.»[1] در تفسیر برهان از حسن بن مغیره روایت شده که گفت شنیدم امام جعفر صادق علیه‌السلام می فرمود: فضیلت دعا بعد از نماز واجب، بر دعا بعد از نماز مستحب مانند فضیلت نماز واجب است بر نافله، سپس فرمود: خدا را پس از نماز بخوان؛ زیرا دعا همان عبادت است ، خدای عزوجل فرمود:« ان الذین یستکبرون عن

۱.گفت پروردگارتان مرا بخوانید تا برای شما اجابت کنم همانا آنان که از بندگی من سرپیچی و استکبار کنند به‌زودی در حال خواری داخل جهنم خواهند شد-غافر/۶۰.

عبادتی سیدخلون جهنم داخرین.»[1] و و فرمود:« ادعونی استجب لکم.»[2] آن گاه فرمود: چون خواستی دعا کنی خداوند را تمجید و حمد و تسبیح و تهلیل کن(لااله الا الله بگو) و اوراستایش کن و صلوات بر پیامبر و آلش صلوات الله علیهم اجمعین بفرست ،پس از آن دعاکن که اجابت خواهی شد. نظر به عظمت و اهمیت و فوایداین عمل است که عرضه می دارد : اغفر لمن لایملک الا الدعاء، یعنی از ما غیر گدایی و التماس و عرض حاجت و اظهار ناداری و ابراز شکستگی و تنگدستی کاری برنمی آید. تو مالک ما و تمام مایحتاج ما هستی، عبارت ضمانت اجابت، ناظر به آیه شریفه است که فرمود:« ادعونی استجب لکم»وآیۀ شریفه:« وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَه الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.»[3] از متن این آیه نکاتی قابل توجه است:

۱-توجه معنی نزدیکی خدا.

۲-ایمان به صدق وعده او.

۱.آنان که از (دعا و) عبادت من اعراض و سرکشی کنند زود با ذلت و خواری در دوزخ شوند-غافر/۶۰.

۲.مرا با (خلوص دل) بخوانید تا دعای شما مستجاب کنم-غافر/۶۰.

۳.و چون بندگانم از تو پرسش از من کنند، من نزدیکم. پاسخ می‌گویم آن‌کس که مرا بخواند پس آنان نیز دعوت مرا پاسخ‌گویند و به من ایمان آورند باشد که رشد یابند-بقره/۱۸۶.

۳-او را خالی از هر گونه توجه به غیرخواندن و هیچ کس و چیزی را غیرازاو مؤثر ندانستن.

۴-دعوت خدا را اجابت کردن یعنی مطیع فرمان رسول واوصیای او بودن، که راه پذیرش دعوت خداست« من یطع الرسول فقد اطاع الله.»[1] مفهوم مخالف آن چنین می شود: هر کس از راه اطاعت این رسول نیاید خدا را اطاعت نکرده عملش هر چه باشد،قبول نیست.

بنابراین کسی که دعا کرده لکن نکات و سایر دستوراتی که درباره دعا آمده را رعایت نمی‌کند نباید از خدا و رسول صلی الله علیه واله به جهت عدم استجابت آن گله مند باشد و چه بسا که در تأخیر اجابت نیز، اسراری نهفته است(چنان که در روایات آمده است.)که داعی از آن آگاه نیست.

حسن اجابت در برابر سوء اجابت نیست؛ زیرا در آن بدی راه ندارد. ممکن است ناظر به این باشد که اجابت مؤافق ومطابق باخواست دعا کننده(ازجهت وقت حاجت) با عافیت و آسانی باشد(که در آن شوق بیشتری برای دعاکننده هست) گر چه در تأخیر هم که مقتضی حکمت پروردگار است باز هم حسن اجابت واقع شده است.

۱.هر که رسول را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده-نساء/۸۰.

****

یا سریع الرضا اغفر لمن لایملک الا الدعاء فانک فعال لما تشاء یا من اسمه دواء و ذکره شفاء و طاعته غنی ارحم من رأس ماله الرجاء و سلاحه البکاء یا سابغ النعم یا دافع النقم یا نور المستوحشین فی الظلم یا عالماً لایعلم صل علی محمد و آل محمد و افعل بی ما انت اهله و صلی الله علی رسوله و الائمه المیامین من آله و سلم تسلیماً کثیراً.

ای کسی که به سرعت راضی می شوی بیامرز آن را که جز دعا مالک چیزی نیست زیرا تو هر چه بخواهی می کنی ای کسی که نامش دوا و یادش شفا و طاعتش بی نیازی است، رحمت آور بر آنکس که سرمایه اش امید و وسیلۀ دفاعی اش گریه است. ای کسی که نعمتهایش سرشار است ای دفع کننده بدی ها و عذابها ای روشنی وحشت زدگان در تاریکی، ای دانایی که از کسی نیاموخته درود فرست بر محمد و آل محمد و با من آن کن که شایسته مقام تو است. درود و سلام خدا بر رسولش و امامان که بابرکت و خوش یُمن هستند سلامی فراوان.

****

در این فراز به مطالب ارزشمندی ازجمله؛ سرعت رضا و خشنودی پروردگار مهربان (که توجه به آن بسیار مهم است) اشاره شده تا آنجا که با لحن ملایمی انسان را غرق

شرمندگی نموده و می فرماید:« ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم و کان الله شاکراً علیما.»[1] یعنی کارهای شما را با همهٔ آلودگی و درهم ریختگی به حساب آورده(قبول کرده) ودرقالب کارمزد (اجر و ثواب) به حسابتان منظور می‌کند . این درحالی است که تمام سرمایهٔ شما از اوست تا آنجا که حتی بی مدد او نمی توانید هیچ کاری انجام دهید. این تعبیر مانند این است که:پدری به فرزندش بگوید عزیزم نور چشمم، اگر تو سرمایه ای را که من دراختیارت گذاشته ام به سود و نفع خودت به کار بری من از تو چشم داشتی هم نداشته ودرصورت نیاز بیشتر هم دراختیارت قرارخواهم داد.« یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید.»[2] مرحوم علامه نوری رضوان الله تعالی علیه در کتاب مستدرک الوسائل؛ ج ۲ در باب وجوب توبه از همه گناهان ص ۳۴۵ از لب اللباب قطب راوندی حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل فرموده که ترجمه می شود.پیامبرصلی الله علیه واله فرمودند: چون بنده توبه کند خدا به او بازگشت نموده و توبه اش را می پذیرد، بدی هایی

۱.خدا چه نیازی به مجازات شما دارد اگر شکرگزاری کنید و ایمان آورید؟ خدا شکرگزار و آگاه است. (اعمال و نیّات شمارا می‌داند، و به اعمال نیک، پاداش نیک می‌دهد.)-نساء/۱۴۷.

۲.ای مردمان شما همه فقیر و نادارید به‌سوی خدا و خدا بی‌نیازی است که غَنای او محمود و پسندیده است.

(چون غنا در بشر غالباً طغیان و ناپسندی به وجود می‌آورد، خدا چون خود را به غنا ستوده حمید در پی دارد)- فاطر/۱۵.

که از او در خاطر فرشتگان نگهبان هست از یادشان برده به زمین و اعضای بدنش می گوید:بدی های او را پوشانده و هیچ وقت آنها را آشکار نکنید. و فرمود هیچ شهری نیست که در آن مؤمنی توبه واقعی نموده مگر این که خدا به اهل آن رحمت فرماید و عذاب از آنان و از مردگانشان تا چهل روز بردارد و گناه چهل ساله مردگانشان را به خاطر فضیلتی که آن بنده نزد خدا دارد بیامرزد. و فرمود خدا به توبه بنده اش شادمان تر می شود از تشنه ای که به آب برسد و کسی که گم کرده خود را بیابد و مردی که صاحب فرزند نمی شود، دارای فرزند شود.عبارت سریع الرضا متضمن الطاف و عنایات و امیدواری زیادی است که درِ ناامیدی را بکلی می بندد، و کسی از این عنایات محروم نخواهد بود مگر کسی که در اثر زیادی گناهان ،قلبش تاریک وگرفتار شقاوت شده باشد .(نعوذ بالله من ذلک.)

اسم خدا را دوا و یادش را شفا معرفی فرموده است .دوا (دارو) چیزی است که برای خلاصی بیمار از رنج وبیماری او به کار می رود و نتیجه ای که از آن به دست می آید شفای کامل و بازگشت صحت وسلامتی است. به عبارت دیگر به دارو متوسل می شوند و آن را واسطهٔ جلب شفا و صحت قرار می دهند .در این بیان اسم خدا را دوا نامیده تا افراد متوجه شوند که راه خلاصی از بیماری های باطن (وبعضاً ظاهر)،توسل جستن به اسماء الله و آنها را واسطه قرار دادن است تا براثراین توجه کم کم ذکر و یاد او بر انسان

مستولی (چیره)گردد و به تدریج بیماری ها رفته و صحت بازگردد. و نیز از این بیان اهل دل می یابند که مقدم داشتن دوا اشاره به این است که جز از راه امتثال امر (اطاعت)اسماء و رفتن از طریق آنان، ذکر و یاد خدا چنان که باید حاصل نمی شود.و از غیر راه آنان رفتن، سبب هلاکت خواهد شد.

گفتن و تکرار بعضی اذکار به تعدادی که توسط معصومین تعیین شده اگر مناسب حاجت و طبق دستور دین و کتاب خدا و عترت رسول صلی الله علیه واله باشد آثار و برکات عجیبی برای رفع بیماری ، دفع خطر ، برآمدن حاجت، جلب خیر و دفع شر وبلکه برای هر حاجتی مترتب است(در کتب ادعیه دستورهای زیاد ،برای استفاده در مواقع نیازمندی، ذکر شده است.) در حدیثی است که فرمودند: خذ من القرآن ما شئت لما شئت [1].

البته شرط استجابت(چنانچه به مصلحت داعی باشد) داشتن اعتقاد قطعی و یقینی به آثارذکر و دعا است. و راز و سِر آن نیز تا حدی معلوم است؛ زیرا درد و درمان وحوادث وگرفتاری ها ومشکلات وآرامش وآسودگی خاطرهمه دردست اقتدار خداست .درد وگرفتاری آزمایش و مأمور تربیتی مؤمن است بعضی با دعا، نجات یافته و بعضی هم،

۱.از قرآن بگیر آنچه می‌خواهی برای آنچه می‌خواهی(اصول کافی،جلد۲،صفحه۶۲۳،ح۱۶.)

نه تنها از درد وگرفتاری نالان نیستند بلکه زبان حال و قالشان این است: فما ادری یا الهی ای الحالین احق بالشکر لک و ای الوقتین اولی بالحمد لک اوقت الصحه التی هناتنی فیها طیبات رزقک و نشطتنی بها لابتغاء مرضاتک و فضلک و قویتنی معها علی ما وفقتنی له من طاعتک ام وقت العله التی محصتنی بها و النعم التی اتحفتنی بها تحفیفاً لما ثقل به علی ظهری من الخطیئات و تطهیراً لما انغمست فیه من السیئات و تنبیهاً لتناول التوبه و تذکیراً لمحق الحوبه بقدیم النعمه و فی خلال ذالک ما کتب لی الکاتبان من زکی الاعمال ما لا قلب فکر فیه و لا لسان نطق به و لا جارحه تکلفته بل افضالا منک علی و احسانا من صنیعک[1].

۱.الهی نمی‌دانم کدام‌یک از دو حال سزاوارتر است برای سپاسگزاری و کدام‌یک از دو وقت اولی است به ستایش تو. آیا وقت تندرستی که در آن بر من روزی‌های پاکیزه‌ات را گوارا فرمودی و برای جستجوی خشنودی و فضیلت مرا نشاط بخشیدی و مرا توانا و مؤفق فرمودی با آن برای طاعتت یا وقت بیماری که مرا به‌واسطه آن خالص فرمودی و نعمت‌هایی که برای من تحفه فرستادی برای سبک ساختن دوش من از سنگینی گناه و تطهیر و پاک نمودن ازآنچه در آن فرورفته بودم از بدی‌ها و این‌که هشیار شوم برای توبه و یادآوری برای نابود کردن بدی‌ها به‌واسطه نعمت پیشینت و در خلال بیماری چه قدر فرشتگان نویسنده اعمال برای من خوبی نوشته‌اند که هیچ قلبی فکرش را نکرده و بر زبانی جاری نشده و عضوی در تهیه آن به‌زحمت نیفتاده بلکه فضل و احسان تو بر من بوده است(صحیفه سجادیه، دعای پانزدهم .)

گریه سلاح مؤمن وسرمایهٔ امید:

انسان اگر به عظمت نعمت های پروردگار توجه داشته باشد هرگز نمی تواند شکر کوچک ترین آن ها را آنگونه که باید بجا آورد و حقیقتاً خواهد یافت که غیر از امید سرمایهٔ دیگری ندارد؛ زیرا هر عمل خیری که انجام می دهد، ابزار و مدد و وسایلش از خداوند است و هرگز از انسان، کاری که شایسته تقدیم به پیشگاه پروردگار باشد برنمی آید. پس بهتراست که در این رابطه از بندگان مصطفی (برگزیده)و مرتضی(راضی شده) درس گرفته وضمن یادآوری نعمت ها وناتوانی انجام وظیفه، با احساس شرمساری واقرار به کوتاهی باتضرع ودعا وگریه وزاری دراصلاح خود بکوشیم.

دردعای شانزدهم صحیفهٔ سجادیه آمده است که: یا الهی لو بکیت الیک حتی تسقط اشفار عینی و انتحبت حتی ینقطع صوتی و قمت لک حتی تنتشر قدمای و رکعت لک حتی ینخلع صلبی و سجدت لک حتی تتفقاء حدقتای و اکلت تراب الارض طول عمری و شربت ماء الرماد آخر دهری و ذکرتک فی خلال ذالک حتی یکل لسانی ثم لم ارفع طرفی الی آفاق السماء استحیاء منک ما استوجبت بذلک محو سیئه من سیاتی، و ان کنت تغفر لی حین استوجب مغفرتک و تعفو عنی حین استحق عفوک فان ذالک غیر واجب لی باستحقاق و لا انا اهل له باستیجاب. اذ کان جزائی اول ما عصیتک النار. ای خدا اگر آنچنان به سوی تو بگریم تا مژه هایم بریزد و آنچنان بلند فریادزنم تا صدایم بریده

شود وآن قدر برپا بایستم تا قدم هایم ازهم جدا شود و رکوع کنم تا پشتم از جا کنده شود و سجده کنم تا چشم هایم بیرون افتد و طول عمرم خاک زمین بخورم و تا آخر روزگارم آب آمیخته به خاکستر بنوشم و تو را در این میان یاد کنم تا زبانم از کار افتد، پس بااحساس شرم وحیا از تو، سرم را بلند نکنم مستوجب محو(پاک شدن) یک بدی از بدی هایم نخواهم بود و اگر مرا بیامرزی ،چون سزاوار آمرزش گردم و از من عفو کنی، چون مستحق عفو تو شوم. من مستحق آن نبوده و از روی وجوب، اهلیت آن را نداشته ام زیرا در همان اولین مرتبه که تو را نافرمانی کردم جزا و مزدم آتش بود.

گریه ابزاری است که برای برانگیختن احساس و عاطفهٔ دیگران و جلب توجه و ابراز شدت نیاز و جلب و جذب کمک، بکار برده می شود. این تعبیر شیوا انسان را متوجه می‌کند که پیوسته و در تمام احوال باید متوجه همان حال ضعف و ناتوانی کودکی باشد که فقط با گریه، عاطفهٔ مادر را تحریک کرده و او را به خود متوجه می ساخت تا به او شیر دهد و ناراحتی و درد او را تسکین دهد. نه دستی برای گرفتن،نه پایی برای رفتن ونه زبانی برای گفتن و نه وسیله ای برای عرض حال، جز گریه داشت. قرآن هم در آیاتی مؤمنین را به همین حال گریه می ستاید(آیه ۱۰۹ سوره اسراء.)

شرح مختصری درباره بعضی از جملات این دعاء شریف پایان یافت، درحالی که آنچه ندانستم زیاد وبسیاری از آنچه

را هم که خدای سبحان و اولیائش صلوات الله علیهم اجمعین در فهم آن بر من منت گذاشتند نتوانستم به رشتهٔ تحریر درآوردم؛ زیرا:

اخاف علیک من نفسی و غیری

و منک و من زمانک و المکان

قال امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام:من طال لسانه و حسن بیانه فلیترک التحدث بغرائب ما سمع فان الحسد لحسن ما یظهر منه یحمل اکثر الناس علی تکذیبه و من عرف اسرار الامور الالهیه فلیترک الخوض فیها و الاحملتهم المنافسه علی تکفیره.[1] امید است مقبول اولیاء خدا و صلحاء از پیروانشان افتد و از دعای خیر فراموشم نفرمایند.

ابوتراب هدائی

۱.نهج‌البلاغه،کلمات قصار،حکمت۴۸۸،حکم۸۵۸.

اکنون که به حمدلله این شرح مختصر بر حسب اقتضاء پایان یافت. لازم است از مرد باصفا و باوفای ثابت در طریق محبت علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام از لحاظ قدردانی نامی برده شود که خوانندگان این دعا چنان که با نام راوی آن آشناهستند با مقامش نیز اندکی آشنا شوند.

کمیل ابن زیاد در شمار خواص اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و از راویان احادیث اسرارآمیز است. این مرد بزرگوار را اهل سنت نیز تأییدکرده اند و در جلد نهم الغدیر نقل شده که ابن ابی الحدید در شرح نهج‌البلاغه ذیل نامه ای که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به او نوشته (وقتی عامل و مأمور بوده)چنین می نویسد:

هو کمیل بن زیاد بن بهیل بن هیثم ... من صحابه علی و شیعته و خاصته و قتله الحجاج علی المذهب فیمن قتل من الشیعه[1] در جلد هشتم بحار (چاپ کمپانی ص ۱۸۴) می نویسد :امیرالمؤمنین علیه‌السلام منشی (کاتب) خود عبیدالله ابن ابی رافع را خواست و دستور داد ده نفر از ثقات(معتمد) اصحاب مرا نزد من بیاور (ادخل علی عشره من ثقاتی) عبیدالله عرض کرد آنها را نام ببر برای من یا امیرالمؤمنین .حضرت فرمود: درخاطرت نگه دار: اصبغ بن نباته، ابی الطفیل عامر بن و اثله کنانی، زرین حبیش اسدی،

۱.او کمیل پسر زیاد ... از صحابه علی علیه‌السلام و شیعه خاص (از خواص و محرم‌های) او بود حجاج برای(مذهب) ضمن شیعیان دیگر او را کشت.

جویره بن مسهر العبدی، حندف بن زهیر اسدی، حارثه بن مضراب همدانی، حارث بن اعور همدانی، چراغهای نخع، علقمه بن فیس، کمیل ابن زیاد و عمیر بن زراره(و چون حاضر شدند آنها را شاهد گرفت بر اعلامیه و نام هایی که دستور داد و املا فرمود تا منشی نوشت منظور از نقل این قسمت این است که سه نفر از این ده نفر را به نام مصابیح، چراغ ها، نامید و این نشان عظمت مقام آنها است.)

شرح حال هر یک از آنان در کتب رجال هست مخصوصاً درباره بعضی از اینها در جلد۴۲ بحار چاپ جدید باب ۱۲۴ مطالبی است که کاشف از عظمت مقام آنان است . مرحوم مامقانی در کتاب رجالش از ذهبی نقل می‌کند که: کمیل ازحضرت علی علیه السلام و غیر او روایت کرده و با علی علیه‌السلام در صفین حاضر بوده و او شخصی شریف و مطاع وثقه و عابد در تشیع و قلیل الحدیث (یعنی کم روایت) بود. کمیل از راویانی است که حدیث از اوکم به ما رسیده اما آنچه هست ،معرف عظمت مقام و معرفت او نسبت به مقام ولایت است. از جمله حدیثی است که به نام (وصیت و سفارش علی به کمیل) رسیده که ترجمه آن نقل می شود و مقام کمیل را نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام نشان می دهد (این حدیث متضمن اسرار زیادی است که اهلش با آن ها آشناهستند.)

در جلد دوم سفینه البحار از ارشاد القلوب نقل می‌کند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام شبی از مسجد کوفه بیرون آمده و در حالی که یک چهارم از شب گذشته بود بسوی خانه می رفت و کمیل که از خیار(برگزیدگان) و نیکان شیعه و دوستان او بود در خدمتش بود. در راه به در خانه مردی رسید که در آن وقت مشغول قرائت قرآن بود، و این آیه را (امن هو قانت آناء اللیل الخ) با صوتی سوزناک و حزن آور تلاوت می کرد. کمیل خیلی خوشش آمد اما حرفی نزد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام رو به او کرد و فرمود ای کمیل سرو صدای این مرد تو را به شگفت نیاورد، این مرد اهل آتش است بعد تو را خبر خواهم داد. کمیل متحیر شد از این که امام از باطن او خبر داد و آن مرد را نیز اهل آتش معرفی کرد با آن که مشغول قرائت قرآن بوده و حال خوشی داشت. از این قضیه مدتی طولانی گذشت تا کار خوارج به آن جا کشید که امیرالمؤمنین علیه‌السلام با آنها جنگید درحالی که آنها حافظ قرآن بودند. آن روز کمیل پیش روی امیرالمؤمنین علیه‌السلام ایستاده بود در حالی که شمشیر در دستش بود و از آن خون می چکید و سرهای آن کافران فاجر،روی زمین حلقه وار افتاده بود. امیرالمؤمنین علیه‌السلام ،نوک شمشیر را روی سری از آن سرها گذاشت و فرمود: ای کمیل (امن هو قانت آناء اللیل الایه) یعنی این همان شخصی است که آن شب قرآن می خواند و تو از حال او خوشت آمد. کمیل پاهای حضرت را بوسیده و استغفار کرد. معلوم می شود

روی گرداندن از مقام ولایت راه دوزخ است اگر چه ظاهراً به رنگ دین و زهد و عبادت آراسته باشد.تأیید این معنی در آیات و روایات بسیاری آمده است. خدای سبحانه و تعالی ما را در طریق ولایت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و اوصیائش صلوات الله علیهم اجمعین، پا برجا و مصون از لغزش نگاه دارد.

این حدیث که ذیل عنوان وصیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به کمیل ثبت شده در تحف العقول و جلد هفدهم بحار و جلد دوم دار السلام مرحوم حاج میرزا حسین نوری (چاپ دوم) از بشاره المصطفی آمده است.

رجال سند منتهی می شود به سعید بن زید بن ارطاه که گفت کمیل را ملاقات کردم و از او از فضل امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه‌السلام پرسیدم .گفت آیا تو را خبر ندهم به وصیتی (سفارشی)که روزی به من فرمود که آن بهتر است برای تو از دنیا و آنچه در آن است گفتم: آری گفت علی علیه‌السلام به من فرمود:

ای کمیل! هر روز نام خدا (بسم الله و لاحول و لاقوه الا با لله. [1]) را ببر و توکل کن به خدا و ما را یاد کن و نام ما را ببر و

۱.ممکن است مراد بسم‌الله و لاحول و لا قوه الا بالله باشد در وقت گفتن و لاحول و لا قوه الا بالله جمله معترضه باشد برای تذکر این‌که حول و قوه جز برای خدا نیست تا در پناه بردن به آن‌ها شائبه استقلالی در ذهن کسی نیاید.

صلوات بر ما بفرست، و پناه ببر به خدا و به ما و به واسطه این پناه بردن(استعاذه) ،از خود و هر چه مورد عنایت تو است دفع بلا کن که شر آن روز از تو دور خواهد شد .(از بدیها مصون می مانی)

ای کمیل! همانا خدا رسولش را ادب آموخت و رسول الله صلی الله علیه واله مرا تربیت فرمود(آداب دین آموخت) و من مؤمنین را ادب (کمال) می آموزم و ادب را به مکرمین به ارث می دهم[1].

ای کمیل! علمی نیست مگر آن که من آن را افتتاح می کنم و راز و سری نیست مگر آن که قائم ما،آن را به پایان می برد. (یختمه)

ای کمیل! «ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم.»

ای کمیل! از کسی غیر از ما درخواست نداشته باش تا از ما باشی.

ای کمیل! هیچ حرکتی نیست مگر این که تو در آن نیازمند و محتاج معرفت هستی (باید آشنا وعارف به آن باشی که برای چیست.)

۱.اوصاف مکرمین در سوره معارج آمده که در پایان فرموده «**اولئک فی جنات مکرمون**» و در ارث دادن به این گروه نکات ظریفی است که دقت نیاز دارد.

ای کمیل! چون خواستی طعام بخوری خدا را نام ببر (بسم الله الذی لایضر مع اسمه شیء.) که آن شفاء از همه دردها و بدی ها است.

ای کمیل! چون خواستی غذا بخوری به دیگران نیز بخوران و بر آن بخل نورز زیرا تو مردم را روزی نمی دهی و خدا تو را ثواب بزرگ عنایت فرماید.

ای کمیل! اخلاق خود را نیکو کن و با همنشینت خوشرو باش و با خدمتگزاران تندی نکن[1] چون به غذا خوردن مشغولی طول بده تا کسی که با تو هم غذاست به قدر کفایت غذا بخورد و غیر خودت را نیز از آن بهره بده.

ای کمیل! چون از غذا فارغ شدی حمد خدا بگو در آن چه تو را روزی داده و صدایت را به حمد گفتن بلند کن تا دیگران نیز بگویند و اجر تو زیاد شود.

ای کمیل! شکمت را از غذا سنگین مکن برای آب جایی و برای هوا گردشگاهی بگذار.

ای کمیل! تمام غذایت را نخور زیرا رسول الله غذایش را تا آخر نمی خورد.

ای کمیل!دست از خوراک برندار مگر آن که هنوز اشتها داشته باشی و چون چنین کنی غذا بر تو گوارا شود .

---

۱. نسخه بدل (لاتفهم)دارد یعنی به خادمت تهمت نزن .

ای کمیل! تندرستی از کم خوردن غذا و کم نوشیدن آب است.

ای کمیل! برکت در مال به سبب دادن زکوه و مواسات با مؤمنین و پیوستن (صله) با خویشان نزدیک است و آنها نزدیکان (اقرباء) [1]ما هستند.

ای کمیل! به اقارب و خویشان مؤمنت بیشتر از مؤمنین دیگر عطا کن و با آنها مهربان تر باش و بیشتر رسیدگی کن و به مساکین صدقه بده.

ای کمیل! سائل را رد نکن اگر چه به یک خرما باشدیا اندکی انگور.

ای کمیل! صدقه نزد خدا رشد می‌کند(زیاد می شود.)

ای کمیل! خوش خلقی مؤمن از تواضع و فروتنی او است. زیبندگی او عطوفت و مهرورزی او و شرف او شفقت او است. عزت او ترک قال و قیل (با هر کس سر به سر گذاشتن)است. از مراء (بحث های نابجای بی اثر) سخت

---

۱. ممکن است مراد خویشان و فرزندانشان باشند و یا مؤمنینی که تحت فرمانشان هستند که این جماعت نیز اقرباء آنان بلکه عزیزانشان هستند تا آنجا که اگر معصیتی هم از آنان سر زند از عملشان اظهار بی زاری می‌کنند نه از خودشان (فان عصوک فقل انی بریء مما تعلمون - و اگر تو را نافرمانی کردند، بگو: بدون تردید من از آنچه انجام می‌دهید، بیزارم. سوره شعراء /۲۱۶.)

بپرهیز؛ زیرا افراد کم خرد را بر خود چیره می کنی و برادری را فاسد می نمایی.

وقتی برای خدا با کسی مجادله می کنی آنان راکه شبیه عقلا هستند(اندکی فهم دارند) مورد خطاب قرار نده.

ای کمیل! آنها در [1]هر حال سفیه و کم خردهستند هم چنان که خدای تعالی فرمود:« الا انهم هم السفهاء و لکن لایعلمون. »[2]

ای کمیل! در هر جمعیتی (قومی) صنفی بالاتر و برتر از دیگرشان هست. بپرهیز از این که با افراد پست آنها مناظره کنی و اگر سخنی ناروا به تو گفتند تحمل کن (پاسخ نده) و از کسانی باش که خدای تعالی چنین وصفشان فرمود: «واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما.»[3]

ای کمیل! در هر حال حق بگو و پشتیبان متقین باش[4] و از مردمان فاسق (که خارج از دستور دین رفتار می کنند)دوری کن.

ای کمیل! از منافقین کناره گیر و با خیانتکاران همدم نشو و حذر کن از این که در درگاه ظالمین راه یابی و با آنها در آمیزی

۱.مراد کسانی هستند که از مقام ولایت اعراض کرده‌اند.

۲.آن‌ها کم خردانند لکن خود نمی دانند-بقره/۱۳.

۳.چون مورد خطاب نادانان قرار گیرند پاسخشان را به مسالمت دهند-فرقان/۶۳.

۴.در بحار و واد المتقین است یعنی دوستشان داشته باش.

و چیزی به دست آوری و بپرهیز از این که آنها را بزرگ نشان دهی (تعظمهم) ونسخه ای تطیعهم است یعنی اطاعتشان نکن یا در مجالسشان حاضر نشو در آن چه موجب خشم خدا بر تو خواهد شد.

ای کمیل! اگر ناچار شدی به رفتن نزد آنان، مداومت به ذکر خدا داشته باش و بر او توکل کن و از شر آن ها به خدا پناه ببر و سر خود را به زیر انداز از نگاه کردن به آنها (و اطرق عنهم) و کارهایشان را در دلت انکار کن (بد بدان) و خدا را بلند و باعظمت یاد کن که آنها بشنوند و از تو بترسند[1] و از شرشان ایمن باشی.

ای کمیل! همانا محبوب ترین چیزی که بندگان ،پس از اقرار به خدا واولیائش از فرمانش امتثال می کنند تجمل وتعفف و اصطبار است(خود را آبرومند و عفیف و شکیبا نگه داشتن) ای کمیل باکی نیست از این که راز تو را کسی نداند.

ای کمیل! ناداری و ناچاریت را به مردم نشان نده و بر آن برای خدا صبر کن تا به راز پوشی شناخته شوی.

ای کمیل! برادر تو کیست[2]؟ برادر تو کسی است که تو را در سختی وانگذارد و اگر گرفتار شوی از تو کناره گیری نکند ،و

---

۱. در بحار فانک بها توید یعنی به‌واسطه آن کار یاری می‌شوی.

۲.در بحار این اضافه هست لاباس ان تعلم اخاک سرک ـ باکی نیست که برادر تو را از رازت آگاه کنی ـ برادرت کیست؟ و نسخه تحف العقول نیز چنین است.

چون از او چیزی بخواهی با تو فریب کاری نکند و اگر ناراحت باشی تو را وانگذارد وتو را برای رفع آن آگاه کند که اگر درکاری به انحراف رفتی راهنمایی ات کند. مؤمن آینه مؤمن است؛ زیرا آنچه را که باید به اونشان داده و راه ناراحتی را بر او بسته و به نیکوییش می کشاند.

ای کمیل! مؤمنین برادرند و هیچ چیز نزد مؤمن، بر برادرش مقدم نیست.

ای کمیل! اگر برادردینی ات را دوست نداری برادرش نیستی.

ای کمیل! مؤمن کسی است که گفتارش گفتار ما باشد؛ پس هر که از ما تخلف کند درباره ما تقصیر کرده و آن که از ما باز ماند به ما نخواهد پیوست (لم یلحق بنا) و آنکه با ما نباشد در طبقه زیرین آتش است.

ای کمیل!آن را که رازی در سینه هست از او می تراود (کل مصدور ینفث)پس از هر کس چنین تراوشی درباره ما یافتی آن را بپوشان مبادا آن را آشکار کنی که دربرابر آن برای تو توبه نیست و چون توبه نباشد بازگشت به دوزخ است.

ای کمیل! افشاء سر آل محمد علیهم السلام را خدا نمی پذیرد و دیگران هم آن را تحمل نمی‌کند.

ای کمیل! آنچه به تو از معارف ما گفتند به هرکس نگو مگر به مؤمن موافق(مؤمنی که ازمااست ومنافق نیست.)

ای کمیل!از روایات ما به کفار نیاموزید که بر آن بیفزایند واز طرف شما آن ها را بیان کنند تا روزی مورد عقوبت قرار گیرید.

ای کمیل! برای گذشتگان از شما بازگشتی و برای ما غلبه ای است.

ای کمیل! به زودی خدا خیر و نیکی اول و آخر(دنیا و آخرت) را برای شما جمع خواهد کرد.

ای کمیل! شما از دشمنانتان بهره مند می شوید، خوشحالید چنان که آنان خوشحالند، می خورید و می آشامید چنان که آنها نیز چنین هستند و ممکن است شما بر آنان غالب شوید، که والله با کراهت خاطرشان همراه است. لکن خدای عز و جل ناصر و یار شما و خوار کننده آنها است و چون دوران و هنگام شما رسیده و سرپرستتان ظاهر شد، آن ها در موقعیت شما نخواهند بود و در جایی که هستید وارد نخواهند شد در خانه های شما را هم نخواهند کوبید(و لم یقرعوا ابوابکم) و به نعمتهای شما نخواهند رسید، در حالی که آنچه بطلبند نخواهند یافت، و به خواری کشته خواهند شد.[1]

ای کمیل! بر آن روزگار و هر نعمتی حمد خدا و مؤمنین گوی.

---

۱. اشاره است به ظهور دولت حقه که حکم به باطن.

ای کمیل! هنگام هر سختی بگو :لاحول و لاقوه الا بالله العلی العظیم، که از تو کفایت خواهد شد و برای هر نعمت بگو :الحمدلله، تا برای تو زیاد شود. و چون روزی بر تو تنگ شود استغفار کن وسعت خواهی یافت.

ای کمیل! آنگاه که شیطان در سینه ات وسوسه کند بگو: اعوذ بالله القوی من الشیطان الغوی و اعوذ بمحمد الرضی من شر ما قدر و قضی و اعوذ بإله الناس من شر الجنه و الناس و صلی الله علی محمد و آله اجمعین، سختی و شدت ابلیس و شیاطینی که با او هستند از تو بازداشته خواهد شد اگر چه همه مانند او ابلیس باشند (در نسخه اعوذ باله الطیبین است.)

ای کمیل! برای آنها (ابلیس و یارانش)فریب کاری ها و فراخوان گوناگون و رنگ آمیزی ها و وسوسه ها و اشتباه کاری ها و تکبر است(خیلاء) بر هر کسی به اندازه ظرفیت در طاعت و معصیت(که بر حسب همان بر او استیلاء،تسلط، یافته) غالب می گردند[1].

ای کمیل! دشمنی دشمن تر وزیانکاری ضرر زننده تر از آنها بر تو نیست، آنگاه که در عذاب دردناک به زانو در آمدند شراره اش بر آنها کم نخواهدبود و در آن همیشه جاویدند.

۱.راه‌های فریبکاری نمایانده شده و این رنگ‌آمیزی‌ها همیشه بوده و اکنون نیز هست راه سلامت ماندن در پناه خدا و رسول و عترت او رفتن است.

ای کمیل! خشم خدا محیط است بر آنها که خود را در پناهگاه نام خدا و رسول و جایگاه های محکم و پناهگاه هایش نکشاند. و صلی الله علی نبیه و آله و سلم.

ای کمیل! آنها تو را با خواسته های نفسانی خود فریب می دهند اگر نپذیرفتی با تو مکر می کنند و از راهی که می پسندی آمده و شهوات و خواستها و آرزوهای تو را در نظرت زینت می دهند ،و تو را به فراموشی کشانیده امر و نهیت می کنند و خوش گمانی به خدا را بدون عمل در نظرت جلوه می دهند تا گرفتار امیدواری کاذب شده ومغرور و فریفته شده وآنگاه گرفتار معصیت و نافرمانی خدا شوی و جزاء عاصی ،آتش پر شراره است (الشیطان سول لهم و املی لهم-شیطان برای آن ها زینت داده و به آرزوهای دور و دراز گرفتارشان کرد.)

ای کمیل! گفتار خدای تعالی را نگهدار وحفظ کن.

ای کمیل! متوجه گفتار خدای تعالی باش که به ابلیس فرمود که: و اجلب علیهم بخیلک و رجلک و شارکهم فی الاموال و الاولاد و عدهم و ما یعدهم الشیطان الا غروراً.[1] ای کمیل! ابلیس خودش بدون اذن خدا وعده نمی دهد بلکه با امداد از پروردگارش وعده می دهد تا آنها را به معصیت وا دارد و وهلاکشان کنند.

۱.حمله کن بر آن‌ها با سوار و پیاده‌ات و در اموال و اولادشان شریک شود و وعده‌شان بده و شیطان وعده نمی‌دهد مگر فریب –اسراء/۵۴.

ای کمیل! او (ابلیس و یارانش) با ظرافت های بازدارنده نزد تو آمده و تو را به کارهایی که می داند با آن مأنوسی و آن ها را وا نمی گذاری وا می دارد تا تو چنان می پنداری که او فرشته ای است کریم اما جز این نیست که او شیطان رجیم است.چون به آن اعمال به ظاهر آراسته آرامش خاطر یافتی تو را بر گناهان بزرگ و هلاک کننده وا می دارد که در آنها نجات و رهایی نیست.

ای کمیل! برای او دامهایی است که آن را می گستراند، بپرهیز از اینکه در آنها بیفتی.

ای کمیل! همانا زمین پر است از دامهای شیاطین و از آن نجات نمی یابد مگر آنکس که به ما بپیوندد (تشبث بنا ودر نسخهٔ دیگر ثبت است یعنی با ما ثابت بماند)و محققاً خدا به تو فرموده که از آن نجات نمی یابد مگر بندگانش و منظور از بندگانش دوستان ماهستند.

ای کمیل! و این گفتار خدای عز و جل است «ان عبادی لیس لک علیهم سلطان.» [1] **و گفتار اوست که فرمود:«انما سلطانه علی الذین یتولونه و الذین هم به مشرکون.»** [2] **ای کمیل! با تمسک به ولایت ما خود را از اینکه شیطان در مال**

۱.همانا تو را بر بندگان (خاص) من تسلط نیست- اسراء/۶۵.

۲.همانا تسلط او بر کسانی است که ولایت او را می‌پذیرند و آنان که به سبب او شرک می آورند-نحل/۱۰۰.

و فرزندانت شریک شود رها کن(زیرا او به این کارمأموریت یافته است.) [1]

ای کمیل! فریفته و مغرور نشو به گروهی که نماز طولانی بجا آورده و روزه مداوم گرفته و صدقه می دهند و پندارند که آنها موفق هستند.

ای کمیل! به خدا سوگند من خودم از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: شیطان گروهی را به انجام فواحش چون زنا و شراب خواری و ربا و مانند اینها وا داشته ، سپس عبادت های سخت و خشوع و رکوع و سجود را در نظرشان جلوه داده تا آن ها را محبوب قرار داده و پس از آن (از راه فریب)آنها را به ولایت و دوستی پیشوایانی که به آتش دعوت می کنند وا می دارد. این ها در روز قیامت یاری نخواهند شد.

ای کمیل! همانا ایمان، مستقر و مستودع (ثابت و عاریه) است بپرهیز از اینکه از آنان باشی که ایمانشان عاریه است.

ای کمیل! زمانی ایمانت ثابت و مستقر باشد که ملازم راه و صراط واضح و روشنی باشی که تو را به انحراف نکشاند و از

۱.شرکت در اموال تهیه آن است از حرام، و شرکت اولاد مراعات موازین دین ننمودن شیطان اول در مال شرکت می‌کند تا فرزند از لقمه حرام ساخته شود و تصرفش در او آسان باشد.

راه راست بیرونت نبرد، همان راهی که تو را بر آن واداشتیم و راهنمایی کردیم.

ای کمیل! در واجبات رخصت و در نوافل سخت گیری نیست.

ای کمیل! خدا از تو نمی پرسد مگر از واجبات. اینکه به نافله ها اقدام می کنیم، برای کاهش هول های بزرگ و سختی های قیامت است (للاهوال العظام و الطامه یوم المقام.)

ای کمیل! همانا واجب های خدای تعالی بزرگتر از آن است که این فرائض و نوافل و همه اعمال صالح شایسته آن را تدارک نماید.لکن هر کس عمل نیکی انجام دهد برای خودش انجام داده است.

ای کمیل!گناهت بیش از حسنات و غفلتت بیش از هشیاری است و نعمت خدا بر تو بیش از همه اعمال تو است.

ای کمیل! هیچ وقت ازشمول نعمت خدا و عافیت اوبیرون نیستی، پس هیچ وقت ودر هر حال از تحمید و تمجید و تقدیس و شکر و یاد او غافل نشو.

ای کمیل! از کسانی نباش که خدا درباره آن ها فرمود: « نسو الله فانسیهم انفسهم - خدا را فراموش کردند خدا هم خودشان را از خاطر خودشان برد» و آنها را به فسق نسبت

داد « اولئک هم الفاسقون - آنها کسانی هستند که از دستور خارج شدند.»

ای کمیل! ایمان واقعی این نیست که نماز بخوانی و روزه بگیری و صدقه بدهی، بلکه این است که نمازرا با قلبی پاک برپاداشته و عملی که مرضی خداست و با خشوع و جدیت دائم انجام شود.

ای کمیل! هنگام رکوع و سجود وسایر اعمال، ظاهر و باطن خود را به خشوع و تضرع و آرامش و طمأنینه وادار تا وظیفه ات را در همهٔ قسمت های نمازت کامل کنی(حتی تستوفی الی ما تأتی به فی جمیع صلواتک.)

ای کمیل! ببین برای چه کسی وبرای چه نماز می خوانی که اگر درآمدت از راه حلال نباشد قبول نیست.

ای کمیل! زبان از قلبت فرمان گرفته و قلب به واسطه ورودی ها پایدار است. ببین قلب و جسمت را از چه تغذیه می کنی؟ اگر از حلال نباشد خدا تسبیح و شکرت را قبول نمی‌کند.

ای کمیل!بفهم و بدان ما به هیچ مخلوقی از مخلوقات اجازه ادا نکردن امانت را نمی دهیم واگر کسی از من رخصتی(اجازه) نقل کند باطل و او گنهکار و جزایش به سبب دروغ بستن به ما آتش است .سوگند می خورم که شنیدم رسول خداصلی الله علیه واله چند مرتبه پیش از وفاتش

مکرر به من فرمودند: ای اباالحسن امانت را به سوی نیکوکار و بدکار، کم یا زیاد حتی در نخ و سوزن ادا کن.

ای کمیل! غزوه (جهاد) نیست مگر با امام عادل و نقلی از شریعت نیست مگر با امام فاضل.

ای کمیل! مرا خبر ده که اگر خدا در زمین پیامبری نفرستد و مؤمنی ادعای پرهیزکاری و تقوی کند، آیا در اعمالش خطا کرده یا صواب؟ مخطی است یا مصیب(عملش درست است یا غلط) آری به خدا سوگند خطا کار است مگر آنکه خدای عز و جل او را منصوب فرموده و اهل آن کار قرارش داده باشد.

ای کمیل! دین برای خداست. گول حرفهای این امت فریب خورده را نخور؛ زیرابعدازهدایت و بعد از آنکه ظاهراً ولایت را قبول کرده بود گمراه شد.

ای کمیل!دین برای خداست پس خدا دعوت به آن را از کسی نمی پذیرد مگر رسول یا وصی باشد.

ای کمیل! نبوت و رسالت و امامت دربرگزیدکان خدااست و بعد ازآن ها دراختیار کسانی نیست مگر اینکه خلافت را با زور وستم به خود اختصاص داده که البته گمراه و متجاوزهستند« و ما بعد ذلک الا متولین و متغلبین و ضالین و معتدین.»

ای کمیل! نصاری و یهود خدا را معطل و از کار باز مانده ندانسته و موسی و عیسی را انکار نکردند لکن ازخود نظر داده ودین خدا را تحریف کرده و بی دین شدند، پس مورد لعن و دشمنی قرار گرفتند و توبه نکرده واز گناه خود باز نگشتند.

ای کمیل! پدر ما آدم فرزند یهودی و نصرانی به وجود نیاورد. فرزند او (قابیل) مسلمان بود اما به آنچه بر او واجب بود که آن را اداکند قیام نکرد تا آنکه خدا قربانی او را قبول نکرده و از برادرش قبول کرد. پس درباره اش حسد ورزیده و او را کشت و جایگاهش درآتش است (فلق قسمت زیرین آتش است که حرارت جهنم از بخار آن است.)

ای کمیل! به خدا سوگند آنان که اهل تقوی و اهل احسان هستند مائیم.« الذین اتقوا و الذین هم محسنون.» [1]

ای کمیل!همانا خدای عزوجل کریم و حلیم و عظیم و رحیم است. ما را هدایت و به خلافت خودمعرفی فرمود و مردمان را تحت فرمان خلافت ما واداشت. ما بدون اختلاف و بدون نفاق آن را به کار بردیم و بی آنکه تکذیبی در میان آید آن را تصدیق نموده و بدون شک و تردید آن را پذیرفتیم. سوگند به خدا شیاطین به ما راه نداشته که با آن ها رابطه داشته و آنها هم به ما الهام کنند چنانکه خدای تعالی گروهی را در

---

۱. خداوند باکسانی است که تقواپیشه کرده‌اند، و کسانی که نیکوکارند-نحل/۱۲۸.

کتابش چنین یاد فرمود :« شَيَاطِينَ الإِنْسِ وَالجِن يوحِي بَعْضهمْ إِلىَ بَعْض زخْرفَ القَوْلِ غرورًا.» [1]

ای کمیل! وای بر آنان «فسوف یلقون غیا.» [2] **(غی چاهی است در دوزخ) به زودی با سرگردانی و ضلالت آن را ملاقات خواهند کرد.**

ای کمیل! سوگند به خدا من اهل تعریف وتمجید دیگران نیستم تا اطاعتم کنند و منت گذار نیستم که برای خودم نام فرماندهی مسلمین انتخاب کنم تا مرا با آن نام بخوانند.

ای کمیل! ما ثقل اصغریم و قران ثقل اکبر (اشاره به حدیث نبوی است انی تارک فیکم الثقلین ...) محققاً رسول الله صلی الله علیه و آله آنها را که غصب خلافت کردند هفت روز مراقبت فرمود به گونه ای که هیچ کس تخلف نکرد (همه حاضر بودند) و بر منبر رفت و خدا را حمد و ثنا گفت و فرمود: ای مردم (معاشر الناس)من از طرف پروردگارم سخن می گویم نه ازجانب خودم ،کسی که مرا تصدیق کند ثوابش بهشت و کسی که مرا تکذیب کند خدا را تکذیب کرده و آن که خدا را تکذیب کند جایگاهش آتش خواهد بود. سپس مرا صدا زد من بالا رفتم (بر منبر) و مرا پایین تر

۱.از شیطان‌های انس و جن دشمنی در مقابل برانگیختیم که آن‌ها برخی با برخی دیگر برای اغفال مؤمنان سخنان آراسته ظاهرفریب اظهار کنند-انعام/۱۱۲.

۲.به‌زودی کیفر گمراهی را خواهند دید-مریم/۵۹.

از خودش نگه داشت که سر من به موازات سینه(فرورفتگی گلو) او بود. و حسن و حسین از راست و چپش. سپس فرمود: ای مردم! جبرئیل مرا از طرف خدای تعالی که پروردگار من و شما است امر کرد تا به شما اعلام کنم که قرآن ثقل اکبر است و این وصی من و دو فرزندم و آنان که پس از آن ها از صلبشان هستند ثقل اصغرند. ثقل اکبر برای ثقل اصغر گواهی می دهد و ثقل اصغر برای ثقل اکبر، هر یک از این دو همراه و ملازم دیگری است.هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر خدا وارد شوند و خدا میان آنان و بندگان حکم فرماید.

ای کمیل! اکنون که ما چنین هستیم پس برای چه بر ما مقدم شد آن که شد و کنار رفت آن که رفت؟

ای کمیل! پیامبر صلی الله علیه واله به آنها ابلاغ رسالت کرد و نصیحتشان فرمود لکن ناصحین را دوست نمی دارند« و لکن لایحبون الناصحین.»[1]

ای کمیل! پیامبر صلی الله علیه واله سخنی گفت که مهاجرین و انصار آن را زیاد بازگو کردند. بعد از نماز عصر نیمه ماه رمضان در حالی که برپا ایستاده بود از بالای منبرش فرمود: علی و دو فرزندم (حسن و حسین) طیبین هستند و من از آنها و آنها بعدازمادرشان ازپاکیزگان هستند و

۱.لیکن شما (از جهل و غرور) ناصحان را دوست نمی‌دارید-اعراف/۷۹.

آنهاهستند سفینه(کشتی)که هر کس در آن آمد نجات یافته وبهشتی است وآنکه دورشد هلاک شده در آتش شعله ور است.

ای کمیل! فضیلت به دست خداست به هر کس بخواهد می دهد و خدا صاحب فضل بزرگ است.

ای کمیل! برای چه به ما حسد می برند در حالی که خدا ما را قبل از آن که اینها ما را بشناسند آفریده، آیا چنان می بینی که حسدشان ما را از پروردگارمان جداکند؟

ای کمیل! آن که داخل بهشت نشود؛ مژده بده به عذاب دردناک و رسوایی پاینده و زنجیرهای طولانی و پاره های آتش و همسان بودن با شیطان، آشامیدنی اش صدید(چرک)، لباسش آهن، خزنه اش تندخو(مأموران جهنم)،آتشش با التهاب، درهایش بسته است. جهنمیان ندا می کنند جواب داده نمی شوند، و استغاثه می کنند و بر آنها رحم نمی کنند ،درخواست آن ها این است« يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ.»[1]

۱.و فریاد می‌زنند: ای مالکِ (دوزخ! بگو) پروردگارت ما را بمیراند (تا از این عذاب نجات یابیم). (مالک) می‌گوید: یقیناً شما ماندنی هستید به‌راستی ما حق را برای شما آوردیم، ولی بیشتر شما حق را خوش نداشتید-زخرف/۷۷و۷۸.

ای کمیل! سوگند به خدا ما حقی هستیم که خدا فرمود اگر حق پیرو هواهای آنان باشد آسمانها و زمین فاسد شوند«و لو اتبع الحق اهوائهم لفسدت السموات و الارض.»[1]

ای کمیل! سپس خدا را می خوانند پس از آن که احقابی (زمان طولانی)در عذاب مانده اند در حالی که برای ما آسانی قرار داده پاسخ می شنوند «اخسئوا و لاتکلمون.» [2]

ای کمیل! در این حال از بازگشت نا امید شده و حسرت آن ها سخت تر وبیشترشده و به هلاکت و درنگ در عذاب یقین می کنند«جزاء بما کسبوا.»

ای کمیل!من خدا را بر توفیقی که به من و به مؤمنین داده در هر حال حمد می کنم.

ای کمیل! بسیاری از دنیای پشت کنندۀ ناپایداربهره مند شدند ، تو بفهم و از آخرت ثابت و پایدار بهره مند شو. ای کمیل! بازگشت همه به آخرت است. آن که به آخرت راغب باشد برای او ثواب خدای عزوجل ودرجات بلند بهشتی است که آن را به ارث نمی برد مگرآنکه متقی باشد.

ای کمیل! اکنون اگر می خواهی برخیز.

---

۱. و اگر حق تابع هوای نفس آنان شود همانا آسمان‌ها و زمین و هر که در آن‌هاست فاسد خواهد شد.-مؤمنون/۷۱.

۲.دور شوید و با من سخن نگویید-مؤمنون/۱۰۸.

بسم الله الرحمن الرحیم

دعای کمیل و سند آن به صورت منظوم اثر طبع ابوتراب هدائی

روایت کرد بن طاووس علام — حدیثی از کمیل نیک فرجام
که با افرادی از یاران مسعود — حضور حضرت مولا علی بود
یکی گفت آنچه در ذکر کریم است — که(فیها یفرق امر حکیم) است
بیان فرما چه باشد معنی آن — بگفتا هست نیمه ماه شعبان
در این شب می‌شود ارزاق تقسیم — به اهلش می‌رسد بی وحشت و بیم
در این شب هر کسی از اهل ادراک — دعای خضر خواند با دلی پاک
دهد پاسخ خدایش در تقاضا — ز هر خیری که دارد او تمنا
به شب شد آن مرید نیک آداب — حضور حضرت مولا شرفیاب
تقاضای دعای خضر بنمود — که تسلیم بیانات علی بود
عنایت کرد مولا و آن دعا را — بر او منت نهاد و کرد املا
به نام آن مرید پاک حیدر — بماند و کرد دل‌ها را منور
کنون روشن دلان نیک فرجام — از آن گیرند در هر جمعه الهام
چنین در خاطر این بنده افتاد — که گردد در لباس نظم انشاد
به این امید کز عبدش پذیرد — مرا هم چون کمیلش دست گیرد
رهاند از پریشانی دل من — کند حل از عنایت مشکل من
از آن نامی که رحمان و رحیم است — خطاپوش و گنه بخش و کریم است
مدد خواهم که فکرم را دهد نور — صفا بخشد که گردد نظم میسور
الا ای آنکه رحمان و رحیمی — کریم و صاحب لطف عمیمی
ز اسمت یاوری خواهم خدایا — زبانم را به مدحت ساز گویا
ز تو خواهم به حق رحمت عام — که با هر چیز باشد تا به فرجام
به آن نیرو که بهر اوست مقهور — همه ذرات از نزدیک و از دور
برای آن همه خوار و ذلیلند — به قهر و قدرتت یک سر دلیلند

بجبروتت که بر آنهاست غالب بخیر و ارتقاشان هست جالب
به سلطان و به وجه پایدارت به نور وجهه کیهان مدارت
الا قدوس و نور و عالم السر الا اول الا پایان و آخر
بیامرز آن گنه کز بد نهادی بدرد پرده عصمت که دادی
برد آسایش و نقمت فزاید در ناراحتی بر من گشاید
بیامرز آن گناهانم که از آن رود از دست نعمت‌های الوان
گناهی کان شود مانع دعا را گناهی کان کشد رنج و بلا را
گناهان و خطاهایم ببخشا که دارم از تو این بخشش تمنا
خداوندا به یادت با غم و سوز تقرب زی تو می‌جویم شب و روز
شفیع خویش سازم نفس و جودت که الهامم کنی شکر وجودت
تسامح کن دَرِ ارفاق بگشا به آنچه دادیم خشنود فرما
ز تو خواهم چو عبد دردناکی ز شدت دل نهاده بر هلاکی
که غیر از حضرتت نبود پناهش به غیر از درگه تو بسته راهش
گناهانی که در خلوت نمودم در دوری به روی خود گشودم
ز سوء فعل و تفریط و جهالت نشسته بر رخم رنگ خجالت
به من بخشا که لطف تو عمیم است غفوری و عنایاتت عظیم است
تو را سلطان عظیم و جا بلند است نهان مکر است و عبدت مستمند است
به بسته امر و قهر و حکم غالب ره بگریختن بر روی طالب
خداوندا گناهانم فزون است ز حد اطلاع من برون است
تجرأت بجهلی یا الهی کنونم نیست جز سوی تو راهی
زظلم نفس شومم عذر خواهم بده در سایه عفوت پناهم
چه زشتی‌ها که پوشیدستی از من چنان کز حلم تو گردیدم ایمن

چه لغزش‌ها کز آن حفظم نمودی
چه درد و رنج و غم کز من زدودی

چه تمجید و ثنا و نیک نامی
کز آن فرمودی از مهرم گرامی

اگرچه من نبودم لایق آن
که نبود رنگ آن را اصل و تمکین

بلای من اگرچه بس عظیم است
ولی وصف تو رحمان و رحیم است

به درگاهت کنون آورده‌ام رو
به سر پیچی ز فرمان تو خستو

کرم فرما پذیرا شو ندایم
بگیر از ره حجابات دعایم

نکن رسوا مرا در هر دو عالم
ترحم کن به فضل خود بحالم

گرم رانی ندارم غدر و مأمن
که نبود جز خجالت هیچ با من

خدایا پیروی کردم هوا را
به خود بیگانه کردم آشنا را

نترسیدم ز کید و مکر شیطان
که باشد دشمن تقوا و ایمان

قضایت نیز یاری کرده او را
پذیرفتم فریب آن عدو را

پس از تقصیر و اسراف و خطاها
به سویت بازمیگردم الها

مجیب و مدغن و مستغفرم من
ندارم غیر عفوت هیچ مأمن

پذیر عذر و نوا و شدت و ضر
ترحم رقتی والذنب فاستر

گشا این بندها از دست و پایم
ببخش ای مقتدر تاب و توانم

تو خود را بینی ای یا رب چنانی
پس از این ناله‌ها و ناتوانی

که با آن سالف بر و عنایات
که بخشیدی مرا در کل حالات

زبانم را به توحیدت گشودی
دلم را منبع عرفان نمودی

خضوعم را ز روی عجز دیدی
نوای ناله‌ام هر دم شنیدی

مرا در دوزخ دوری کشانی؟
کنار طاغی و عاصی نشانی؟

نه پندارم چنین هیهات هیهات
که سازی قطع از عبدت عنایات

کسی را کز محبت پروراندی
به قرب و ذکر و یاد خود کشاندی

کنونش از کنار خود برانی معاذ الله که بالاتر از آنی
چه می‌شد کاش می‌گردیدم آگاه که بعد از سجده‌ها و ناله و آه
زبانی را که مادح بود و ماجد رخی کاندر عبادت بود ساجد
دلی کو بهر ربش بود خاضع هماره معترف گردید و خاشع
تنی کاندر عبادتگه شب و روز به یادت بود دائم در تب و سوز
بسوزانی همی در آتش خشم بپوشی ز آن عنایاتت دگر چشم
مقام تو اجل از این گمان است خبرهایی که بشنیدم نه آن است
چو می‌دانی تو ضعف بنده‌ات را فقیر و ناتوان شرمنده‌ات را
که در دشواری دنیای فانی چسان بر او است غالب ناتوانی
صعوبت‌های کوته مدت آن کند پیوسته جسم و روح پژمان
توان این مصیبت‌ها ندارد که روزی عمر با راحت گذارد
تحمل چون تواند آن بلایی که نبود از برایش انتهایی
زمین و آسمان را نیست یارا که گردد آن عذابت را پذیرا
من مسکین تحمل چون توانم چو می‌دانی که بی‌تاب و توانم
پس آنگاه از کدامین درد نالم ز سختی و عذاب و سوء حالم
و یا دوری من از دوستانت و یا بودن قرین دشمنانت
گرفتم در بلاها صبر کردم ولی باشد بزرگ این رنج و دردم
که دور از حضرتت مهجور مانم فراقت را تحمل چون توانم
به عزت ای عظیم العفو فرجاد زبانم را گذاری گر تو آزاد
بر آرم من صریخ آرزومند بگریم همچو عبدی مانده در بند
بگویم ای ولی اهل ایمان الا پایان سیر اهل عرفان

تو محبوب قلوب صالحینی
تو غفاری و رب العالمینی

غیاث مستغیثینی و راحم
تویی از هر بدی و زشتی عاصم

ببینی خویش را ای ذات بی چون
چنان که این بنده محبوس و مسجون

که جرمش علت زندانی اوست
ولی دارد تو را از جان و دل دوست

به سوی رحمتت دستش دراز است
زبانش در تضرع سخت باز است

همواره با زبان اهل توحید
به درگاهت بود درحال تحمید

بود امیدوار رحمت تو
که بُد پیوسته اندر نعمت تو

به یارب یارب آوازش بلنداست
پریشان و نزار و مستمند است

برانی از مقام قرب او را
بگردانی از آن بیچاره رو را

در اطباق جهنم واگذاری
نیاری رحم بر آن آه و زاری

مرا نبود به تو اینسان گمانی
معاذ الله که تو برتر از آنی

نزیبد با مقام فضلت این کار
که ستاری و رحمانی و غفار

شبیه مهر تو با اهل توحید
نباشد و اندر اینم نیست تردید

یقین دارم که گر از اهل ادبار
عنایاتت نمی‌گردید انکار

نبود از ناسپاسان معاند
زبان بازان بی‌ایمان جاحد

که مزد کارشان نار جحیم است
که طبق عدل مزد هر لئیم است

نمی‌کردی تو خلقت دوزخ و نار
نبود اندر عذابت کس گرفتار

ولی خوردی ز راه عدل سوگند
کشی اهل عناد و کفر در بند

جهنم را کنی پر از لئیمان
که رنجاندند قلب اهل ایمان

تو خود گفتی و گفتت حق و لایق مساوی نیست با ایمان و فاسق
به حق قدرتت سوگند یا رب که بخشی بر من مسکین در این شب
به آن محتوم فرمانی که آن را نمودی استوار ونغز والا
گناهان و خطاهایی که کردم ببخش ای رب وبنگر روی زردم
خطاهایی که در خلوت نمودم در محنت به روی خود گشودم
بفرمودی کرام الکاتبین را دگر کتاب معصوم امین را
که بنویسند اعمالم سراسر نمایی تا به من هنگام کیفر
دگر آنها که پنهان ماند از آنان نبُد غیر تو کس آگاه از آن
بپوشیدی مرا رسوا نکردی کتاب کرده ام را وا نکردی
زتوخواهم که هرخیری دراین شب نمایی منتشر از فضل یارب
ز ارزاق و ز احسان فراوان که دراین شب فرو ریزی زکیهان
بیفزایی نصیبم را الهی گشایی بر دلم بر نور راهی
به اسماء و صفات و نام اعظم به آن نزدیک محبوب مکرم
دهم سوگند و سوگندی عظیم است رهابخش دل عبدت ز بیم است
که اوقات مرا اندر شب و روز بفرمایی بقربت نور افروز
که ورد و ذکر من یاد تو باشد همیشه خاطرم شاد تو باشد
ز یادت جان و دل آباد گردد تقرب جوید وفرجاد گردد
همه اعضا سراسر بنده گردند ز نور رحمتت آکنده گردند
چنان روشن شودجان ودل من که نبود جز اطاعت حاصل من

توانا کن جوارح را که دائم بود در هر نفس تسلیم و قائم
بود مشتاق قربت آنچنانی که نبود غافل از یاد تو آنی
دنو مخلصین روزیم فرما ز خوف موقنین در من بیفزا
مرا ملحق به جمع مومنین کن کنار خویش با آن قوم بنشان
که قلب و مغز و چشم وگوش واعضا نباشد بهرشان جز تو تمنا
خدایا هرکه بدخواه است با من بگردان بدبه او ای حی ذوالمن
ز کید و مکر بدخویان نگه دار پناهم ده ز هر دژخیم غدار
قرارم ده ز نیکو بندگانت که نزدیکند در قرب مکانت
به فضل وزلفه ات مخصوص فرما زبانم را به ذکرت نیک بگشا
بنه منت پذیرا شو دعایم ز لغزش حفظ فرما دست و پایم
دعا را خواستی وز فضل و احسان اجابت را نهادی در ره آن
هم اکنون رو به تو آورده‌ام من به سویت دست خود بگشاده‌ام من
اجابت کن فبلغنی منائی ولا تقطع ایا ربی رجائی
بگردان شر جن و انس از من بده اندر کنارت جا و مأمن
شوی خشنود زود از هر که آید به رویش رحمت تو درگشاید
زرحمانی رضای تو سریع است کز ان سرشار عاصی و مطیع است
ندارم جز دعا سرمایه‌ای من تو فعالی و داداری و ذوالمن
بود ذکرت شفا اسمت دوایم تویی رب و تویی حاجت روایم
بود سرمایه من اشک چشمان پذیر این مایه وز نقمات برهان

تو نور خاطر مستوحشینی امید بنده زار حزینی
درود بی‌شمار از حد خدایا نثار احمد و آلش بفرما
به من آن کن که خودشایسته دانی تو آگاهی ز اسرار نهانی
مرا تسلیم فرمانت کن آنسان که گردد طی راه قرب آسان
خداوندا(هدائی) شرمسار است دلش از دوری تو داغدار است
گرفتار هوا در زندگانی است کنار افتاده از دور جوانیست
سپیدش مو سیاهش رو است اما به تو امیدها دارد خدایا...
به حق احمد و آل گرامش به حق مرتضی و آن مقامش
به حق قدس فرزندان زهرا به حق مامشان آن فرد یکتا
به حق قائم آل محمدصلی الله علیه واله که دین حق از او گردد ممهد
به حق مومنین پاک جانی که با یاد تو بُدشان زندگانی
که جانم را به نورت ساز روشن کنار دوستانت بخش مسکن
چنانم یاوری فرما و کامل که از یادت نگردم هیچ غافل
علی و آل او را بنده باشم مدام از کار خود شرمنده باشم
دو چشم باطنم را باز فرما به رویم بابهای غیب بگشا
شب و روزم نگه دار از تباهی الهی، یا الهی، یا الهی

الحمدلله اولاً و آخراً و صل الله علی محمد و آله الطیبین اجمعین و لعنت الله علی اعدائهم من الاولین والاخرین

مغز آدم وعالم

چو خلاق حکیم قادر پاک
تن آدم به هم بر بست از خاک

بکلک صنع نقش قالبش ساخت
تن و جانش به هم پیوست وپرداخت

به داد او را فراوان عضو و اجزا
که هر یک بهر کاری شد مهیا

زدست و پا و چشم و گوش و بینی
دل و مغز و دگر اعضا که بینی

تن او را چنین محکم بیاراست
که بتواند بیارد آنچه زو خواست

وزان بگزید مغز مؤتمن را
بدو بسپرد نظم ملک تن را

به هر عضوی از آنجا رشتهٔ بست
وز آن ره عضو را با مغز پیوست

به هر عضوی رسد آسیب و آزار
شود مغز اول از رنجش خبردار

سپس صادر کند فرمان پرهیز
بگوید عضو را کز خصم بگریز

اگر آسیب بیند مغز فرجاد
خلل افتد به فکر آدمیزاد

شود آثار اعضاء نامنظم
جنون پوشد رخ عقل مکرم

چو بخشید این چنین نور و صفایش
فراتر از همه بگزید جایش

حصاری ساخت بهر وی فراهم
چنانک او را سزد شیوا و محکم

به مغز اول رسد فرمان رحمان
سپس اعضا از او گیرند فرمان

بدن هرچند گردد کامل ونغز
شود تجدید ازحق نیروی مغز

بدانگونه که اندر جسم عالم
بود این سنت محکم مسلم

برای مغز فرماندار ماجد
همه اعضاء تسلیمند و ساجد

به این معنی که محکوم امیرند / به هرچه امر کرد از وی پذیرند
ز فرمانش نمی‌پیچد یکی سر / چو جسم عالم از فرمان حیدر
چو تن را این چنین یابی منظم / از آن دریاب نظم کل عالم
تن عالم کم از جسم بشر نیست / که بی‌مغزش نباشد نیروی زیست
جهان همچون تن ما کارگاهیست / که بین مغز و هر عضویش راهیست
بدانگونه که مغز اندر تن ماست / نظام کائنات از مغز بر جا است
بود اندر تن عالم کسی مغز / که حقش ساخت همچون مغزتن نغز
چو مغز تن ز عالم برگزیدش / سوی خود از ره تقوا کشیدش
به نام مصطفی و مرتضایش[1] / فراخواند و به گردون داد جایش
چو یاد غیر خود از خاطرش برد / به او مفتاح گنج غیب بسپرد
بزد مهر وساطت بر جبینش / مسخر کرد گردون و زمینش
چو قطب آسیا آن منبع جود[2] / بدان گونه که رزاقش بفرمود
به دستی گیرد از فیاض و بخشد / به دست دیگر آن مغز ممجد
به قرآن حکم (ما آتیکم) آن است[3] / که امر حق به دست او روان است
یدالله خواند حق دست محمد ص[4] / کز آن خوانند این حکم موبد

۱-اشاره به آیه« الله یصطفی من الملائکه رسلا ومن الناس ؛ حج/۷۵»وآیه «فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضی من رسول؛جن/۲۷.»

۲-اشاره به خطبه شقشقیه.

۳-اشاره به آیه«ماآتیکم الرسول فخذوه ومانهیکم عنه فنتهوا؛حشر/۷.»

۴-اشاره به آیه « ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم ؛فتح.»

سپس فرمود تا دستی معظم نمایاند برای اهل عالم
درآن دستی که این دستش برافراشت به امر کردگار این حکم بگذاشت[1]
در آن دستی که با فرمان الله گرفت و گفتشان (من کنت مولاه)
در آن دستی که پرچم‌دار دین است در آن دستی که با احمد قرین است
در آن دستی که بوسندش ملائک در آن دستی که جنت راست مالک
درآن دستی که چون بیرون شدازجیب به چشم اهل دل بد کاشف غیب
در آن دستی که خلاق علیمش بخواند اندر کتاب خود حکیمش[2]
در آن دستی که چون بگرفت شمشیر فرو نامد مگر بر خصم شد چیر
در آن دستی که چون افراشت پرچم شد اندر سایه آن دین معظم
در آن دستی که درشب‌ها به زاری گشوده بود بر درگاه باری
در آن دستی که دادی طعمه خویش شبا هنگام بر مسکین و درویش[3]
در آن دستی که بهر حفظ اسلام جفاها دید از افراد بدنام

****

علی خلاق الفاظ و معانی بدان شیوایی و حکمت که دانی
علی دانای راه آسمان ها علی نور قلوب وجان جان ها
علی آیینه دار حی سرمد علی دروازۀ نور محمدص
علی سررشته دار دفتر دین علی میزان صدق و کذب آیین
علی درآستینش دست یزدان علی در راه دین بخشنده جان[4]

۱.اشاره به غدیر خم ومعرفی امیر المومنین علی علیه السلام.

۲.اشاره به آیه « وانه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم؛زخرف/۴.»

۳.اشاره به نزول سوره هل اتی در شأن امیر المومنین واهل بیتش.

۴.اشاره به خوابیدن امیر المومنین در بستر رسول الله صلی الله علیه واله شبی که از مکه هجرت فرمود.

علی در دیده اهل بصر نور
علی کوری فزای چشم مغرور

من و وصف علی استغفرالله
من آن گویم که او فرمودم آگاه

هم اکنون گویی اندر گوشم آید
که نا آگاه جاهل ژاژ خاید

گشاید لب (واذ لم یهتدوا) خو
نمونه(کذبوا ما لم یحیطوا)

مرا و چون مرا خوانند غالی
که گوییم از علی اوصاف عالی

بماند آن چنان کس با خیالش
هدائی ماند و این وجد و حالش

غلو را از علو تشخیص دادن
برای حکم حق گردن نهادن

نباشد کار هر بافندۀ خام
که غافل مانده از آغاز و انجام

چنین آسان اگر می بود این راه
علی کی راز خود می‌گفت با چاه

دلی باید مصفا از شک و ریب
که بگشایند درآن بابی از غیب

دلی مأنوس با نور ولایت
دلی یابنده رمز سعادت

(نفحت فیه من روحی)[1]نشان است
که آدم را به هر کاری توان است

تو آدم زادۀ چون او بپو راه
که تا گردی ز سر غیب آگاه

****

سخن از عقل می گویند و هر جا
کشاکشها ز تفریق است برپا

به هر جا اختلاف آید پدیدار
نباشد عقل و دین معیار گفتار

به این برهان که عقل و دین ز یزدان
برای وحدت و سلم است میزان

خرد سرمایۀ مهر و وداد است
خرد بنیان کاخ اتحاد است

خرد نور است و بخشایندۀ نور
ولکن بهره نتوان برد از آن کور

خرد را گرچه هر دو بال باز است
به وحیش درامور دین نیاز است

نه هر کاتب خردمند است و بینا
نه هر ناطق به نور عقل گویا

۱.اشاره به آیه«فاذا نفخت من روحی فقعوا له ساجدین»در باره ادم

در آن میدان که با دشمن نبرد است
نه هر لافنده گاه رزم مرد است

اگر این مدعی ها راستگویند
چرا مجموعشان یک ره نپویند؟!

چرا در نقض و در ابرام کوشند
در این بازار جنس خود فروشند

اگر عقل است در این راه رهبر
چرا هر یک شمارد خویش را سر؟!

مگر تفریق حکم عقل و دین است
مگر دین رزمگاه آن و این است

چه می دانم بسا کاین رزم وپیکار
زنفرین علی آمد پدیدار

چو دشمن را بر او رجحان نهادند
شعور و عقل را از دست دادند

همه بر خنک خود بینی نشستند
در وحدت به روی خویش بستند

به نام دین وایمان کینه توزند
به نام تربیت آتش فروزند

چو شد دست و زبان جاهل آزاد
ببندد لب به حکم عقل فرجاد

نکو داند کسی که او هست هوشیار
که گر لب بست عاقل چون شود کار

هدائی سوز دل کرد آشکارا
ولکن بیش از اینش نیست یارا

دل بیدار را کافی است آهی
که یابد رازهایی از نگاهی

مناجات

ای خدای رحیم رب کریم — وی سزاوار سجده و تعظیم
ای خطا پوش و ای حکیم قدیر — وی رئوف غفور و عذر پذیر
عمر در معصیت به سر بردم — گول نفس و هوا بسی خوردم
چیره شد دیو خودسری بر من — تا شدم بی‌وفا و عهد شکن
اینکم کرد فضل تو آگاه — که نرفتم چنانکه گفتی راه
آمدم باز ای خدای ودود — دل پریشان و دیده اشک آلود
آمدم مو سپید و روی سیاه — صفحه کارنامه پر ز گناه
بارالها به وجه اکرم تو — به کمالات اسم اعظم تو
به مقام رفیع احمد و آل — به امامان عادل مفضال
هم به سلمان و بوذر و مقداد — و آن دگر مومنین پاک نهاد
به رشید و به میثم و قنبر — به اویس و به حمزه و جعفر
به کسانی که نفسشان شد رام — قلبشان مطمئن شد و آرام
به کسانی که از وصی رسول — ننمودند سوی لات عدول
به کسانی که بهر یاری دین — کربلا شد ز خونشان رنگین
به کسانی که یاد تو شب و روز — افکند در روانشان تب وسوز
حمد مستغفرین فی الاسحار — که دریدند پرده پندار
هم به روشندلان اهل یقین — رحم کن بر هدائی مسکین
قلب او را چنان نما روشن — که نماند اثر ز ریبت وظن
برهان خاطرش ز وحشت و بیم — عضو عضوش چنان نما تسلیم
که برآرد نوا ز هر سر مو — وحده لا اله الا هو

(سفرنامه بشر)

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان من دانت له السماوات والارض بالعبودیه و اقرت له بالوحدانیه-والصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرین ومن مضی قبله من الانبیاء والمرسلین.

پروردگارا کوچکتر از آنم که توانم شکر نعمتت گزارم زیرا جز عجز و ناتوانی سرمایه ای ندارم. دلم را به نور خود روشن دار و مرا یک دم به خود وا مگذار انک انت ارحم الراحمین پیامبر بزرگ فرمود(آنکس که خود را شناخت به یقین پروردگار خود را شناخته) پس آدمی تنها کارش اندیشیدن در شناسایی خود است. صراط مستقیمی که مأموریم هدایت به آن و ثبات در آن را بخواهیم حاصلش این است: آدمی تا از خود غافل است جهان زیبا که دست حکیم برای زاد در راهش نهاده چشمش را خیره می‌کند. چون به خود آید و گذرگاه جهان را با چشم دین و یقین بنگرد هرگز به غیر خود نمی‌تواند پرداخت. نور دیدن این راه پرهول و بیم جز به راهنمایی قرآن کریم و بیان رسول عظیم و آل او علیهم السلام به آسانی میسور نیست بلکه معسور است. این منظوم که درسی از آن خاندان و برقی از قرآن است هدیه‌ایست برای ادای حق نعمت و خدمت به مقام شامخ اخوت امید آنکه مقبول افتد. آنگاه که در کانون دل شما پس از مطالعه این منظومه برق عشق و محبت جهید مرا از توجه و دعای خیر محروم ندارید، اسئل الله ان یمن علینا بالطاعه اولیائه انه ولی قدیر.

ابوتراب هدائی

مرا بود جا در مکانی بلند | مصفا و آزاد از قید و بند
فروزان و رخشان ز انوار غیب | منزه ز تاریکی و نقص و عیب
پی حکمتی چند دست قدر | فرا بهر من بست بار سفر
که دانا شود اندر این ره دلم | شناسم خود و مقصد و منزلم
مهیا شود جسمم از بهر کار | ز غفلت رهد جان شود هوشیار
به ره بینم اسرار و حکمت بسی | که وصفش نشاید شنید از کسی
ز نور خرد چشم روشن شود | بدان سان که تن جان و جان تن شود

****

جهانبان رحیلم بفرمود و داد | سفرنامه راه و دستور و زاد
سفرنامه مبسوط بود و دقیق | مفصل در آن شرط راه و رفیق
که هر منزلی را چه سان طی کنم | توقف چه اندازه در وی کنم
به هرجا که آرم فرو بار خویش | منظم چگونه کنم کار خویش
ره آورد هر منزلی چیستم | چرا آمدم بهر چه زیستم؟
مرا آخرین حاصل راه چیست | دراین پویه و سیر رو سوی کیست
ز سود و زیانی که در راه بود | دل از جمله بالقوه آگاه بود
نوشته در آن نامه تابناک | که پویم ره از آسمان سوی خاک
نوردم بسی عالم از امر هو | در آنها کنم خویش را جستجو
که چون یافتم خویشتن را درست | شناسم از این راه عهد نخست
به هر عالمم چشم دادند تا | شوم با ره و رسم آن آشنا
بگیرم از آن زاد راه و مدد | برای گذر گاه دیگر به کد

در این سیر روزی ره کاروان | به باغی در افتاد نامش جهان
یکی پر صفا صحنه کز وصف آن | بماند زبان و بیان و بنان
در آن کاخ بی بر هوا ریخته | که ز اضداد ترکیبش آمیخته
روان بود ذرات بی حد و مر | وزان صف نمایان نبود پا و سر
همه تحت فرمان و نظمی عجیب | به کار اندر آن صحنه دلفریب
نشان ده به هر ذره دست کرم | برادر صفت آب و آتش به هم
نه با آب آتش بود در ستیز | نه ز آتش بود آب اندر گریز
درآغوش هم خفته خوش خار و گل | ز نخوت مبرا همه جزء و کل
به طاعت نهاده سر خود دوان | به هر سو که فرمایدش باغبان
رود دانه در خاک فرمان پذیر | سفر را بسیجیده نغز و دلیر
کند آب را خور ز تابش بخار | چو برگشت سازد زمین را بهار
گل از دشنه خار ایمن بخواب | زمین زنده از تابش آفتاب
گهی خور کشد روی خود در نقاب | که سازد نثار زمین دُرِّ آب
دگر روز تابان شود تا زمین | پزد حاصل از آن تف آتشین
ز خار آورد شیر و پشم و کره | ز برگی کشد پرنیان شب پره
ز سنگ آورد لعل و از گل بشر | وز او عقل چون بازگشت از سفر

****

درآن بارگاه تهی ز اعتساف | دوتن را کمی بود با هم خلاف
سوی عرش تشریع پویای راه | ز سنگ و کلوخ و گیاه و میاه
نه از امر پیچید دمی سر یکی | نه از ره شود منحرف اندکی

چو می‌داد ارزاقشان سرپرست نبردی کسی زی دگر سهم دست
همه قانع و شاکر از رب خویش نه افسرده حال و نه خاطر پریش
همه شکر گوی و همه با نشاط نوردنده ذی خالق خود بساط
به هر لحظه از امر دانا خدا شدی صد هزاران قیامت به پا
سرافیل هر دم دمیدی به صور وز آن خاستی مرده صدها ز گور
پی رب خود حشر جویان روان سوی خاک یا جانب آسمان
ز حکمت یکی ذی حکیم آمدی یکی مظهر ترس و بیم آمدی
روان از طریق جمال و جلال سوی مقصد خویشتن بی ملال
یکی جانفزا و یکی جانگزا بدان سان که حکمت کند اقتضا
نه زود آمدی ذره‌ای و نه دیر تعالی حکیم علیم قدیر

****

درآن صحنهٔ آسمانی نظام یکی کاروان بود پویا مدام
به نام آدمی لیک برتر به جاه به هرجا شدی بازگشتیش راه
بد از چهره او هویدا که بود نماینده باغبان ودود
از آن رو که او را ز سنگ و گیاه اطاعت نمودی چو پیمود راه
قدم پیش می‌داشت دامن کشان در او بود آثار تدبیر عیان
اگر سدی اندر رهش یافتی به نیروی اندیشه بشکافتی
چو وارد شدی وصف آراستی به کاوش ز هر سوی برخاستی
همی خواست با نظره مختصر ز احوال هر چیز یابد خبر
ره و رسم احرار پیدا در او نشان بزرگی هویدا در او

چنان ره در آن باغ می‌کرد طی — که گویی شده ساخته بهر وی
یکی از گذرگاه‌های متین — نکو منزلی بود نامش زمین

****

بگسترده در صحنه‌اش باغبان — پر الوان نعمت یکی نغز خوان
نیارد کسی تا کند وصف آن — اگر گرددش موی بر تن زبان
در آن سفره از بهر هر رهگذر — خور و جای معلوم بد سر به سر
هویدا نوشته است بر هر مکان — که این جا و زاد است ز آن فلان
نهاده به خطی جلی باغبان — یکی صفحه در راه آن کاروان
بدان سان که هر فرد با چشم سر — تواند از آن صفحه خواند خبر
که ای وارد این باغ ملک تو نیست — تو را نیست در این سرا جای زیست
گذر بایدت کرد زین نغز باغ — ولی بایدت برد زینجا چراغ
براین باغ و این سفره و این مکان — تویی اندر این رهگذر میهمان
به هرچند روزی که داری مقام — غذایت مهیا بود صبح و شام
به حد کفایت در این طبخ گاه — مهیا مؤنه است بی اشتباه
مبادا هوس بر تو غالب شود — ز حد بیشتر نفس طالب شود
مبادا بیندوزی از این غذا — که گردد تو را آتشی جان گزا
مبادا سوی سهم هم کاسه‌ات — بری دست کان خور شود تاسه ات[1]
مبادا که بر بخشش میزبان — کند حرص و آزت دمی بدگمان

۱.گلوگیر

مبادا بپنداری این فیض عام شود روزی از این گذرگه تمام
مبادا در این باغ دل بد کنی در خیر بر خویشتن سد کنی
مبادا بپنداری ای تیز هوش که این خوان توگسترده باشی بکوش

****

توخود اهل تدبیر و کوشش نه‌ای پدیدار نور و فروزش نه‌ای
تو را دست دیگر چنین پرورد به راه تو هر لحظه خوان گسترد
تو را نیرو از جای دیگر رسد به تن نیروی عقل از سر رسد
تو با عجز و بیچارگی توأمی گرت نیرو از حق نیاید دمی
نگه کردن از دیده کار تو نیست نفس در کف اختیار تو نیست
گرت معده از هضم سر برزند تنت باید از عمر دل برکند
و گر قلب یک دم بماند ز کار نباشد تو را زندگی پایدار
گر از کار افتاد رشح بذاق[1] شود خشک ومحروم کام و مذاق
مهار هوا گر ز بینی گسست در زندگانی به روی تو بست

****

گر این نکته باور نیاید تو را سوی عمر بگذشتهٔ خود گرا
ببین روزی اندر دل خاک و گل پراکنده تن بودی و مضمحل
برون از دل خاک دست اله کشیدت به شکل خوراک و گیاه
از آن پس به نیروی مام و پدر نمودی ز دور گیاهی گذر
گرفتند در کسوت جانور تو را در تن خویش مام و پدر

۱--ترشح آب دهن

شدی چون که صافی ورفت ازتودرد | پدر سهم خود را به مادر سپرد
رسیدند چون آن دو رهرو به هم[1] | به زهدان نهادی از آن پس قدم
ز اسماء حق آمدت یاوری | گشادند از اینجا به رویت دری
غذایت رساندند در شکل خون | بیاموختندت هوای برون
به زهدان پر و بال آراستی | به هر ماه زی عالمی خواستی
گهی نام تو مضغه شد گه علق | به هر دوره‌ات نامی (عمن خلق)
بدان گونه ات زین سپس نام‌هاست | به هرجا تو را نام و کاری جداست
جهان‌ها نوردیدی اندر شکم | و زان ره نوردی نگشت از تو کم
مکیدی توخون چون علف آب را | که سازی زخود محکم اعصاب را
کشید آن زمان دست پروردگار | در اطراف تو مایعی چون حصار
که زآسیب محفوظ دارد تو را | سوی این جهان سالم آرد تو را
در آنجا شدت محکم اعضا و پی | کزان پس توانی کنی راه طی
چو شد خلقتت اندر آنجا تمام | تمام آمد از سازمانت نظام
سوی این جهانت بخواندند تا | شوی پخته و کامل و مقتدا
ملک باب زهدان به رویت گشاد | جواز خروجت به کف برنهاد
تنت چون ز زهدان سرازیر شد | ز راه دگر خون تو را شیر شد

۱-دو رهرو یعنی اسپرمازوئید(نر)واوول(ماده)که اولی در پدر ودومی در مادر موجود است

ز راه دو پستان درآن لحظه خون غذای دگر گشت و سر زد برون
چو شد دوره شیرخواری تمام تو را مستوی گشت فکین و کام
دهانت پر از در دندان نمود در خوردن نان به رویت گشود
چو از خوردنی‌ها قوی شد تنت مبدل به این باغ شد مسکنت
فراموش کردی گذرگاه خویش شدی منحرف سخت از راه خویش
بر و زلف آراستی از غرور که اکنون منم صاحب مال وزور
ز خود نیروی کار پنداشتی سپاس خداوند نگذاشتی
هوی را گرفتی به جای خدا به غفلت شدی زین روش مبتلا

****

تو خود آن اوولی واسپرم ریز که بیگانه بودی ز فهم و تمیز
زخون ساخت هرعضوت ازراه ناف توخوددانی این نکته نبود گزاف
ز خون چشم و گوش و دل ومغزساخت ز یک مایه این قالب نغز ساخت
اساس همه خون ولی کارشان نباشد همانند و آثارشان
تو اسپرمی اما سفر کرده‌ای به هر دور رختی به بر کرده‌ای
چو کاخ رحم گشت مأوای تو دگرگشت هم نام و هم جای تو
چه شد قالبت اندر آن جا تمام جنینت نهادند آنگاه نام
از آنجا به کاخ زمین آمدی پی کسب دستور دین آمدی
هرآن عضوکه اندررحم ساختند برای همین دوره پرداختند
که اندر سرای زمین و زمان شناسی که خود کیستی ای جوان
خدایی که این گونه‌ات نغز ساخت به مهر و عنایات و فضلت نواخت
تو را بهر کاری عزیز و عظیم مهیا نمود آن حکیم علیم

به خود آی و بیداروهوشیار باش مهیای هنگام دیدار باش
مبادا که راه خدا گم کنی غلط وقت خود صرف دنیا کنی
به خود آی ای بی‌خبر زینهار فرامش مکن نعمت کردگار
که گر میزبان رنجه کردی ز آز شود بسته بر رویت این باب باز
بپرهیز از پیروی شکم که گردد از آن کجروی رزق کم
پی شهوت نفس اگر نان خوری پس از آن بسی سوز حرمان خوری
ببین عرض این سفره را ای متین که گسترده از آسمان تا زمین
بود طول آن طول ایام تو نوشته بر آن دست حق نام تو
چو روزی شده پخش درخورد روز تو خود را پی نان به عمری مسوز
تو را آنچه شایسته و درخور است از آن سفره نعمت او پر است
توگرخواستی خورد و درخوان نبود در آن خور نبوده است بهر تو سود
اگر آن غذایت مهنا بدی یقین دان که بهرت مهیا شدی
چو افراد در قوه یکسان نیند همه در خور بره و نان نیند
یکی را غذا جوجه با درخور است یکی راجو و گندمی در خور است
طبیبی حکیم است این میزبان به هرکس دهد قوت درخورد آن
اگر بچه را نان دهی جای شیر از آن نان تو آن بچه را مرده گیر
در این باغ آزادی اما بدان نه بهر تو تنهاست این نغز خوان
ز روزی که این سفره گسترده‌اند ازآن بس مسافر چو تو خورده‌اند
خورش بهر کاری تو را داده‌اند نه بیهوده این سفره بنهاده اند

بخور تا توان یابی از بهر کار
کشی رخت بیرون ازاین گیرودار

نوردی ره آن سان که شایان تواست
بدانی که تن خادم جان تو است

نخواندند اینجا که تن پروری
بخواندند تا با خبر بگذری

دراین باغ تکلیف این است و بس
که فکر رهایی کنی هر نفس

به امر خدا و برای خدا
نمایی تکالیف خود را ادا

از آن روکه اینجا گذرگاه توست
جهان هرچه زیبا بود راه توست

مسافر نخسبید اگر خفت ماند
نوردنده زبن وهله مرکب جهاند

در این باغ مهمانی ای هوشمند
مبادا در اینجا کنی پا ببند

ز رفتن تو را عاقبت چاره نیست
ببین تا تو را کار و تکلیف چیست

اگر بگذری غافل از کار خویش
پس ازمرگ باشی گرفتارخویش

در اینجا عمل واندر آنجا جزاست
ترازوی خویشی و قاضی خداست

نگردی اگر بنده حرص و آز
شود در به رویت بدان گونه باز

که از سر این باغ آگه شوی
خبردار از رهرو ره شوی

شگفت و عجایب ببینی بسی
بیابی جهانی جدا هر خسی

بدین چشم هر ذره را بنگری
ببینیش رخشنده چون اختری

درخت و زمین و گیاه و هوا
سخن با تو گویند هر یک به جا

نهد راز خود با تو اندر میان
ز عمق زمین تا دل آسمان

چو دیدی درآن بازی این برد را
تو خود وانهی با رضا خورد را

نباشی تو را رغبت نان و لوت
بگیری به طرز دگر زاد و قوت

نخواهی از این سفره جز زاد راه | به رغبت نیاری سوی آن نگاه
چو دل آشنا گشت با سر غیب | خور و خواب گردد به نزد تو عیب
بدانی که تو زاده آدمی | دگر عشق با نان نبازی دمی
تو را تا خور و خواب و نان دلبر است | دراین رود پر هول پل آن سراست
چو این دلبر از دست دادی به میل | شود بنده تو پل و رود و سیل
پس آنگه در عشق بازی دوست | شود باز و بینی که معشوق اوست

****

خنک آنگه این در بر او باز شد | درون رفت تا محرم راز شد
ره و راه رو را یکی دید و داد | هر آنچه که بد مایه جاه و زاد
به دیدار یارش دل آرام شد | سرش فارغ از نقض و ابرام شد
خوشا آنکه غافل نماند دمی | ز سیر و سلوک ره آدمی
خوشا آنکه این ره نوردد به سر | خوشا آن که نالد به وقت سحر
خوشا آنکه دل داد و دلبر گرفت | فرشته صفت سیر دیگر گرفت
خوشا آنکه از قید این دام رست | دل خویش بر تار آن طره بست
خوشا آنکه شد مست دیدار دوست | که از خرمی می نگنجد به پوست
خوشا آنکه با چهر او عشق باخت | خوشا آنکه از یاد او توشه ساخت
سخن آتشین گشت ودل آب شد | قلم واله و صفحه بی‌تاب شد
چو من هم زسوز درون سوختم | زبحث ره عشق لب دوختم
جهان همچو کشتیست برروی آب | نشسته در آن مردمی با حساب
معین زمان و مکان و وقوف | مرتب حساب و مقام و صفوف

به هر جای این فلک منزلگه ایست | از آنجا به دریا گشاده رهی است
نشیند گر آرام هر کس به جای | رساند به منزل گهش ناخدای
وگردست زی جای دیگر فراخت | از این ره به یک بارگی خویش باخت
به دریا فرو افتد از آن مغاک | کند خویشتن را ز عصیان هلاک

****

گر آرام از این جایگه بگذرید | از این باغ و از نعمتش برخورید
نشینید بر خوان چو از روی مهر | شود روشن از نور روتان سپهر
گوارا شود بر همه زندگی | بیابید نیروی پایندگی
چو دست محبت به خوان برکشید | ز شادی همه بر فلک سر کشید
نه اندوه یابد ره اندر شما | نه بیماری و درد و رنج و بلا
بهشتی شود از محبت سرشت | فرشته شود چون رود خوی زشت
نشان بهشتی است خوی درست | به هرحال خرسندی وترک مست
دل ازخواب و خورکندن ومال و جاه | به سختی نبردن سوی کس پناه
شکایت نبردن ز حق نزد خلق | نکردن تر از آب بد کیش حلق
به دلجویی بینوا خواستن | به یاد خدا خاطر آراستن
نوازش یتیم پدر مرده را | دل آسوده بنمودن افسرده را
نکردن به کس ازغضب تیره چهر | به هر کس نظر کردن از روی مهر
به هرجا محبت فرو هشت پر | نیابد پلیدی در آنجا مقر
در آمیخت چون با محبت غذا | نزاید از آن غیر شکر و رضا
اگر هر کسی ساخت با سهم خویش | تمنا ز روزیش ننمود بیش

شود چشمش آن سان که از یک نگاه بیابد ره خویش تا پیشگاه
شما گر نشینید بر خوان چنین نگردید با خوی شیطان قرین

****

بود خوی شیطان غم و اضطراب گمان بد و گفته ناصواب
فرو بردن چنگ اندر زمین گرفتن قرین دیو بئس القرین
ز خشم و غضب آتش افروختن ز کبر و حسد خانه‌ها سوختن
فرومایگان را فرا داشتن پی هر صدا پرچم افراشتن
دل زیر دستان شکستن به زور رواج پلیدی و فسق و فجور
ز مال ضعیفان خود آراستن فزودن به جسم و ز جان کاستن
به ناحق گرفتن مقام سری قوی کردن موذی و مفتری
به شهوت خوروخواب بگذاشتن دل اندر طناب هوس داشتن
به خود بندی وحیله و کید و مکر تملق پی طعمه از زید و بکر
به دشمن شدن یار از بهر نان ز پی ریختن خانه همگنان
خدا را فراموش کردن ز آز به مخلوق رو بردن اندر نیاز
تبه کردن دل ز فکر تباه وزان رنگ دل را نمودن سیاه
غرض هرچه جز امر و حکم خداست همه خوی شیطان و رنگ هوی است
که باید به هر حال از آن سرکشید و از آن دام صد رنگ بیرون جهید

****

وگر سوی هر کاسه یازید دست ز آز و هوس خویش سازید پست
شود چیره بر عقلتان دیو دون ز جنت نماید شما را برون
پس آنگاه پابند عادت شوید گرفتار رنج و مرارت شوید

ز غفلت به خود عشق بازی کنید
فزون‌تر ز حد پا درازی کنید

فراموش گردد شما را سفر
بگیرید این باغ جا و مقر

چو این باغ جاوید پنداشتید
به غفلت پی خانه بگذاشتید

شود باغ میدان جنگ و جدال
مبدل به آتش شود این نوال

وزین ناسپاسی خورش خون شود
ره و رسم اکرام وارون شود

شود میزبان بر شما خشمگین
مبدل شود آسمان و زمین

نه از آسمان خیر آید فرود
نه بدهد شما را زمین نفع و سود

زمان سفر طی شود با جدال
بماند پس از مرگتان خورد و مال

برانند از این باغتان ناگهان
بماند به جا آنچه باشد به خوان

چو مردید با خشم و آشفته حال
شما راست دوزخ مسیر و مآل

به هر خو که مردید در طی راه
شما را بیارند در حشرگاه

گرت خو پلید است و اعمال زشت
کنی گم در این سیر راه بهشت

کنی راه طی لیک سوی حجیم
که بودی هوس باز پست ولئیم

بیایی سرافکنده و چنگ لوک
که کردی بدل آدمی را به خوک

ز بی‌غیرتی خوی تو خوک شد
پریشان و بی ارج و مفلوک شد

ز کبر غلط خوی تو گشت مور
چو حشر آید آنسان درآیی زگور

چو شد خوی درندگی بر تو چیر
ددی خیزی از گور یوم المصیر

چوآزت کند کور و کر چشم و گوش
ز قبر اندرآیی به محشر چو موش

چو دری ز غیبت تن یوسفان
بر آیی چو گرگی ز خواب گران

چو خوردی ز ناپاک جا آب و نان خوراکت شود آتش جاودان
چو با حیله بردی ز مردم کلاه چو روباه آیی تو در حشرگاه
چو برخاستی چو ددها زگور سخن گفتنت گشت ویل و ثبور
چو گشتت فراموش یاد خدا به تو بست این خو ره اهتدا
چو با دشمن دوست گشتی الیف به حشری تو با بت پرستان ردیف
چو دل بر زمین بستی و آب و گل تو را واژگون گشت و بی نور دل
چو دل گشت بی رونق ودیده کور به دوزخ درافتادی از راه گور
چو آیینه دل نمودی سیاه سیه رو شدی وارد حشرگاه
چو خود باختی در قمار هوس دگر نیست زی مخلصت دسترس
چو افراشتی پرچم خودسری گشودی به دوزخ از آن ره دری
تهی دست چون شد ز بخل تو خوار به محشر شد آن خو تو را زهر مار
چو کردی به ناموس مردم نگاه به مژگان معلق شدی سال و ماه
چو کردی ز خون کسان سرخ رو شدت آتش آن سرخی از چار سو
شدی از طریق محبت برون جهان کردی ازظلم وکین واژگون
به جنگ و جدل صف بر آراستی ز عقل و تمیز و ادب کاستی
در این راه کندی پی جاه چاه به خون درکشیدی بسی بی‌گناه
که ملک جهانت مسخر شود پی شهوت تو بشر خر شود
چو از خون ناحق شدی سرخ رو مباش ایمن از انتقام عدو
تو را نیز روزی به خون درکشند به نیروی حق پوست از سرکشند

در این خانه کردت خدا کدخدا که حق بزرگی بیاری بجا
تو را زور و زر بهر آن داده‌اند بساط بزرگیت بگشاده‌اند
که عون نوان باشی و یار حق ز سعیت شود گرم بازار حق
و لکن تو گم کردی از جهل راه در انداختی خویشتن را به چاه
که فرمان حق را نخواندی درست شدی درعمل بی‌مبالات و سست
گمان بردی این باغ بازی گه است و یا آنکه پایان سیر و ره است
شدی قانع از این سرای عجیب که پرسازی ازآب و نان ظرف و جیب
وزان خفته وش بگذری بی‌خبر خزف برگزینی به جای گهر
چنان پست نخوت تو راچشم و دل که جاوید پنداری این آب و گل
نه از مرگ هر آنت آگه شوی نه آماده رفتن ره شوی
نبینی که سیر زمان برق وار تو را بگذراند کنون هوشدار
تو آن روز شایان مدحی که دل بگیری از این خانه جان گسل
ز دل برکنی دوستی جهان که این است رسم و ره راستان
به آبادی این سرا کوش کن ولی مهر آن را فراموش کن
اگر کس برای تو آباد کرد تو را خاطر از رنج خود شاد کرد
تو نیز آنچنان باش وخود را مخواه مبادا که روزی بمانی ز راه
چنان رو که قرآن تو را ره نمود که در غیر این ره محال است سود
رهی را که قرآن هوادار اوست ره احمد و آل اطهار اوست

****

درآن صفحه رهنما کز نخست نهادند در راه مردم درست

که چون راه رو عازم ره شود
ز تکلیف و دستور آگه شود

هزاران چنین پند و اندرز بود
که هر یک دری بسته را می‌گشود

همه رهنمایی و پند
پس از آن همه نکته ارجمند

پس از آنکه شد آشکار و عیان
در این سیر معیار سود و زیان

گروهی از آن رهنوردان خام
براندند بر عکس دستور کام

قناعت نکردند با سهم خویش
ز همراه خود چهره کردند ریش

خرد تیره کردند از حرص و آز
نمودند دست تطاول دراز

نهادند بر سینه از حرص داغ
پذیرا نگشتند یا سای باغ

گروهی به بی‌دولتی سرکشید
گریبان همسایه خود درید

یکی را هوای سری اوفتاد
دگر یک شد از رشک تیره نهاد

یکی خواست گردد به جمعی امام
وزان ره شود صاحب ملک و نام

یکی را هوای زر از راه برد
نشان نجابت ز خاطر سترد

یکی را طمع کرد آن سان مهار
که گم کرد رسم و ره اعتبار

یکی را هوس چشم عبرت ببست
که در راه اندوختن بر نشست

گمان برد چون بگذرند این گروه
از این سفره برچیده گردد شکوه

در آن خوان نماند دگر آن خورش
شود منقطع رشته پرورش

از این بدگمانی و این سوءظن
فرو رفت در فکر فرزند و زن

ربود از کسان طعمه و زاد راه
شد از کار وی وضع آن خوان تباه

پی گرد کردن برانگیخت گرد
دل دیگران کرد در کار سرد

که فرزند و فرزند فرزند او غنی گردد و ماندش آبرو

****

گروهی ز صاحبدلان بصیر که بودند از سر آن ره خبیر
چو دیدند بی‌شرمی بد دلان که دل باختند از پی آب و نان
برافراشت هر یک لوای سری خراشید هر یک رخ دیگری
لوای کرامت برافراشتند ز هر گوشه ای بانگ برداشتند
که ای قوم دون همت تنگ چشم مشورید این گونه از روی خشم
ندررید این گونه کفش و کلاه نسازید روی اخوت سیاه
شمار است این سفره و ماحضر دگر قوم را هست سهمی دگر
کسانی که امروز در پرده‌اند به رهشان دگرخوان بگسترده‌اند
کسانی که هستند در کتم غیب مراین خوربرآنان حرام است و عیب
تو را بهر قوتست و تایید جان نه بهرذخیره است این نان و خوان
گر اندوختی قوت روزانه را که آباد سازی از آن خانه را
و ز این کار بیهوده احفاد تو بمانند یک چند در یاد تو
تو در رنج میری و آیندگان برند آنچه بگذاشتی رایگان
خورند آنچه با رنج اندوختی در آن ره تن و جان خود سوختی
نباشند در یاد تو یک نفس نیارد به تو رحمت از مهر کس
تو گردآوری و دگر کس خورد به جز احمق این ره کسی نسپرد
در اندیشه کس پس از خود ممان که بر خوان یزدان بود میهمان
کسانی که بعد از تو از ره رسند دگر ر هروانند و دیگر کسند

مکن تیره بر رهروان روزگار منه خشت کج را تو اول به کار
مکن فطرت پاک آنان تباه میاموزشان شیوه اشتباه
بهل تا شود فطرتش رهنما بداند که روزی‌اش بخشد خدا
بهل تا بداند که اندر رحم نبودش توانایی بیش و کم
در آنجا که محدود و محصور بود همه غرق آسایش و سور بود
نه در فکرتان بود و نه یاد مال نه اندیشه جاه و قوت عیال
چوسان روزی از راه ما درگرفت کنون بدگمان شد به حق ای شگفت
چو در مکتب درس تو راه یافت به تدریج از رب خود رو بتافت
تو او را ره کژی آموختی ز دیدار حق چشم او دوختی
تو گفتی خورم نان من از رنج دست از این گفته شد فکر فرزند پست
تو دین را به دنیا نمودی بدل شد از این روش اهل تو بد عمل
چو از تو به جز حب دنیا ندید شدش فطرت پاک زشت و پلید
تو بد پرورش دادی این میهمان که شد بر ولی نعمتش بدگمان
تو اش رسم بی داد آموختی روانش از این درس بد سوختی
تو را دید غارتگری بدسگال کسل گشت از جستجوی حلال
چو شد بد دل از یاد رفتش خدا سوی خودپرستی کشیدش هوی
ره راست از خاطرش محو شد گرفتار خودخواهی و سهو شد

****

ز اندرز آن پاک جانان راد نشد منتها آنکه بد کژ نهاد
چو دیدند آن رهنمایان که نیست در آن قوم دور از خرد جای زیست

پذیرای اندرز و حکمت نیند | به جز درخور لطمه و لت نیند
به خود وانهادند آن جمع را | ببردند آن رهبران شمع را
چو بیرون شد از خانه تیره شمع | نماند به جز تیرگی بهر جمع
طریق ضلالت همین تیرگی است | که محصول آن لغزش وخیرگی است
پریشان دلان پریشان حواس | به هم بر زدند آن نظام و اساس
بر آن ناکسان زندگی تیره شد | ستم پیشه بر ناتوان چیره شد
چوبرگشت ازآنها سعادت چو بخت | کشیدند در سایه دیو رخت
نشستند در ظل دشمن ز آز | بدان سوی بردند دست نیاز
چو پا بسته زیور و مد شدند | گدای در دشمن خود شدند
عدویی که بد منتظر سال و ماه | که یابد در این خانه پاک راه
نمی‌شد میسر که از چهار سو | مراقب ز دین بود در راه او
چو دید از هوس بازی و خود سری | گشادند بر روی دشمن دری
غنیمت شمرد و به تطمیع و زور | نمود این سرا تنگ و ویران چو گور

****

چو دشمن شود چیره بر مأمنی | ببندد از آن خانه رخت ایمنی
بسی حیله انگیزد و زرق و کید | کند هر دم ایجاد صد گونه قید
گهی قحط سالی پدید آورد | گهی احمق و بی‌خبر پرورد
فریبد گروهی به نان و به جاه | کند حال دیگر کسان را تباه
ظفر یافت چون دشمن تیزهوش | گمارد به مغلوب بس چشم و گوش
به نیروی جاسوس و تهدید و رنگ | رباید از آن قوم فرهنگ و هنگ

چو فرهنگ و هنگ از گروهی رود | چو سگ بهر نان کو به کو می‌دود
نه عزت شناسد نه حرمت نه دین | نه توبیخ سازد جدا ز آفرین
نه دشمن تواند شناسد ز دوست | نه یارد جداکردن مغز و پوست
همه همتش شهوت و نان شود | عدو پرورد دشمن جان شود
ز ناموس خود بگذرد رایگان | مبادا که کم گرددش نان ز خوان

****

در این خانه گر گوش بیدار بود | مرا گفتنی‌های بسیار بود
چو اندیشه‌ها تیره گردید و پست | زبان مرا دین و قانون ببست
و لکن در این خانه گر کس بود | خود این بانگ کوتاه من بس بود
جهان همچو بازار و مردم در آن | پی جنس خود در تکاپو روان
چو در ذوق‌ها اختلاف است و فرق | جهانی در این اختلاف است غرق
در این اختلاف است حکمت بسی | نیابد مر آن راز را هر کسی
دراین عرصه هرکس متاعیش هست | که جزآن به چشمش حقیراست وپست
گر این امتیاز از میان بر شود | نظام جهان طرز دیگر شود
مرا اندر این سوق و این عرضگاه | بُد این مایه عبرت و شرح راه
سخن را به هرگونه پرورده‌ام | متاعم همین بود که آورده‌ام
گرفتم ز قرآن و آل رسول | نکردم ز فرمان آنها عدول
کسانی که بیدار و مرد رهند | ز سوز درونم نکو آگهند
به هر دوره اندرخور خلق و خو | به بازار جنسی شود جستجو
گهی مایه پاکی و بندگی | گهی رسم جهل و سرافکندگی

رواج یکی دیگری را کساد | بود دیو بدبین به رسم رشاد
چو شیطان گشاید لوای ضلال | کند بال خود باز باز جلال
چو حکمت کند اقتضا از صمد | از آن ره رساند بشر را مدد
ز خلق آزمون بگسلاند مهار | شود باطن هر کسی آشکار
پلیدان ناپاک سائس شوند | به فکر فسون و دسائس شوند
در این روز گردد متاع رشاد | به بازار دنیا پرستان کساد
چو دور دغل بازی و خود سریست | متاع من امروز کم مشتری است
هدائی به امیدی این در بسفت | که آیند آیندگان از نهفت
رهی را که بگشوده خوش بسبرند | وزین باغ پرمیوه نعمت خورند
نیوشند از خیرخواهان سخن | بکوشند در حفظ دین و وطن
از این نظم گردد کسی مستفید | که باشد بر او باز راه امید
دراین نظم کوتاه بس راز ها است | کسی یابد آن را که ز اهل صفا است
سخن را اگر پاک پروردهام | ز دانشگه احمد آوردهام
در آنجا بسی نکته آموختم | ولی مصلحت را دهان دوختم

ابوتراب هدائی